

سپا وون

شماره پانزدهم، سال ۱۳۶۲، مطابق صبح پنجشنبه ۱۴ شهریور ۱۳۸۱، شماره مسلسل هفتاد و هفتم



Ketabton.com

داکتور عالی مشتری
به امید وصال ماد هویا لا

میدان مهر، بازار زند همدان

لکی فایف رستوران
LUCKY FIVE RESTAURANT

PROPERTY OF
ACKU
S 803

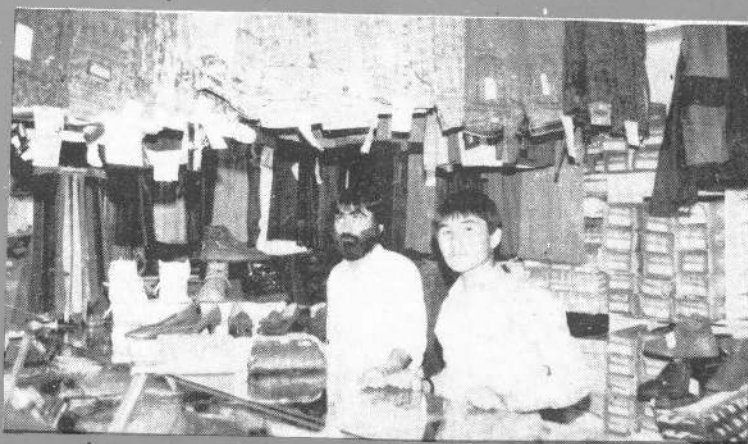
لکی فایف

5 5 5

دعوت‌های رسمی و شخصی ، محافل عروسی و شیرینی خوری شهریان را
 به حسن صورت برگزاردانی نمایند . سالون لکی فایف
 همیشه برای شما پر خاطره خواهد بود .
 به استثنای روزهای تعطیل از ساعت ۱۱ تا ۱۲ در خدمت شما قرار دارد .
 آدرس : شهرنوبل مقابل مسجد جامع شیراز - تلفون ۳۰۳۱۰

فروشگاه فرید

وارد کننده بهترین
 اجناس از کمپنی های
 معروف جهان .
 آدرس : زفونه میدان
 شهرنو



لباس‌های مناسب برای
 هر فصل سال
 از وسایلی که جدیداً
 وارد گردیده دیدن
 نمایند .

قرطاسیه فروشی شمیریز

گروه هنری شام

طرب افزای محافل خوشی و سرور شما
 گهر سرای: قرطاسیه فروشی شمیریز، له و هنری سعید
 همه را به قیمت مناسب ازین قرطاسیه فروشی
 خریدارانی نمید

نشریات کودک و نوجوان : سپادوش ، جودانم امروز ، اخبار مهنه ، قرطاسیه و کارهای تیرگی

آدرس : متصل بازار امید

تابش ویدیوکست

فروشگاه

هارون

وسایل واجناس مورد
ضرورت خانواده ها
را تازه وارد نموده
است.

آدرس: چهارراه
انصاری متصل
نماینده می بشتی
تجارتی بانک

فروشگاه

حبیب زاده

متصل مسجد جامع شیرپور

شریفی

ویدیوکست

محافل خوشی و
سرور شما را در
کست های با کیفیت
ویدیویی فلپس آر ای

مینمایند
آدرس: شهرنو
متصل رستوران کست
لکس نایف



کست های موسیقی و کت های ویدیویی درخواه تا از
از تابش ویدیوکست بدست آرید

آدرس: قوطی
فروش تابش
مجموعه نخلان دانت

بفازید

به نهاد شما و خانواده های
شماست

سعید سر لوحه نویسی

دفترت در خط لوله در شمال پهنیه
آدرس: جاده اندرابی

رهنمای معاملات روح الله فقیری

خرید و فروش خانه و موت
آدرس: شهرنو چهارراهی شیرپور
تلفونهای دفتر و منزل: ۲۰۲۸۲-۲۲۰۲۹

قرطاسیه فروشی اخباری

کتابه قرطاسیه، مجلات و کارتهای
تبریکی ارزان و خوب
آدرس: منزل اول فروشگاه بزرگ افغانان

حسنذیان

قرطاسیه و مجلات مورد
نظر تا نرا عرضه
میدارد

آدرس: مقابل دروازه
حنوسی روضه مبارک شهر
مزار شریف و مقابل
هوتل بلازادر
کابل

رهنمای معاملات سیم الله یادگار

خرید و فروش خانه و ابارتکان
آدرس: بین چهارراهی
شیرپور و چهارراهی
انصاری
تلفون: ۲۲۴۶۸

فروشگاه

فقیرزی

وسایل آرایش را جدید
وارد نموده است. همچنان
فلپس آر ای محافل خوشی و کست های ویدیویی
بذیرفته میشود.
آدرس: شهرنو مقابل سینما پارک

فردین

موزیک

انواع مختلف کست های
موسیقی افغانی، هندی و فرسی را
به علاقمندان موسیقی پیشکش مینمایند
آدرس: مارکیست جمهوریت

خوراکی فروشی

عبدالخالق

متصل رستوران لکس نایف

علی کریمز

قرطاسیه و مجلات
سود نیار شما
راه قیمت مناسب
عرضه
مینمایند
آدرس: متصل
کلینیک
مرکزی

تذکر

راستنده گان عزیز!

بیرا نشاءت مجده مسباودن نسبت نبودن کاغذ مورد نظر به سکه هوا به آوردید
دل مبارک علقه قلمند نوزد زنده به بهت کارگران مطبوعه در تصیم گرفتن شماره آیام هم در روزم مجور
در کاغذ نبار چاپ و به سر با بگایم دیده مورد پذیرش خوانند، کاغذ افروز بر دور آمده بگرنه

ملک زینب بی بی
سال ۱۳۸۸
صفحه ۲۶۱

XXXXX

در یک
پارچه آرایش
شخصی

صفحه ۲۶۱



گل هایی که نباید فراموش شوند

صفحه ۲۴۰



شریه اتحادیه ایرانالستان
جمهوری افغانستان

زیر نظر هیات تحریر

بارق شفیعی
محمود حبیبی
عبدالله شادان
لطیف ناظمی
رهنورد زریاب
شعین وجدان

ارت و کرانیک : روح الله نقیعی
صحیح سعید رحید
معمود
خطاطی : کبیر امیرحسین نانی
تایپ : محمد احق جلیلی
واحد شاه نصیری
مختصم : محمد گل
عائسی : شیدا اوی تریب
نایب و مایون

تبت یک شماره ۳۰ افغانستان
ادرس : مکزور یون سم بلاک ۱۰۶
مقابل تعمیر مطبعه دولتی
حساب بانک (۸۰۰۰۲۳۳) افغانستان
بانک

تیراز ۳۰۰۰
چاپ به وب انست مطبعه دولتی

اداره مجله در تصحیح و تدقیق مطالب دست ازاد دارد • مخاطبینی که به اداره مجله مواصلت
میطلبند در صورتی نشر با عدم نشر و ایسره نویسنده مسترد نمیگردن • نظریات اراپه شنده
صرف نظر نویسنده میباشند •

گفت و شنودی باسری دیوی

صفحه ۱۶۱



ناست
ری بوزیل

زندان میستود

صفحه ۱۰۰

مستری
ماد هو با

صفحه ۲۶۱

صفحه ۵۶



ملکی سلطان
قبال جمهو
احمد ظاهر

پاپا اسکال اوکی پول
داکتر علی
به امید وصال

هدای
مصلحه
بی با



سپا وون

شماره یازدهم دلو ۳۶۲ مطابق رجب المرجب ۱۴۰۴
نبروی ۱۳۸۱ - شماره مسلسل هفدهم



یک مادر یک گوینده
یک معلم

گنگوی با مینه بکاش
بلاق رادیو - نلو بیرون

صفحه ۱۴۰

تلفون شماره ۱۵

صفحه ۱۲۰

بنح نارینا او شلم پیری (۸) بخ

من درد مشترکم مرا فریاد کن!

صفحه ۴۰۰

رنگها اسرار شخصیت شمار افاش میسازد

صفحه ۵۸

گفتگو
گفتگو
گفتگو

سید اعظم کورکب پنج ساله رفقای که در فاکولته
در سر منزل زند • بار ستمده و شروع و در کاشفا
شویر •

استعداد
ها

صفحه ۲۰۰



دایره روزگار



ملتی که از خود ایستاده گی نشان داد

مردم کابل روزهای دشواری را از سرگشتانیده و میگذرانند ولی ایامیتوان آنچه را که واقعه شده بروی کاغذ ریخت. در کدام

داستان در کدام ایستادگی که ام شعروکام نشانی قطره اشکی رسیده و توتو دیده گان کودکی گریه زده بدامن باره باره فلتهد ماست تصویرکرد؟

خود اشک میریخت و از کودکی سخت میسرید و آنگاه که چشمان کودکی بسته میشد لبان سرد و خون بسته اش را بر پیشانی تب کرده بود. دیک میگذاشت و طرفهای صبح بود که کودکی آرام کرد پرشته نارام نگاهش از هم گسست و در حسرت بر قلب مادر ری جاودانه نقش شد.

وامان سپه دلان و اسد اران سیاهی هاد رانسوی با چشمان مکارشان میخندیدند به مادران رفقه شانرا احساس میکرد که به آسمان میرفت. مادر از اعماق قلبش میفرسود و کودکی مرده را در آغوش میفشرد.

ولی مردم ماییدانند که بخاطر رسیدن به آرامش باید از میان راه های دشوار و پرگرما عبور کرد. لذا هرگز شهادت خوش را از دست ندادند و ضرر خود را با مال نکردند.

مردم میدانند که بیروزی زیبا و بیکار شرافتمندانه بخاطر رسیدن به بیروزی زیبا تر است. بیمارخانه ها سوختند. بیمارستانی ها برسد رفتند. بیمارستانها از زنده گسی بریدند. بیمار قلب ها خاموش شدند و اما شعلیه بی راکه قلوب مردم ما را به خاطر رسیدن به زنده گی واقعی گرم نگه میدارد هرگز نتوانستند خاموش کنند.

چه اشکهایی که در صاف طویل نانوائی ها و تانک تیل در لایبای گریبان هان ریخت چه بیکرهای نحیف و زجرور که از مزمان لرزیدند ولی ایام مردم ما فراموش خواهند کرد. نه هرگز این داستان به هم میرسد محکم و محکمتر گریه میخورند. ولی ایها بی که مرگ بسته اریغان می آورند با یاد کدام خان طره بی باری راکه بدوش وجود آنها سنگینی میکند سبک خواهند کرد. نگاه ناباورانه چگونه بروی مردم خواهد نشست.

ایا با این سر بردن ها شکم دریدن ها و ریختن خون چون آب و بالاخره با تحمیل گریه و سرمای میتوان مردم را به زانو در آورند نه هرگز! ما تاریخ را به خاطر داریم.

جنگ با این خواهد یافت. صلح حتماً بخانه ما خواهد آمد. زمستان خواهد گذشت. اما کاش جنگ طلبان زود به صلح بسا ور میکردند تا بیشتر از این خسون ریخته نمی شد.

می بینند هزارها سوال از ذهنش میگذرد ولی خیلی زود انتظار او به پایان میرسد. ناگاه در روز به روی لیک میجرسد نخست بد و عروس و بعد چند تن دیگر که همه چهره های ماتمزه دارند به داخل می آیند و عروس از عقب شیشه کلکین تابوت غرقه به خونی رامی بیند که آنها به درون می آورند و این جنازه غرقه به خون داماد است که در آنجا رما میسند شهید گردیده است.

در صاف طویل نانوائی ها در فضای خاکستری رنگ سحر کشمش غیرتحملی همه روزه جریان می یابد زن و مرد اطفال قد و نیم قد بسا شکم های به پشت چسبیده بسا چشمان بی فروغ بخاطر گرفتن قرص نانی ساعت ها به صف می ایستادند. کودکان و زنانی که به مشکل از منزل خارج میشدند همراه با مردان بخاطر گرفتن قرص نانی در تاریکی های شب به سوی نانوائی ها راه میبردند.

و در یکی از نانوائی های شهر پد ری سه ساعت منتظر نوشتن می ایستد سه ساعت که چون سه قرن بر او میگذشت سرما چون آب سرد در رگها پیش میبرد و وقتی چشمان منتظر و بر تنهای فرزندان خورد سال را به یاد می آورد مقاومت و برد باری خود را به امتحان میگذرد. ولی در فرجام آنوقت که نوبت او میرسد خباز فریاد میزند دور بر روی نان خلاص شد و کلمه (خلاص) رشته زنده گی او را از هم میگسلد و جابه جا سکه میکند.

و در گوشه دیگر شهر در راه - در آرامان چسبیده به تند رختی پسر بچه بی چنان همیشه گریه نمود و سرما چنان باز مین میخورد بیشتر ساخته که به مشکل میشود از زمین جدا میش کرد. در نزدیکی او گیلنه خالی تیل قرار دارد.

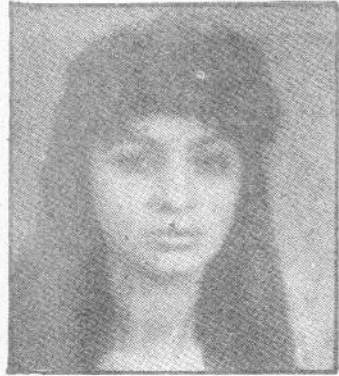
و ایجاد رخانه بی از هزارها خانه در زمین هزاران گریه بی از گریه گریه شهر کابل کودکی از گریه سنگی جان میداد. سرما نیز در بیرون و اندرون خانه بیداد میکرد. طفلک نیمروز می انسر و نیم روز - جان تازه می یافت فقط رشتیه نگاه های انسرده او بود که آرام نیگرفت و در رحمتجوی چیزی بود و این چیزان بود.

مادر و بیگسست و پدر در رانده رون

زمستان میگذرد

هایش را برای همیشه بسته است و میگذرد و گشای برف بعد از فصل درختی که بسته اش را از بیخ قطع کرد و آنگاه زمین می نشیند سپس مانند یوانگان از جایش بر میخیزد به اطرافش می بیند آنوقت گریبان د و کوری که چشمان غمزه اش را به حمد پسر جوان دوخته است میگرد و فریاد میزند چرا؟ و آنوقت گره وحشت زده قلب مادر را میبشود صدایش درد هلزیمی پیچد از آنا - نهامیگردد و از کلکین هابه بیرون تا کرانه های آسمان میرسد.

تلب اسنانها را به کوزه می اندازد و مکرر فریاد میزند چرا آید و زه گریه های شهر در کوجه. از کوجه های شاه شهید عروس بر پاست عروس بی تابانه منتظر داماد است از اتاق پهلویی که او از همانان با افعال اطفال وطنین ساز گد خورده است به گوش می رسد در نگاه عروس در باری از انتظار - منج میزند و لحظات در بریا بسته طرف پیراهن سفید عروس و در - پشی سیاه داماد که هر دو کنار هم بالای کوبند او ریخته شده اند



عشق های قبل از ازدواج مانند آتش داغی است که...

- نظران درباره عشق از ازدواج چگونه است؟
 - گرچه عده بی به این نظراند که ازدواج نقطه پایان عشق است. اما باوصف آنکه هنوز ازدواج نکرده ام، از تجارب دیگران دریافته ام که ازدواج آغاز است برای یک زنده گی پر شکوه و رسیدن به عشق واقعی. به نظرم عشق های قبل از ازدواج هرگز جدی نبوده بلکه مانند آشنایی است که قاشق های اول آن انسان را می سوزاند ولی آرام آرام به سردی میگراید. و سرانجام انسان احساس سردی میکند ولی عشق کسنتج به ازدواج گردد محکمتر، باید ارسو جاودانه تریاتی می ماند. به نظرم عشق های بدون ازدواج احساسات بیش نیستند. در انتخاب همسر قدم اول فامیل دختر و برخورد آنان برایم حایز اهمیت است و تحصیل و مقبولیت در گام دوم قرار دارد.



حشمت کارمند روزنامه پیام:

اگر عشق باشد خوشبختی است

ما را عادل محصل صنف چارده درالمعلمی: زنده گی مشترک اگر به اساس عشق و دلپسندی آغاز یابد، سعادت و خوشبختی را در قبال دارد. ولی استند فامیل های که خوشی اولاد شانرا (چه دختر باشد چه پسر) فدای خواهاشات خود می سازند و از عشق و محبت ایشان چشم پوشی میکنند. من میخواهم بایسری ازدواج نمایم که دارای تحصیل و اخلاق پسندیده بوده و همتراز همسره وقتیکه زنده گی مشترک تشکیل داد تحت اثر واد این نباشد. و در ضمن دوست دارم با فامیل شوهرم یکجا زنده گی نمایم. به نظرم نمود عروس خسران او است.

دختران و عروسی

چه میگویند؟

را در برابر مادر وطن و مطالعه فراموشی کم گرچه سن من هم ایجاب نمیکند که عاشق دختری باشم اما عاشق شدن به یک دختر هم از جمله حوادث کامله طبیعی است که من هم شامل این حادثه طبیعی میشوم. با ازدواج میکند؟ پاسخ این سوال زیاد مربوط به او میشود، اگر او خواسته باشد من آخرین تلاشهای خود را در این مورد به خرج خواهم داد تا موفق شوم. یعنی چه؟ او تاکنون مراد رک نکرده در اوایل من هم نتوانستم که عشق واقعی خود را برایش ابراز نمایم. پس عشق شما یکطرفه است؟ بلی تاکنون همینطور است بعد از بینیم که چه میشود. زنده گی را چگونه یافته اید؟ زنده گی بیوفاست بعضی اوقات انسان را نقد میکند و بعضی اوقات هم به انسان ضربه حواله میکند.

عاشق که نباشی دنیا گورستان است

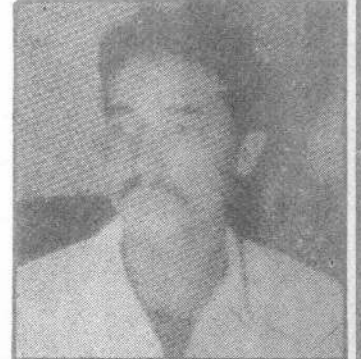
عبدالله (صادق مل) گورستان است: عشق را چگونه شناخته اید؟ عشق به معنی شگفتی و دلپسندی است. عشق کلمه ایست پاک که باید پاک نگهداشته شود که برای نزدیکی دوست، مقدسترین هدف استعمال میشود. شما تاکنون عاشق شده اید؟ بلی. عاشق چه بوده اید مادر؟ وطن و مطالعه. دخترم؟ مشخص بگویم؟ بلی مشخص بگویند؟ میگویم، کسیکه عشق ندارد دنیا برایش مثل گورستان است اگر عمیقاً در این مورد قضاوت تمام طبیعی است که هیچگاه من نمیتوانم که عشق



عشق يك كلمه مسخره است!



ناهدید نظری توحی کارمند ریاست مالی وزارت امور عودت کننده بیان: عشق از نظر شما چیست؟ عشق قبل از ازدواج به نظرم يك كلمه مسخره است، چون در عصر حاضر عشق واقعی وجود ندارد. اما عشق بعد از ازدواج واقعی است. زنده گی را چگونه شناخته اید؟ زنده گی مثل بازی فوتبال است که انسان باید عقب امیدها و هدفهایش همیشه بدود و گاهی درین بازی انسان مثل توپ فوتبال لگه میخورد. و با انهم زنده گی را با همه زنجها، نغمه ها و خوشی هایش دوست میدارم. بزرگترین آرزوی تان چیست؟ آرزو ام همسر آینده ام يك مرد با کرامت مردانه بوده و صفت عنصر نباشد. مردی باشد دارای قد و اندام متناسب و اخلاق اجتماعی، بدنگان و مشروب خور نباشد. اینکه چه وقت ازدواج خواهم کرد به تصمیم فامیل ام ارتباط دارد.



عشق را نمی شناسد

شفیع الله معاون داکتر سرریس جراحی عصبی اکادمی علم طبی: شما زنده گی را چگونه شناخته اید؟ زنده گی مجموعه ایست از خوشی و غم ها که باید خوشی آنها دو دستی محکم گرفت و مقابل غم های مبارزه کرد. من شکل واقعی زنده گی را در طول این دو سال که در شناختن کار میکنم، دیده ام. وقتی مجروحین و معلولین را می بینم غم های زندگی خود را فراموش میکنم. لذت میکوشم برای دیگران مفید تمام شوم زیرا اینجا بهترین عرصه امتحان است.

دختران و عروسی

بایسری پولدار عروسی میکنم

نوریه شیرزی کارمند تصدیق و فروشی مکرریان:

آرزو ام به اساس عشق و دوستی دو جانبه ازدواج نمایم. البته بایسری که تحصیل کرده، خوش اخلاق، مقبول و همترازینکه پولدار باشد، تابع از عروسی ضرورت به کار کردن بیرون از خانه نداشته باشم. از حرف های تان معلوم است که بایسر دارای همین خصوصیات آشنا هستید؟ واللله در زمینه چیزی گفته نمیتوانم. اگر بگویم فامیل خبر میشود. و من جانم را دوست دارم. فکرش را نکنید من صرف در جمله می نویسم.



- و عشق از نظر شما چیست؟
 - عشق یکی را از دل دوست داشتن و خواستن که من تا امروز هر آنچرا که دوست داشتم ام وطن و مردم بوده است.
 - و دختر را چگونه؟
 - تاکنون هیچ دختری تارهای قلم را به امتزاز نیاروده است. ازدواج را چگونه رفته بی می دانید؟
 - ازدواج رفته ایست که زندگی دو انسان را پیوند میدهد. من هر گاهی که خود را آماده ازدواج می بینم، خواهم کوشید که این رشته را خیلی محکم گره بزنم. و زمینه از هم گستن آنها را مرکز فراهم سازم.



همسود

ده سال است که محبوب ترین هنرمند زمان ما، آنکه یکبارچه استعداد و نشاط بسود خاموش است، خواب جاودانه احمد ظاهر از او سروده های تازه را بازگرفت و دیگر تاکنون هیچ دلپسته و شیفته این عزیز از احمد ظاهر چیزی نشنیده و ندیده، مگر او همان گلی نبود که به هیچ بهاری با زنی آید؟ یک نسل احمد ظاهر دوست، یک نسل که هنوز آرمان ها و رویاهای شان را حتی ده سال بعد از خاموش جاودانه او، سروده های این عزیز خود می یابند و هنوز در خانه هر کسی که رادیو کستی است صدای او است و هر جا که رادیو بی است صدای او است و چه بسیاری ها که غم خود را با او فراموش می کنند و خوشی خود را در اوستی یابند، حتی آنانی که او را ندیده اند.

باشادی و خوشوقتی این روزها از بس احمد ظاهر خبری دریافتیم که راه پدر را در پیش گرفته و اکنون آواز خوان محبوبی است که دوستداران زیاد دارد.

احمد رشاد ظاهر پسر احمد ظاهر است که ۱۹ ساله میباشد و با مادرش ناجیه که خانم اول احمد ظاهر بود در المان غرب زنده گسی می کند، اما درین تازه گی ها راه نپو پساوک رادیو پیش گرفته تا با ششم آخرین یادگسار بد فرزند نگي نماید و خواهرزیزش را محبت برادرانه

خود رشاد نیز صراحت بخشیده و آرزو دارم او بزودی در کابل در تلو بیرون وطن خود تماشا کنیم و در کسرت هایش هم شده خونش را باز با هم واحد ظاهر را باز زنده بکنیم.

مجله سپاؤون از احمد رشاد ظاهر دعوت می نماید تا برای اجرای کسرت یک هفته پس به کشور تشریف آورده و همچنان مجله سپاؤون باشند، میتوانند بعد از یک هفته دوباره به کشور دلخواه خود برگردند. البته زمینه سفر در صورت موافقت آنها بزودی سر برآه ساخته خواهد شد.

و صدای پدرش را همراه دارد. احمد رشاد راه دشواری را در پیش دارد تا بتواند هنرمندی در مقیاس پدرش شود. ریاضت پشتکار و حتماً این مسئله مهم خواهد بود که او شنوندگان افغانی داشته باشد تا در جمع افغانان او احمد ظاهر تانی شود.

احمد رشاد ظاهر کسبه چهره بسیار شبیه پدرش را دارد امید می است که شاید بتواند در دل های دوستداران او از احمد ظاهر جای گیرد. احمد ظاهر آواز خوان محبوب مردم دوست و عاشق وطن بود که حتماً این احساس عالی را به پسر

نشر بسیار. بسیار روزها پیش وقتی رشاد کودکی بیش نبود و وقتی ششم هنوز مهمان در راه بود احمد ظاهر سر سراپنده بی همتای ماسروده بود.

اگر ای آسمان خواهم که کروز ازین زندان خاموش بر بگیرم به چشم کودک گریان چه گویم زمین بگذر که من مرغ اسپرم اما احمد ظاهر همچنان در داغ نامرادی دیدار دو کودک در دهنش رشاد و ششم به خواب رفته اینک رشاد از ظاهر پسر او جوان است و استعداد

بخشد هلم دختر احمد ظاهر است که یک روز بعد از شهادت او دیده بدنیا گشود و بعد ها مادرش او را به امریکا برد. اکنون ۹ ساله است.

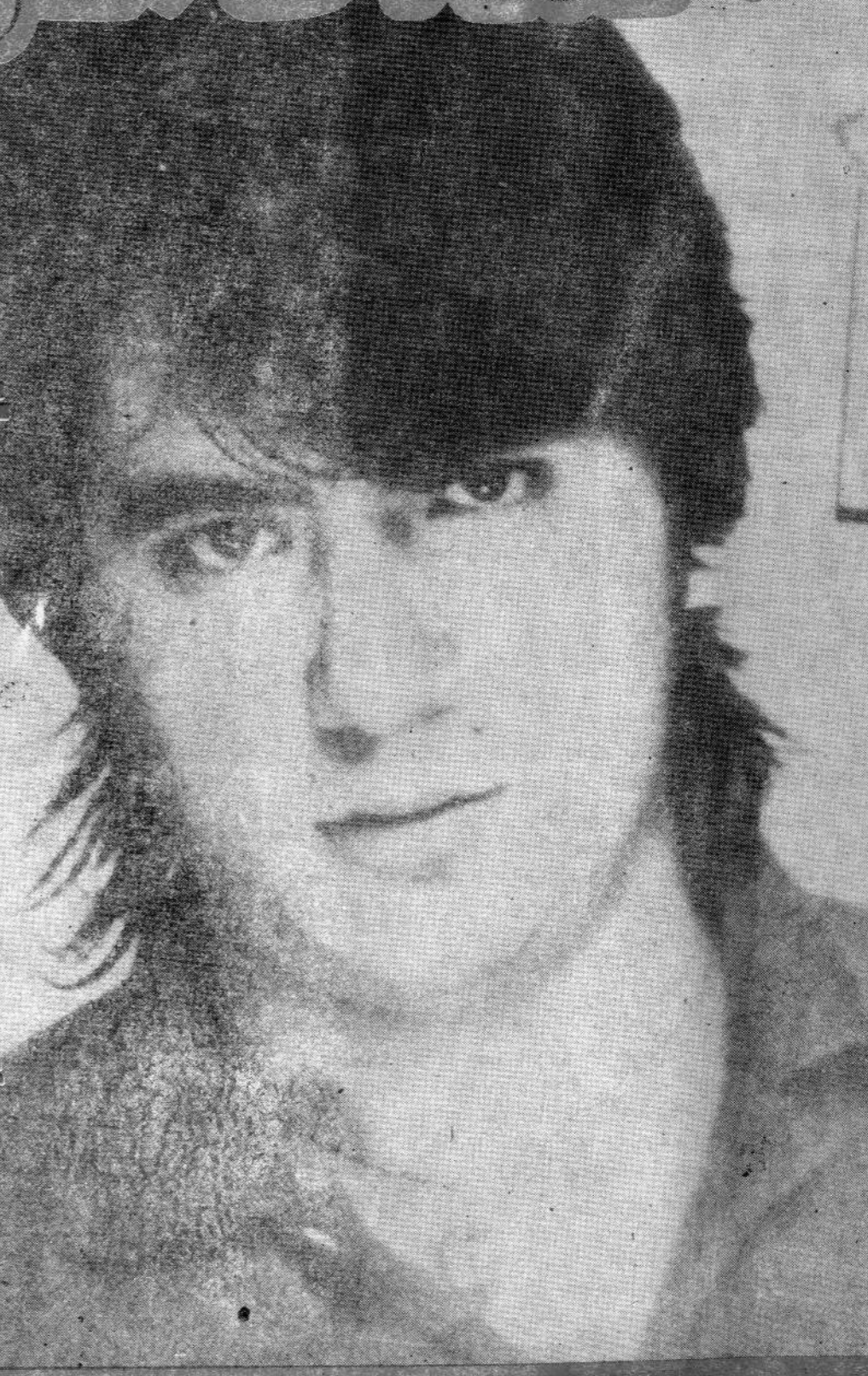
احمد رشاد ظاهر کسرت های تازه بی ثبت نموده که به تازه گی از طریق یک دستگاه ثبت موزیک این کسرت او در شهر کابل بخش خواهد گردید. چه خوب خواهد بود اگر تلویزیون با امکانات و شناخت شخصی افراد کسرت های تلویزیونی او را تهیه نموده و به دست

احمد ظاهر باز زند

احمد ظاهر پسر احمد رشاد ظاهر

طاهر احمد ظاهر

راه پدر را در پیش گرفته است



یک مادریک گوینده

یک معلم



گفتگویی با هیمنه بکتاش

نطاق رادیو - تلویزیون

— من نخست از همه برای پامپیک مادرم، با تمام تقدش، بعد یک خانم خانه، بدنهال آن یک استاد معلم و در فرجام یک گوینده و نطق. این بدان معنی نیست که یکی بر دیگری کاملاً مرجح است. هر یک در لحظه معین آن ارزشش بخصوص خود را دارند.

— آیا در آغاز کار نطاتی میسببی برای پیروی داشته اید؟

— مدتی داشته ام، برای پیروی نه. فیده انوری رایگان می دانستم و می دانم صدای او در من تاثیر عجیبی دارد.

— هیچوقت خواسته اید بجای او باشید.

— گفتم، امکان بود، نمیشود. یگانه را دوتا یا بیشتر ساخت.

ولی من همواره میخواهم خودم باشم از پیروی زیاد خوش نمی آید. آرزو دارم روزی چنان باشم که همه کاملاً مرا بپذیرند و برکام هیچ ایرادی نباشد.

— غیر از فیده، دیگران را چگونه یافته اید؟

— صدای زهره رهگذر برایم پذیرنده است. دیگرانی هم وجود دارند.

— اجرای اخبار پیغم در تلویزیون گاهی برای بکتاش و سایر خسته کن نیست؟

— برای شان امتیازاتی دارد.

مثلاً ختیف باشکرد های آشپزی آشنایی کاملی یافته و سایر هم به تلویزیون علاقه مندی زیاد پیدا نموده است.

— برنامه های هنری-ادبی رادیو تلویزیون چی تاثیر داشته؟

— همینکه، خود گاهی جرائت میکم، چیزهای مینهم بعضاً از زبان های خارجی ترجمه می کنم و بیشتر از همه اینکه زود در می یابم که چه را غلط کرده ام. باری من برای صله جوانان امروز مطلب می نوشتم. عضو هیات تحریر آن نیز بودم.

— چه آرزوی دارید؟

— آرزو دارم، روزی در رشته حقوقی دکترایم.

خواتین کتابهای مسلکی و حقوقی خض اصلی مطالعات را میسازد.

قفه کتابهای مانعایش نیست، کاری است.

— فکر کردم کتابها ممکنست منسوط به بکتاش باشد.

— شوهرم، بکتاش خود آدم فرهنگی است. فرهنگی بودن او بزرگترین نعمت برای من است. مادریک فضای با همی کامل نیست داریم.

— یعنی میگوید، هیچ منازعه و مشاجره بین من و شامت نیست؟

— زنده گی آسوده ای از خواستنی ها و ناخواستنی هاست. بعضاً ممکنست هر کومکمی زمین می باشد برای ایجاد صمیمیت بیشتر.

— راستی شما با این همه مشغله به همه میرسید؟

خلاقیت خود این واژه ها و کلمات را جان میدهد و زنده میکند. این حرفهایم در مورد خوانش شعرو داستان صدق بیشتری دارد.

(انیتونسن) یا فرار و فرود صدا، بیشترین نقش را درین مورد دارد، فکر می کنم وقتی گوینده در برابر آنچه میخواند، ادای دین کرد و آنرا چنانکه باید خواند، کارش نوعی هنر است.

— برای رشد استعدادتان گاهی مطالعه می کنید؟

— گاهی نه، بلکه هر وقت فرصت کم، مطالعه می کنم. از شعر نهاد خوش می آید، با مولانا و حافظ زیاد دسامم. منید برین من یک استاد هستم و هر روز در برابر عده بی محصل می ایستم. تصور اینکه بخوانم، حتی برایم وجود ندارد.

گوینده در میماند که در جمله معین این کلمه با کدام معنی بکار رفته است. گاهی فرهنگ ها و لغتنامه ها نیز ما را کمک نمیکند. من تا همین لحظه نمیدانم واژه (تعی) را با کسر، ضم یافته بخوانم. فرهنگ هائیز در این مورد همگین نیستند.

— حرف به سر نطاتی است. به نظر شما این نطاتی هنر است؟

— سوال تا آنجا سوال میخواهم جواب دهم. شما بگویند، معماری فن است یا هنر؟ حتماً میدانید هرگاه معماری از مرزین بگذرد، هنر میشود. سبک کوتیک رادری معماری حتماً بخاطر داید. به نظر من نطاتی نیز چنین است. همان گونه که هنرمند از مواد خام چیزی می آفریند، گوینده هم با

دقیق جواب دهم. برنامه های هنری - ادبی برایم چنان قطره آب است. به یک عطش از هر یکش بهره هایی برای خود گرفته ام. ولی ارائه اخبار توانمندی میخواهد. بی غلط خواندن خود حرف نیست. یعنی میگوید، شما اخبار را بی غلط میخوانید؟

— بی غلط که نه، ولی شاید کم غلط! میدانید هر نطاتی گوینده در مواجهه با واژه ها و نامها همواره با مشکلاتی رو بروست. من خود کوشیده ام پاره ای از کلمات را از سیاق جمله دریابم. از سویی رسم الخط ما چنان است که اگر دقت نکیم، در مظنه اشتباه قرار خواهیم گرفت. مثلاً کلمه سه حرفی (سیر) پنج نوع ادا دارد، گاهی

اضطرابی نداشته اید؟

— ظاهر شدن در برابر مردم همواره توأم با اضطراب است. مگر من آگاهانه به این راه قدم میگذارم. همانگونه که از او آن آموزش میخواستم روزی استاد شوم و سرانجام شدم.

— راستی اصلاً چه صرفیستی دارید؟

— من در انستیتوت تربیه کادر های جمهوری افغانستان در دیپارتمنت ساختمان دولت و حقوق، سمت استادی دارم.

— شما علاوه بر اخبار، برنامه های هنری - ادبی رادیو تلویزیون را نیز میخوانید، کدام یک برای شما ارجمت دارد؟

— نمیتوانم به این پرسش طور

هائی است از فرهنگی بودن آنها. میخواهد بر سهیل عنعنه به همان توانی بپردازد، هر چند قبلاً میز با آنچه برای چای عصر لازم است، تهیه دیده شده است، مانع میشوم و میخواهم تا زود تر حرفها گفته هایش را روی کاغذ برینم.

— میپرسم، چگونه بود که به رادیو تلویزیون روی آوردید؟

— تسمی میکند و میگوید: علاقه داشتم، میخواستم و این خواستن، توانستن را در من ایجاد کرد. فقط همین مراجعه کردم، امتحان دادم و پذیرفته شدم. در رادیو بار اول کورنی ژوند را خواندم که زیاد برایم خاطره انگیز نبود و در تلویزیون یک اناناس را.

هیمنه را با قرار قبلی در منزل ملاقات می کنم، شوهرش ختیف بکتاش (شاعر و ژورنالیست) و سایر (پسرش) نیز در گفت و شنو دما حضور دارند.

وقتی حرف میزند سلیس منظم و دقیق است. کلمات از دهانش قالب شده بیرون میزند، گاهی که ذهن بجای دیگری میسر دارد، تصویر میکم به رادیو گوش داده ام.

فضای خانه انباشته است از صمیمیت صا دقانه بین افرادش توأم با ظرافتی که از وجود کدبانوی خبر میدهد. موجودیت قفسه کتابها ملو از جنگ های شهری و آثار دیگری نشانه

فوتبال کاندید ریاست جمهوری برازیل



ومن علامندی ووفاداری خویش را با بول در تبادل نگزتم.
سوال: ((اولیور روبرو ها که از پرتگال)) برای تمام دوستان داران فوتبال جام جهانی مکسیکو (۱۹۷۰م) جشن فراموش ناشدنی و خاطره انگیز محسوب میگردد آیا شما نیز چنین فکر می کنید، یا خیر؟

جواب: در مکسیکو ما با تمام نیروی خاطر دست پا زدیم. به نتایج جدید، مبارزه کردیم. زیرا جام جهانی ۱۹۷۰ مکسیکو برای یک نسل از فوتبال سران بزرگی برازیلی چون ((جرسون، پریتو، کارلوس البر تو، توستائو)) آخرین چانس بازی در زمین آن بزرگ فوتبال و قهرمانی جهانی بود که ما افتخار فراموش ناشدنی قهرمانی را به خانه خویش آوردیم.

سوال: ((با تویک برانسون از فرانسه)) بجزاز کلوب ((کاسمو-س تویبارک)) آیا شما با پیشنهادات دیگر کلوب های پراوازه مواجه گردیده اید؟ آیا شما علاقه مند به بازی در یکی از کلوب های فرانسوی بودید؟

جواب: من چندین بار با پیشنهادات جالب میلان، یوونتوس، پاریس سنت ژرمن مواجه گردیده بودم. تیم پاریس سنت ژرمن فرانسه، برای من یک تیم قابل توجه بوده است ولی سایر

قهرمان سه مرتبه بی جهان میندارید، یا دو مرتبه بیسی؟ زیرا شما در دو مسابقه فاینل جام جهانی در میدان فوتبال سه مرتبه داشتید؟

جواب: من سه بار با تیم ملی فوتبال برازیل به قهرمانی جهان رسیده ام. علی الرغم آنکه در جام جهانی ۱۹۶۲ در مسابقه نهایی اشتراک نداشتم ولی دور اول مسابقه را با تیم خویش همراه بودم (پلی در سالهای ۱۹۵۸-۱۹۶۲-۱۹۷۰ با تیم برازیل قهرمان جهان گردیدم).

سوال: ((اندریان هرسیون از جزایر مدغاسکر)) در این اواخر مهشل هیده الگومری قبلی تیم ملی فوتبال فرانسه، اعلام داشته که آینده فوتبال مربوط به بالک

تیم های فرانسه خواهان مسن بودند، هرگاه من تصمیم رفتن به اروپا را می داشتم.

سوال: ((فرانک بودن-فرانسه)) لطفا احساس خود را در لحظه بنالقی معروف و تاریخی هزارمین گول آن برای ما حکایت کنید.
جواب: واقعا لحظه پر مشهوری است توام با مصیبت بود، زیرا اگر از یکسو لحظات فراموش ناشدنی و تاریخی زندگی ام محسوب می گردید، از سوی هم مسئولیت عظیمی را باید تحقق می بخشیدم که جهانیان نیز در انتظار آن بودند.
سوال: ((ژان بائیست-ماسو-فرانسه)) آیا شما خود را

والکی سلطان



سوال: ((الساندر روسیوی تبعه ایتالیا)) نظر شما در رابطه به انتقال و تجمع فوتبالیست های سرشناس برازیلی در ایتالیا چیست؟ آیا شما در آن هنگام که در میدان سیز فوتبال حکمروایی داشتید، نیز به چنین عملی مبادرت ورزیده اید؟

جواب: در این جایول به فکتور اساسی مبدل گردیده است. یعنی استخدام فوتبالران برازیلی رابطه مستقیم با پرداخت پول سنگت دارد که از طرف کلوب (آی ایتالوی صورت می گیرد). آنزمان من نیز با پیشنهادات کلوب های یوونتوس و میلان ایتالیا مواجه گردیدم ولی برای من کلوب سانتو ژوزیل برای همیشه دوست داشتنی باقی ماند.

پلی فوتبالیست امانسوی برازیلی و سلطان بی همتای توپ گرد، باز هم ریکارد جدیدی را ثبت زنده کی پو بارش نمسود. اینبار سلطان پلی با دست بسته انبوه، حدود ده هزار سوال مطروحه دوستان اران ورزش فوتبال خویش پاسخ دهد که نظریه دعوت شعبه سرورتی مجلسه ((ماندیال)) صورت گرفته بود. مادرزیر گردید می از سر-شعهای جالب پلی را برای علا-قندان به نشر می سپارم:

قهرمان حریف

نابند پرفیبال جهان طی مصاحبه پی
به سوال پاسخ میدهد و اینک
برگزیده آن به نشر میرسد ...



سخته نارینه لوشلمه پیری



څنگه نارینه خپلی نارینه اوبښی خپلی ښځینه ځانگړتیاوی له لاسه ورکوی ؟

همیشه آوروچی د ننی زمانی
ښځی اونارینه د پخوا زمانو د ښځو
اوناریناو سره ډیر توپیر لري . ایا
دارښتیا د همدغسوی ، نو
د اینه ده اوکه بد ؟
په نارینه کی د ښځینی اوبه ښځو
کی د نارینه خواصو په هکله
همیشه آورو . ایا د اوبازي تصور
کښي اوکه حقیقت لري ؟
د دې مسألې په هکله بحث : که
چیري ښځه وکولی شی د نارینه
کارونه اجراء همیشه دانرزي -
د لرلودونکی ، آزاد او دکارکوونکو
په منع کی د ښه استعداد او -
دوامداري د لرلودونکی وي ، نو
د اخیله شهادت ورکوي چی

نوموړي ښځه د نارینه خواصو
د لرلودونکی ده . همدغسوی لته
پوښتنه کم ، چی ایا د اوبه صحیح
وي چی سړي د یگړه پرمختاس ؟
هو ، د اوبه تحمل او دیو هو ورځبره
ده . اما زموږ په افغانی ټولنه کی
دومره رواج نلري ، مگر په
ژوند کی اوس دا نوي تمپ نارینه
په غیوادی توگه مخ یزیا تید و
دي .
پوښتنه : په څه ډول سره نارینه
خپل نارینه او همدغسوی ښځی ،
ښځینی خواص له لاسه ورکوي ؟
جواب : تراوسه پوري ډیری
ښځی اونارینه چی هغوی ته
اصلاح شوي انسانان هم وایی

شته دي ، چی اعظمی خپل -
ښځینی او نارینه خواص ننی تراخړه
پوري ساتلی وي . دا اجرا شویو
تحقیقاتو په اساس ټینگار کوي
شوچی پدغه تمپ خلک همیشه
خوشحالی نه احساسوي . مثلاً
ښځه د اعظمی ښځینی خواصو په
د لرلودوسره نارینه او ډیر خپل
نفس یاندي ټینگ اعتماد نه لري
همدغسوی نارینه د اعظمی نارینه
خواصو په د لرلودلو سره د ځوانی
په موده کی پرخپل نفس یاندي د
ښه اعتماد احساسوونکی دي ، اما
بعد له د پوښتنی هڅه نوموړي
نارینه د لږ استعداد او طاقت
د لرلودونکی دي . د دې په مقابل

کی هغه نارینه چی اعظمی د -
ښځینی او هغه ښځی چی اعظمی
د نارینه رول یی لوبو ، نی اولوبوي
یی ، د ډیر لږ شعور او استعداد
لرونکی وي ، او همدارنگه تمپیر
منوونکی او د وخت اوزمان سره
اعیارونکی دي .
د رول سیستم په کورنی ژوند کی
بنيادي تمپیرات د خپل ځان
سره راوړي دي . ښځی ، نارینه
ملاطوي ، نارینه ، ښځی مسورا و
پلار خپل اولادونه ، دا څپره
هرچاته جوته ده .
پوښتنه : دغه جنجالونه د څه
شی څخه سرچینه اخلي ؟
جواب : که چیري د ارباطا تو

عنعنوي سیستم قطع شو ، اول -
سی واقع شوچی دکورنی فروتسه
دا جوته نه وه چی کم پوښی د کو -
رنی څخه حقوق او مسوولیتون لري .
لکه چی ترننی ورځی پوري ښځه
اوسپره د ژړا اوبلاخړه د طلاق
تر سرحده پوري دا څپري روینانی
ته باسی چی څوک د فامیل مشر
دي .
د مثال په توگه ، نارینه پخپله
کارگاه (دولتی وظیفه کی) ډیر
با استعداد ه سړي دي ، یعنی
دا چی یارنیس اوبیا امردی ، مگر
د کور د وظیفو په مورد ټول تصمیم
ښځه نیسی ، نو د لته د لندو ظا -
هری نظره د اسی معلومیني چی
سړي اصلا دکور دکارو سره
دومره علاقه نه لري . یونیمه ښځه
بیا شکایت کوي ، وایی چی زما
سړي (میره) دوم اولاد دي ،
یعنی هغه خوا هشات چی زما
څخه یی اولاد لري ، همدغسوی
زما میره ه هو تر پوري اندازي پوري
غواړي پخپل میره کی د اولاد په
شان نازونزاکت روینی ، غواړي
هغه وسای ، دده په حالت

ضرورت ه چه همیشه فکروشی ، چی
څوک دکور مشردی او څوک تر پښو
لاندي ، څوک باید اشپزخانه کی
وي او څوک نه باید ه دي چی پو
د نوموړي جوړي څخه دکورواک په
لاس واخلي . دلته مهمه داده -
چی ښځه اوسپره په یوه واحد نظر
سره ټول کارونه مخته بوزي او د
تاسف وکړي او ښځه یی کړي .
دا د روانشناسی ډیر مشهور اوریواج
شوي ضرورت دي .
معلومه ده چی نارینه د ښځو
په ذهن کی په د پوښتیاو سره
ظا هر پزي : لکه زوی ، میره اوبلار
په نوموړي حالت کی میره د زوی
په شان دي که چیري ښځه د -
د اسی یوزوي څخه جلاشی ، نو
حتماً نوموړي زوی به بله ښځه
همغه تثبیت شو یو خوا صولتسوي ،
لکه چی د دواړو د رولونو په منځ
کی همیشگی توپیر موجود نه وه . او
کیدای شی چه په دواړو کورنیو کی
نوموړي موضوع د ارباطا تو په
روشانولو منجرش . دا جوړه اوسا
بود هغوی څخه نتیجی ترسپږي
بقیه د صفحه (۱۹۴)



تروشکی ما

استعدادها



کودک پنجساله افغانی

که در فاکولته درس میخواند

مصاحبه با ظاهر ایوبی

سید محمد اعظم ۷ ساله

مکتب است و همزمان در

بود که شامل مکتب شد چالا صنف دوم

پوهنتون درس میخواند



خواهش میکنم ، هوا نقد سرد نیست ، از جانی عوای کشور ما همیشه گوارایی و لطافت خود را داشته و هرگز آن بیت کننده نبوده است .

به علامت سرگشته ام را تایید میکند . بخاری را روشن کرده از اتاق می براید تا چای جوشان بیابورد و سر بخاری بگذارد .

لختی بعد در ، باز شده ، کودکی داخل اتاق می شود ، موه .

بانه سلام میدعد . دستش را فشرده ، رویش را می بوسم ، حدس می زنی که باید خود نی باشد .

خود را معرفی میکند :

نام سید محمد اعظم است .

در چوکی مقابل می نشیند ، منتظر است تا چیزی ببرم . به چشمانش خیره میشود . فکر میکنم با آدم بزرگسالی مقابل استم ، در نگاه های سرگه های از صمیمیت ، جدیت ، متانت و صراحت می بینم . ارزش ببرم :

صنف چند استی ؟

خود را جمع و جور میکند ، راست می نشیند ، مشت گره کرده ، دست راستش را در کف دست چپ می فشارد و موه بانه ، مثل کلان - سالان - کاملاً مثل کلانها - نگاه خاص انداخته می پرسد :

هدف تان ؟

هیچ ، میخواستم بدانم صنف چند استی .

صنف چند کجا ؟

کجا چطور ؟

طبق رده ، که از طریق تلفون با هم گذارده ایم ، راهی میشوم سوی منزل سید محمد اقبال محمود زوی پدر کودک پنجساله ، سید محمد اعظم .

ساعت (۲۲) پس از چاشت است .

باغنده های سپید برف ، با عجله می که نمایانگر شادمانی آنها - ست سوی زمین می آیند و با آمدن گان قبلی شان که جاده ها - با - بها و کوچه ها را نقره گون ساخته اند ، پیوندند ، تا روز دیگر آب شوند و زمین را از تشنه گی برهاند .

بانسانی که در دست دارم ، نزد یک در می میرم ، نشانی دقیق است ، منزل خود شان .

دروازه رایه صدا در می آید .

لحظه بی بعد جوانی که در حدود ۳۰ سال دارد ، با چهره پر از صمیمیت ، دروازه رایه رو می میکشاید .

خود را معرفی میکنم :

خبرنگار بخش علمی مجله سبازون وی ببرم .

سید اقبال خانه است ؟

لیخند صمیمانه ، به لبانش نقش می بندد ، دستم را فشرده ، میگوید : من خودم ، سید اقبال استم .

هر دو با هم می خندیم و این خنده بنا بر اشتباهیست که من مرتکب شده ام .

داخل خانه می روم ، در حالی که بخاری را روشن میکند ، میگوید : حتماً خنک خورده آمد ، آید ، بسیار ببخشید به زحمت شدید .

من هم در مکتب درس میخوانم ، هم در فاکولته وهم در مدرسه اسلامی کابل به نام دار الحفاظ .

خیرا اول بخوند مکتب صنف چند استی ؟

۴ ساله بودم که شامل مکتب شدم و حالا در صنف (۲) استم .

در کجا مکتب ؟

مکتب قاری عبد الله .

در این میان سید محمد اقبال داخل اتاق می شود ، به طرف کودک اشاره کرد ، میگوید :

سید اعظم جان ، همین هاست .

بلی ، معرفی شده ایسم !

سید اقبال به لوری می نشیند ، مکتی کرده ، میگوید :

خوب ، بفرمایید سوالهای تان را شروع کنید !

نمیخواهم سوالها را کلیشه ای و تئورولیتی طرح کنم ، زیرا صمیمیت صحبت ما را لطمه خواهد زد ، پس خوب است خود شروع نمایید و آنچه را که از روز اول تولد سید اعظم جان تا حال قابل توجه دیده اید ، بقیه کنید . اثر رجریان ، باز پرسش ایجاد شد طرح خواهد کرد .

درست است .

در حالی که سوی بصرش چشم دوخته ، میگوید :

سید اعظم جان در سال ۱۳۶۲ تولد شده است ، اما آنچه برای ما جالب واقع شد این بود که او از روز اول دندان داشت .

چند دندان ؟

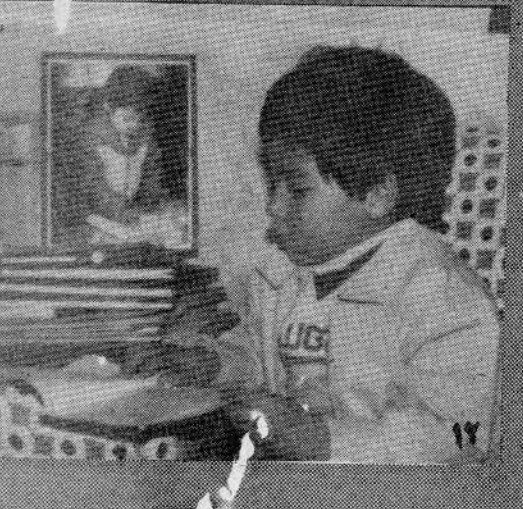
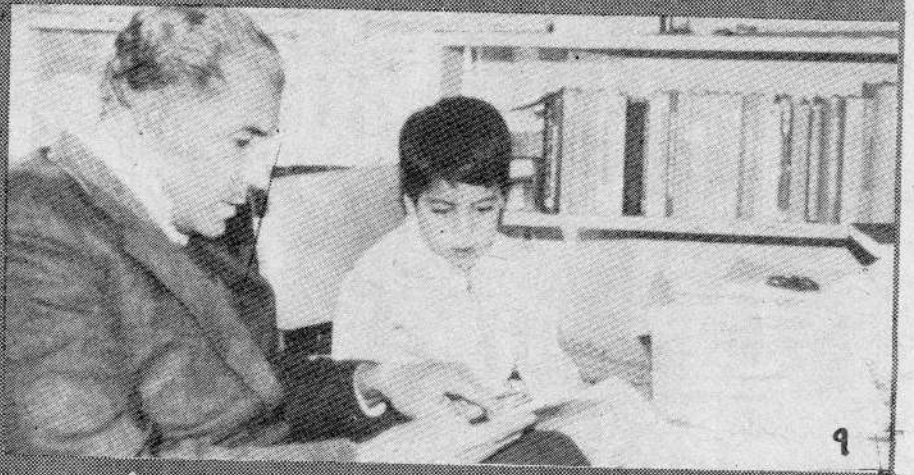
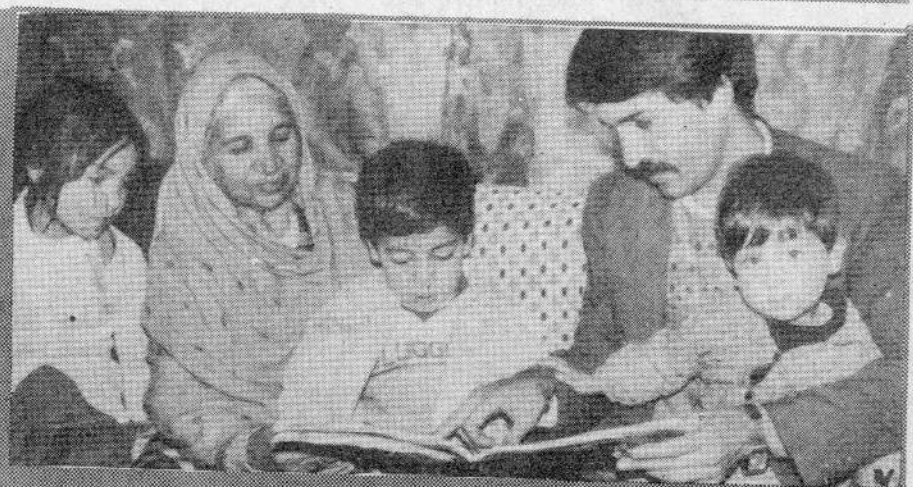
دو دندان در لاشه ، پایین .

دیگر این که خلاف سایر نوزادان ، استخوان های سرش از قسمت پیشانی شروع الی استخوان های عقبی نامرئه اول گردن به شکل یک خط طولانی عرضی به عرض ۶-۵ سانتی متر بسیار نرم بود ، در حالی که از دیگر کودکان تنها استخوان بالایی سر ، به شکل دایره ای نرم می باشد .

همچنان تشبیر پیر این بود که در روز اول تولد ، به اندازه یک چوش به طول نیم پلست در وسط سرش وی وجود داشت ، حالانکه موهای سایر قسمت های سرش طول نورمال را دارا بود .

به همین گونه ، گریه کودک ما قطعاً مشابه گریه کودکان و نوزادان نبود و تفاوت کلی را نشان میداد .

لطفاً صفحه برگردانید



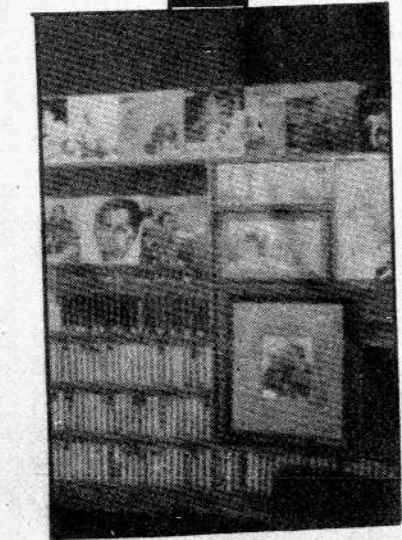
فوتوهایی از کار و زندگی نابغه پنجساله افغانی

۲- سید اعظم بایدر، مادر کلان خواهر و برادرش ۸- محمد شریف استاد فزیک او را بیشتر دوست دارد ۹- محترم کره‌نبار به او پیولوژی می‌آموزاند ۱۰- تاپستی را نیز فرا می‌گیرد ۱۱- اسحاق کلان خود را زیاد دوست دارد ۱۲- مطالعات خود را منظماً پیش می‌برد ۱۳- عکاسی از شریف (لطیفی) متن در صفحه (۶۲)

۱- سید اعظم مصروف عمل نمودن سوالات و پاهای ۲- در مبد رسمه در الحفظ به حفظ قرانگرم می‌برد از ۳- قاری فاخر اوراند رئیس مینما پد ۴- در جمع استاد انیس در پوهنسی روشن ۵- طاهر شمس روانشناختن با سید اعظم ۶- محمد کاظم وطنیار رئیس پوهنسی روشن به او کیمیا درس میدهد

دریک آرشیف شخصی

پارچه آهنگ



نزد م موجود است. وهم پارچه هاي از استاد فقير حسين، استاد محمد عمر ياب نواز، استاد بر شناه، نينواز و کيوترا در آرشيف خود دارم.

خلاصه در اين آرشيف از مجلسي تاغزل هاي ناب وجود دارد که پارچه هاي استاد سراهنگ در بين همه نرهايك سرورگورن فراتر است.

خود شما به موسيقي دسترسي داريد؟

من به موسيقي دسترسي ندارم. مدت زيادي نزد استاد سراهنگه غرض دانستن اساسات موسيقي زانوزدم. من موسيقي را لمس ميکنم، موسيقي با زنده گي من گره خورده است. اگر يک روز نشنم احساس عطش زده گسي ميکنم. و صرف به هارموني و تپله دسترسي دارم.

گنجينه پريهاي اين آرشيف را بيشتر آهنگهاي کدام آوازخوان تشکيل ميدهد؟

بيشترين آهنگها از باهاي موسيقي مياشد. من رقتي مرحوم استاد سراهنگ را شناختم موسيقي را - شناختم. استاد بزرگ موسيقي شعله دار مکتب پتياله در رهلسوي کارهاي نمر بخش هنري امتيازات ديگري نيز داشت. در کرم وجوان مرد ي در شحات. در صراحت لهجه مانند مردان بزرگ بود. وي در مکتب پتياله هند نزد استاد - عاشق علي خان زانوي شاگرد ي زد وبعد از شانزده سال دوباره به لطفاً صفحه برگردانيد.

در اين آرشيف آثار اساتيد گذشته و هنرمندان ورزیده امروز افغاني وهم آثار هنرمندان خار - جي موجود است که از قبيل کلا - سيک و نزل مياشد. اما بخش مهم و عظيم اين آرشيف را پارچه هاي استاد توانا استاد سراهنگ تشکيل ميدهد که به هزاران پارچه ميرسد.

پارچه هاي طيله از استادان ورزیده هند چون الارکا، شاننا پرشات و ديگران همچنان در بخش سرود و ستار پارچه هاي از استاد ولايت خان، عبدالحکيم - جمعرخان، رئيس خان، استاد علي اکبر خان و استاد بسم الله - خان شهنائي نواز معروف هند در اين آرشيف موجود است. پارچه هاي هم از خواننده گان فلسي محمد رفيع، مکيش ولتا سنگيشکر و از غزلخوانان مشهور پاکستان مهدي حسن وغيره را دارم.

بخش ديگر آرشيف را پارچه هاي از غزلخوانان معروف کشور تشکيل ميدهد که به ده هزار پارچه ميرسد.

پارچه هاي از احمد ولي، احمد ظاهر و علانند نيز زينت بخش آرشيف من مياشد. بخود پسر تنظيم ونوم را به پارچه هاي فلکور و مجلسي يک تعداد خوا - ننده گان معروف کشور تخصصي داده ام.

ناگفته نبايد گذشت که پارچه هاي کلاسيک و نزل مرحوم استاد قاسم که به (۴۰۰) پارچه واز مرحوم مرزانظر که به ۴۰ پارچه ميرسد.

و علاقه او به هنر موسيقي ماست و ميتوان گفت آرشيف موسيقي محترم ابوي، يگانه آرشيف در افغانستان است.

از محترم ابوي راجع به ذوق و علاقه او نسبت به موسيقي ميرسم جواب ميدهد:

اگر از من بپرسيد که موسيقي چيست گمانند آنست که بپرسيد اصلاً زنده گي چيست زيرا براي من موسيقي حکم زنده گي را دارد. - مرزهاي موسيقي بپيچيده تر و آثار آن گونه گونه تر از آنست که در قالب يک تعريف واحد گنجانيد - شود.

پس شما چگونه و در کدام سال به فکر زنده گي کردن افتاديد؟

من بيشتر از ۱۰ سال نداشتم که به موسيقي سخت علاقه مند گوردم هر روز از روز ديگر تشنه تر ميشدم، هر قدر بولي که بدستم مي آمد، کست ميخردم. ويکوقت متوجه گوردم که ميشود آرشيف موسيقي تهيه ديده.

اکنون در آرشيف خود چه تعداد کست ها و ريلها راجع آوري کرده ايد؟

اين آرشيف کوچک دراي - ريلهاي فراوان به اندازه چهار هزار حلقه کدراي سه صد هزار پارچه است و از ۳۰ سال به اينطرف در گوردم آوري آن کوشيدم و به صورت عشق نرفته در سنگ است که ميخواهم جاودانسه حفظش نمايم.

آثار کدام هنرمندان را در آرشيف خود داريد؟

آرشيف



گزارشگر: کامله حبيب

هنر اراقي پارچه آهنگ استاد سراهنگ اراقي گنجينه موسيقي موجود است.

ميدهم سرخي شفق در افق بخش ميشود، رنگهاي زرد و نارنجي به شيشه هاي پنجره ميرزد.

اينجاستل محترم د ببح الله ابوي است. هيمنکه کسي وارد خانه او ميشود از همان لحظه نخست متوجه ميشود که با يکي از دوستان هميشگي موسيقي سرورگورن زير تزيين جالب اتاق گذاشتن ريلها و کست ها، تابلوها و کتابها که در هر قسمت و هر گوشه و کنار اتاق جلب توجه ميکند، همه حاکی از ذوق

مثل آنست که زمان را در لايه موسيقي به زنجير کشيد مانند گذشت لحظه ها را فراموش ميکنم. با بخش هراهنگ که در فضاي اتاق خاموش طنين من اندازد ياد نامه هاي از آن بزرگمردان د نياي موسيقي چون ابرهاي سبک از افق خاطر ميگذرد و تصوير هر کدام در آينه چشمان من نشيند.

هوا هنوز هم بوي نم باران دارد تا د پروقت ها به نوای موسيقي گوش



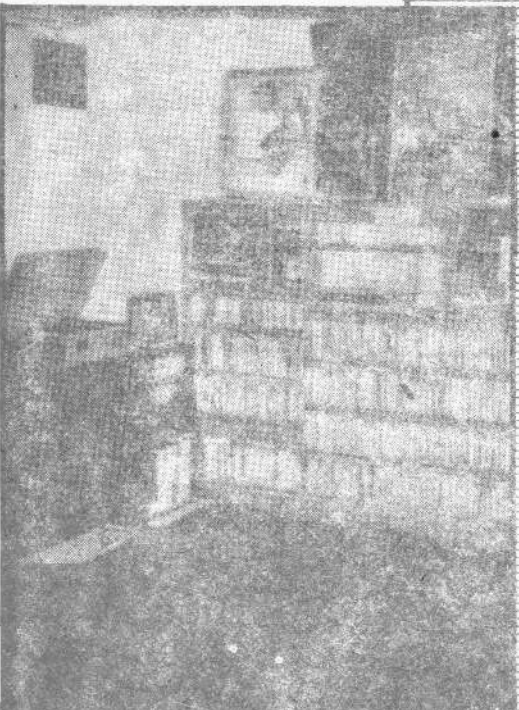
اگر رادیو برنامه‌ی را برای ابوی اختصاص دهد او آهنگهای آرشیف خود را شر می‌کند.

وطن برگشت، من امروز این گنجینه بزرگ موسیقی را از سرتاج موسیقی بد پیونم.
ارزش مادی آرشیف شما تا چه حدود است؟
اگر رادیو یکسبک‌ها و تابلوهای با ارزش این آرشیف را به یکسبک بگذارد، تنها کست‌ها در حدود (۱۰) لک افغانی قیمت دارد.
باید گفت که در حدود (۵۰۰) کست از آوازخوانان داخلی و خارجی که ناب‌ترین آهنگ‌ها بود، از این آرشیف دزدیده شد.
آیا آنچه را که شما در آرشیف خود دارید، در آرشیف رادیو افغانستان نیز موجود است؟
نه به صورت قطع، طور مثال در رادیو یواز استاد قاسم ۱۲ پارچه

دارند، در حالی که نزد من (۱۰۰) پارچه موجود است.
چگونه توانستید آهنگهای کلاسیک و غزلهای استاد قاسم و دیگران را جمع‌آوری کنید؟
سالها قبل من همراه یک گروه هنری که در ولایات هنر تشکیل را نمایش میدادند، سفر داشتم. در رتبه‌های درام، به دو کانه می‌رفتم، ریکارد هاراجمیس آوری میکردم.
شما در شمار آهنگ‌ها با هنرمندان ایرانی نام نبردید یعنی که از آنجا توشه بی‌ندارید؟
چرا دام آهنگهای از گوگوش، مرضیه، دلکش، معارف دام و هم دکه شعرنطاقان رادیو ایران در اینجا موجود است.
اگر از شما خواسته شود که از میان همه کست‌ها، کست مورد نظر را بپسندید، چقدر طول خواهد کشید؟
اگر صرف مطلع غزل را بپریم بگویند در یک لحظه، آن پارچه مورد نظر شخص را پیدا میکنم.
آیا از آرشیف شما باهل هنر گاه‌ها دیدن میکنند؟
بلی دروازه خانه من به روی هر روزندلی باز است آنها کسی که ذوق و علاقه سرشار بموسیقی دارند همیشه از آرشیف من دیدن میکنند.
این آرشیف را من بسه کمک دوستان هنرمند و هنردوست بنیاد گذاشته‌ام. از هنرمندان -

خارجی مهدی حسن و هیمنت - کمار یامن از نزدیک دیده‌اند و در تنظیم آرشیف مرا کمک کرده‌اند.
آیا گاهی اتفاق افتاده است که آهنگی را خواسته‌اید بپوشانید یا به دست بیارید؟
من هر آهنگی را که خواسته‌ام حتماً به دست آورده‌ام.
بسیار به این حساب همیشه نان فامیل را گرفته‌ایند؟
نان فامیل را نگرفته‌ام ولی آنرا کم کرده‌ام.
چون بیشتر پارچه‌های این آرشیف از خواننده گان و نوازنده گان هندی و پاکستانی است، آیا با آنان مکاتبه هم داشته‌اید؟
شما حتماً حافظ راننده‌ایده‌ایده‌ای ولی اشعار او را خیلی دوست دارید. چون زمینه رفتن تا کسور به هند می‌رشد، لذا امکاتیبسه نسد ام.
شما همیشه موسیقی میشنوید؟
بلی!
آیا اعضای فامیل اعتراض نمی‌کنند؟
این مرضی است که به همه سرایت کرده است.
بسیار راجع به آینده موسیقی و شنونده‌های آن چه می‌گویید؟
موسیقی افغانی هرگز راه رسته و سازگاری را نخواهد پیوند، مگر اینکه جز نصاب درسی مکاتب گورد. درصالح دیگر از عنوف

۳ و یا ۴ بصران و دختران توسط استادان وزید و دست‌اندر کاران موسیقی تدیس میشوند.
همچنان تقاضا دارم تا کتساب معروف استاد سراهنگ که در ایام زنده‌گی خود نوشته‌اند به زود طبع آراسته شود تا از آن همه کسانی که به هنر موسیقی اشتغال دارند مستفید گردند و هم از موسیقی تانکعداد آوازهای غزل و کلاسیک استاد که در آرشیف رادیو موجود است به صورت کست به بازار عرضه گردند و هم پروگرام درسی استاد که آنوقت در لابلای امواج رادیو افغانکام می‌بافت به صورت کست به دسترس علاقمندان قرار گیرند.
آیا حاضر استید آرشیف خود را در بدل اخذ قیمت به دسترس رادیو بگذارید؟
هرگز نه، ولی اگر پروگرام مشخصی برایم بدهند از پارچه‌های آرشیف خود در آن استفاده خواهم کرد.
شما ارتباط شعر را با موسیقی چگونه میدانید؟
چنانکه اراده بر اعصاب حکومت میکنند، همان قسم شعر و موسیقی بر اراده حاکم است.
شعرین موسیقی مثل نغجه ایست که هنوز دست‌شکفته نشده و معطرش به خوبی احساس نمیشود، شعر موسیقی را روح میدهد و موسیقی شعر را شاعر هر دو را و موسیقی آن هر سه را.



ملکه زیبایی مسکو سال ۱۹۸۸



ملکه زیبایی مسکو کیست؟ زیبا روی، کم موی و باوقار یا قد بلند باریک و دینامیک

مترجم: ستانک

د ازذکاوت و تحصیلات انهم هر خوردار باشد • ازاینکه این نخستین مسابقه نوع خودش بود • هیت ژوری در بسا موارد بسا دشواری های مواجه میشد و خود را عاجز احساس میکرد • نهرا برای اتان انتخاب یک برنده باتمام - معنی از زمان اینهمه زمان جوان، نهها و دلکش کارساده نبود •

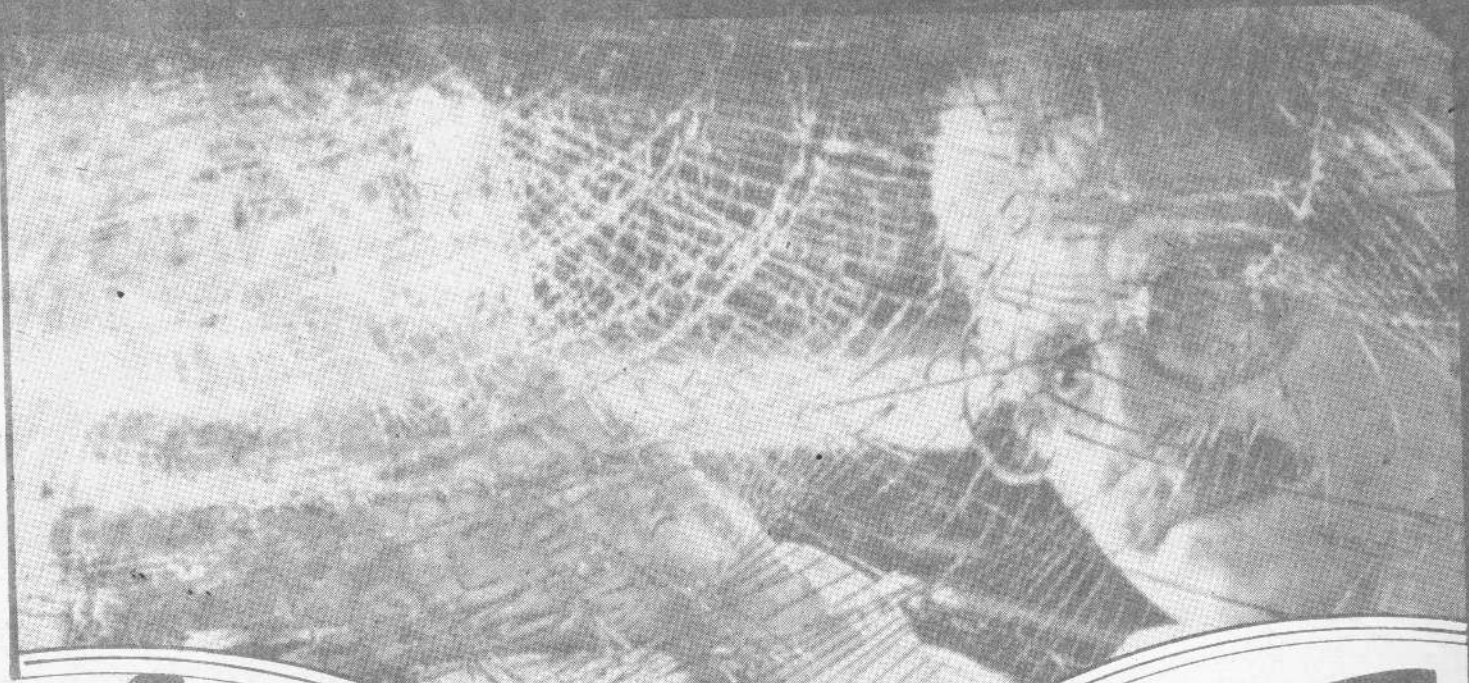
درجهان مسابقه هرکندید بایست استعدانش را به نمایش میگذاشت • خواندن اهنگ • اجرای رقص • خواندن شعرو - نمایش لباس شانه (که توسط - خودش دوخته شده باشد) از - جمله کارهای این نمایش بود • رفتار • سلوک و مراعات آداب - معاشرت کاندیدان یادداشت میشد • بخش ذهنی مسابقه راهه یقه در صفحه (۷۷)

ورزیده بودند • مطبوعات از کفرانس تضمین کنندگان مسابقه برانفروخته شد • اتان ملاحظه بودند همه چیز را با کوچکترین جزئیات آن - بداندند • طور مثال • از لباس ها ورایش موهای فینال هیست ها • کسی مواظبت خواهد کرد ؟ مسئولیت رایش به معده کی خواهد بود ؟ آیا کدام روانشناسی این مسئولیت را بعهده میگردد تا هر نوع فشار روسی را که مسکیت برای ((نهیسا رهان)) اتحاق بیفتد رفع کند ؟ و - بالآخره مسکورر جستجوی چگونه ((ملکه زیبایی)) است ؟ نهیسا روی دارای موهای کم و باوقار (مانند هررژین های قصه های فولکلوری روس) یا عصبی از ((زن امروز)) - قد بلند • باهیک و - دینامیک ؟
فصله بر آن شد که چهره خوب به تنهایی کافی نیست • - ((ملکه زیبایی مسکو)) همچنان

شابه عالی تهن هنر زن مسوود پذیرش قرار گرفته است • انسان ادعا نمودند که اگر طبیعت به برخی چهره نهها بخشیده • - دیگران باید فرصت تسین و حظ بردن آنها داشته باشند مخالفین همچو ((امتیاز عطا)) برانفروخته شدند و به خشم آمدند و میگفتند ((چهره واندام نهها همه چنیک زن نیست • اضافه بران • انسان زناتی را که چهره وشت ولی قلب مهربان و - ذکاوت عالی دارند • انهاد مهربانیه حال آنها انسوس مخورد • چون تاهنوز برای اینگونه مصرات - بماندیده مسابقه ای وجود ندارد)) درنستین روند مسابقه - ۲۷-۱۷ نفر بین سنین ۲۵-۶۷ ساله که درجهان اتان شاگردان مکاتب و مادران جوان نیز شامل بودند • شرکت ورزیدند • از زمان این عده صرف شش نفر اتان توانستند خود را تافایتل مسابقه برسانند • این مسابقه یک صل جسرانه و مشترکی بود که چندین کهنی - اتحاد شوروی و کمپنی های معرفی خارجی مانند بیوردامودن • سانس سوسی و کارتهرو • • • به آن مهارت

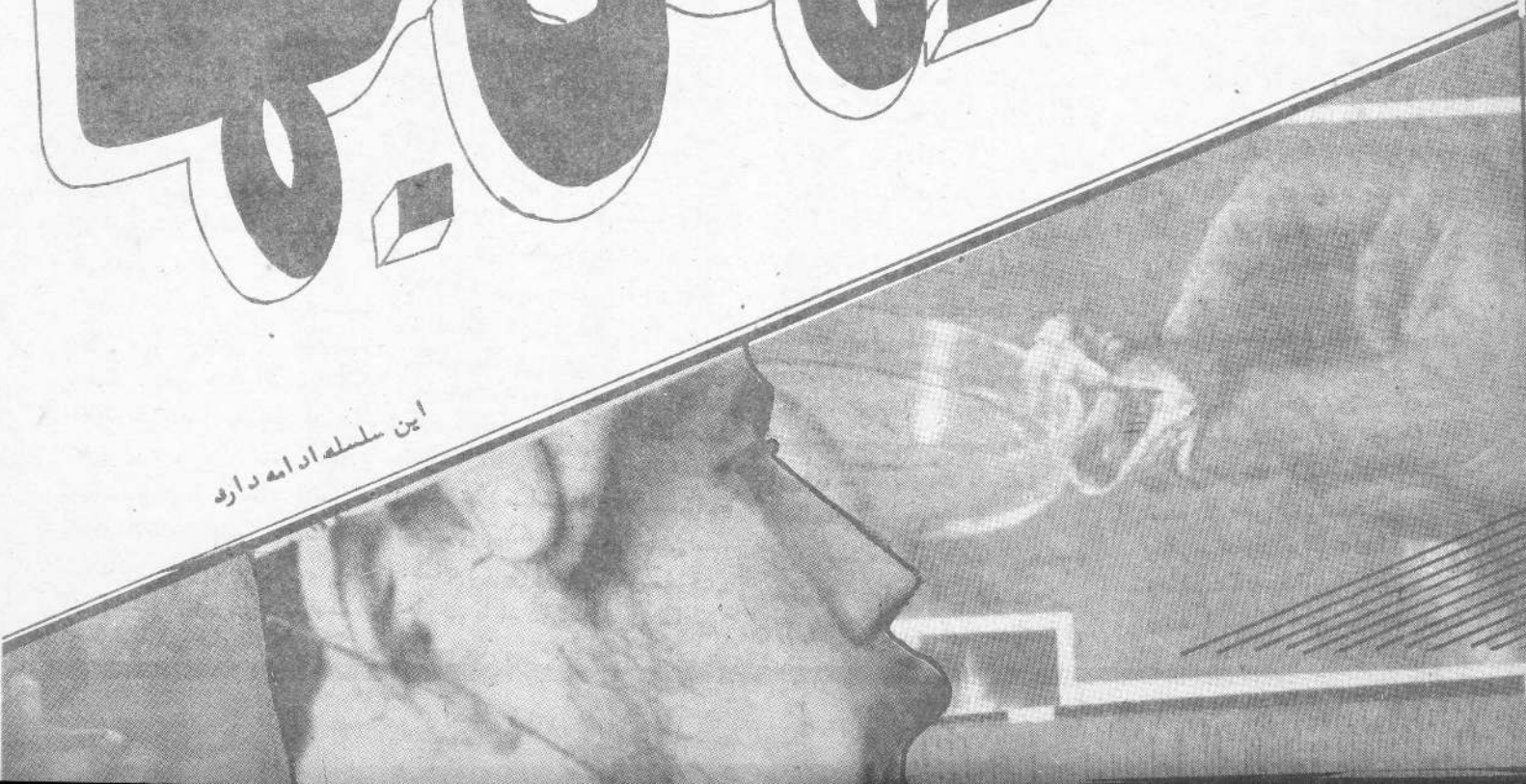
کاری که تصویر کاملاً - ضرر دادی بود • ((مسابقه نهیسی • • • انهم اینجاد در مسکو ؟ غیر ممکن است)) سالهای دراز هیست که برداشت و تصور مردم شوروی از هیست و برتری زنانه • زن لایق و با کفایت در شغلش بوده است • ولی زمان ایده ال های تازه را بیدست انسان میدهد و یکبار دگر قلب ها بخاطر نهیسی • بخاطر زن نهها • خوش اندام • فهیبنده و رمانتیک می تید و در قفا • همه اینجا در - مسابقات نهیسی او دیده • - هلنوس • ریگا و مسکو • جای که نخستین روند مسابقه انجام پذیرفت • بچشم مخورد • برای اکثر این روزها واقعا جشن تلقی میگردد •
هنگامیک روزنامه نسل جوان • مسکوررکی کوسمولتیز • مسابقه نهیسی مسکورر که نخستین مسابقه در تاریخ پایتخت اتحاد شوروی بود • اعلام کرده انکار عمومی در دو قطب متضاد از هم - فاصله گرفت • اتانیکه از مسابقه پشتیبانی مینمودند خودش میکردند که بالآخره نهیسی ونه ظرفیت تحمل آزمایش های دشوار زندگی به

۳۰



سکفتی لای مولا

این سلسله ادامه دارد



پروا و ادتربى مادرها

شايد مادري كه نهران مادري در دنياست، خانم فتودورو- اسيليت متوفى ۱۸۷۲ باشد كه ۲۷ بار حامله شد و ۶۱ كودك بدنيا آورد. (۱۶ دوگانگى، ۷ سه گانگى، ۴ چهارگانگى) بسال ۱۱۶۵ در ينسيلوانيا از خانم ((فلورانس باچمن)) عكسى تهيه شده كه او را در ميان نواسه ها، كواسه ها، نبيره ها و نديده هايش نشان مي داد.

خانم يتى هالى كه ۹۴ سال از عمرش ميگذرد و فعلا زنده است دو نديده دارد، تعداد فرزندانش نواسه ها و كواسه ها و مجموعاً ۲۵۶ تن است.

چندگانگى ها

تا كيون دوبار از نوزادان هفت گانگى سخن بيان آمده است كه هيچگونه گواهى هم آنها را ثابت نكرده است.

آورده اند كه در سال ۱۶۶۰ در المان، خانم اناروگومر در يك شكم ۵ دختر و دو پسر جهان آورده است ولى ميدانيم كه تنها دليل وجود اين گمان، همانا مجسمه بى است كه در سال ۱۸۱۸ از او بنياد شده است و شايه در وغي ديگر در سال ۱۹۱۸ در ناپچيريا ميگفت: كه مادري هفت گانگى زاييده است. با اينهمه علم طب ثابت كرده است كه در يك شكم بيش از شش طفل، نيتواند بارور شود و تاريخ علم تنها پنج مورد (شش گانگى) در اين زمينه ميتواند ارائه بدهد، كه هيچيك از آنها زنده نمانده اند.

پنج گانگى ها بيش از شش گانگى ها كه وجودشان بسيار نادرست است، عمر ميكنند. معهدا علم ثابت كرده است كه زندگى آنها طولانى نيست.

دوگانگى هاى بهم چسبيده

اولين دوگانگى بهم چسبيده (كه يكى از اعصاب بدنشان بهم چسبيده ويا مشترك است) در تاريخ، ماري واليزا چالكورسنت هستند كه در ۱۵۰۰ در يندن انگلستان بوجود آمدند و ۲۴ سال عمر كردند.

دوگانگى هاي بهم چسبيده مشهور، سيامى چانك و اونيك بانكر، روز ۱۵ آوريل ۱۸۱۱ در سيام تولد شدند.

اينان با خواهران سارا و ادلايد ميتى ازدواج كردند و از آنان صاحب ۹۱۰ فرزند شدند و در سال ۱۸۷۴ ر ۶۲ سالگى بفاصله سه ساعت از يكديگر درود حيات گفتند.

تاريخ طب عجيب ترين زايمان يك دوگانگى را در سال ۱۸۴۶ در استرا سبورگ ثبت كرده است. فاصله زايمان اين دوگانگى ها ۱۲۷ روز تمام طول كشيد، طاق اول روز ۳۰ اپريل بدنيا آمد و جفت ديگر ۱۷ سپتامبر تولد شد.

مادري كه ركبورد دوگانگى زاييدن را شكست مادام واسيليت است، معهدا يك صا در سيلى نيز كورد مهم ثبت نمود، زيرا يازده بار دوگانگى زاييد، اخيرين دوگانگى هاي او در سال ۱۹۴۷ زاده شدند.

پروازن ترين دوگانگى ها در سال ۱۹۵۵ در ميشيگان از مادري ۲۲ ساله بوجود آمدند. ((جف)) ۶۲۵ كيلوگرم و دانسى

۶۱۵ كيلوگرم وزن داشتند.

پروازن ترين نوزاد جهان در سال ۱۹۶۱ از مادري در جنوب تركيه زاده شد. او ۱۰۸۸۰ كيلوگرم وزن داشت. كوچكترين مولود جهان كه تنها ۸۲۳ گرم وزن داشت، در سال ۱۹۳۸ در انگلستان بوجود آمد، وي هنوز زنده است.

اولين عمل جراحى

اولين عمل جراحى در سال ۱۱۲۶ توسط جراح نظامى پادشاه انگلستان، ژرژ دى با موفقيت انجام شد.

كهنسالترين مردى كه تن بعمل جراحى داد جيمز برت اهل نكراس بود وي در سن ۱۱۱ سالگى به اثر عمل جراحى سلامت خود را بازيافت (۷ نوامبر ۱۹۶۰)

مردى كه بيش از تمام مردم جهان مورد عمل جراحى قرار گرفته، يكى از سربازان افريقاي جنوبي ((ليونل دويت)) است كه در نتيجه انفجار ميان مجروح شد و ۴۱ بار مورد عمل جراحى قرار گرفت.

قد بلند ترين انسانها

چندي پيش مسلم شده كه بقايي اسكلت ميونهاي انسان نما كه ۳۶۵ متر طول قدشان بود، تقريباً در پنج صد هزار سال قبل از ميلاد ميژسته اندولى هنوز شواهد دقيقى در زمينه قد واقعى انسانهاي غول بيكرما قبل تاريخ در دست نيست.

بعضى هاهتپده دارند كه غول بيكرت ترين و قد بلند ترين مردان روزگار ماشخصى بنام ((روبرت پر شينك وادلوا)) بوده است. وي در سال ۱۹۴۰ در ميشيگان وفات يافت. در آن هنگام روبرت ۲۷۰ متر قد و ۲۲۲ كيلوگرم وزن داشت.

در حال حاضر قد بلند ترين مردان معاصر مردى هلندي است كه در سال ۱۸۹۸ در امستردام پايمرعه وجود گداشت. اين مرد كه ((البرت يوهان كرامر)) ناميده ميشود، ۲ متر طول قد دارد.

قد بلند ترين زن تاريخ خانمى بنام ((ماريان وهلد)) بود كه ۲ متر طول قد او بود. وي بسال ۱۸۶۶ بدنيا آمد.

شگفتيهاي آفريش در خلقت انسان

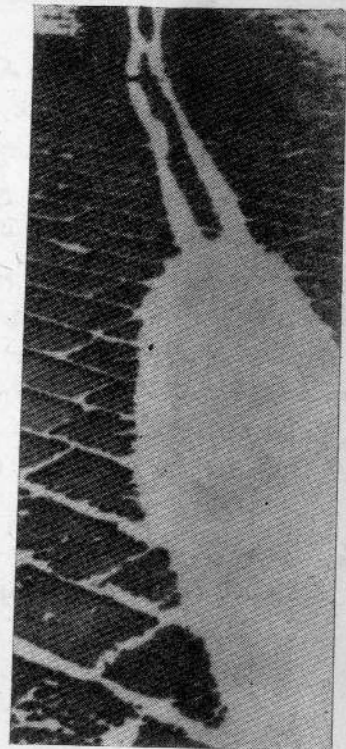
هنوز بد رستي معلم نيست كه انسان درجه زمانى بوجود آمد و اصولاً عمر منظومه ما بچند ميليون سان ميرسد. تنها در اين مورد فرضياتى وجود دارد كه بمرحله قطعيت نرسيده است.

در حال حاضر حدس مى زنند كه منظومه ما ۹۵۰ ميليون سال قبل پديد آمده باشد، قديمي ترين اسكلتي كه از انسان بدست آمده از مغاره هاي اولوي تانگانيكابود.

در سال ۱۹۰۹ از ايمپن غار ها بقايهاي انساني كشف شده كه جمجمه آن مجهز بدندانهاي آسيابود. خانم ال اس. بي. كيلى، رئيس هيئت پژوهشهاي باستانشناسى نام اين انسان ماقبل تاريخ را ((فندق شك)) نهاد. طبق برآورد هاي مسلم و دقيق علمى اين انسان ششصد هزار سال قبل ميژسته است. اكتشافات بعدي در همان غارها نشان داد كه انسان مزبور قادر با ابزار سازي بوده است.

بازگرسرگ

داستان کوتاه



نویسنده: حسین فخري

چرخش ایندی در انتظار بود: تا چند لحظه دیگر روی صحنه مرفتم و در برابر تماشاگران می ایستادم. آدمهای زیادی روی چوکی هانشسته بودند. ساکت و آرام مرا مینگریستند. میشدند. آنها را میخواندند. شور و حال میبخشیدم. به شگفتی و امیدوار میماندیشناک میساختم و گاهی هم میگریستند. به قدری خوش صورت بودم که سرازایانسی شناختم. هیچانم تا آن زمان سابقه نداشت. از شدت خوشحالی تقریباً میرقشیدم. وقتی به نمایش واستقبال تماشاچیان میاندیشیدم، تلم دیوانه وار میتهید. بوی مخصوص گیم که در فضا پخش شده بود، مرا بیشتر سرست میکرد. خیاط و کیمور سرگرم آراستن و پیراستن من بودند. بازیگران دیگر جلوی آینه هانشسته بودند. به قیافه های گوناگونی در می آمدند. برخی پیرتر و برخی جوان تر و خوشو ش قیافه تر میشدند و بعضی چنان تغییر شکل میدادند که شناخته نمیشدند. شور و شوق و جنبش و تکاپو در سراسر اتاق موج میزد.

در فکر و خیال غرق بودم. میبنداشتم که تماشاگران با همه شور و شوق تمام از دهلیز سرانبر شده به سالن پا میگذارند. صدای بگسو مگوی آنها یک لحظه قطع نمیشود. با اشتیاق تمام به سوی صحنه صرده میگردند و منتظر جمع شدن پرده و ورود ما هستند.

قلب من پر از شادی بود. چیزی در من می جوشید که ناگهان کارگردان با آلبوس سپاه رنگ دراز و تنگی به سوی من آمد و آهسته بیخ گوشم گفت: امروز نقش تراکتی دیگری بازی میکند. یک باره تمام امدها و آرزوهای شکست. مثل همیشه در جام خشکیدم. نفسهای بسیار کوتاه و تند شد و سخن گفتن را برایم دشوار کرد. چند لحظه کوشیدم و سراسیمه گسی را شوی و مزاج معمولی

هنری جلوه دم ولی نتوانستم که نتوانستم. وقتی به چهره اش نظر انداختم، لباش لرزش خفیفی داشتند و آتش چشماش تا اعماق روحم نفوذ میکرد. انتظار داشتم تا دیگران از من پشتیبانی کنند اما هیچ کس مرا نتواخت. حتی سخنی نداشتند که بزنند و همه مشغول آراستن سروصورت خود بودند. دوتفر بروت و رشم را میگردند. لباسهایم را از تنم میگردند تا دیگری را با آنها بیارینند.

با حالت متعجب و فغان از جا جهدم. در بیرون آسمان گرفته و پوشیده از ابرهای تیره و تار بود. باد از رویرو میوزید. اطرافم را که های بلندی احاطه کرده بودند. اضطراب و تشویش خاص روح را میخورد. همه چیز در ظلمت و تاریکی فرو میرفت. شکسته و کوفته قدم بر میداشتم. به مجرد رسیدن در اتاق سست و بیحال بر تخت افتادم.

مکوشیدم افکارم را که خیلی دردم و پرهیم بودند، منظم نمایم. میبنداشتم که در کاره کارگردان سری هست که اگر خواهم گره آن را باز نمایم کوشش بیهوده می خواهد بود. دیواره سرتخت شستم. سرم را همان زانوهایم گرفته بودم.

مرق از چهره و گردنم میچکید. روبرویم ظاهر همروندان روی دیوار خود نمایش داشتند. نمیدانستم آنها مرا دیدند و صدایم را میشنیدند؟ خون سردی بی تفاوتی میب و سهمناکی از درود دیوار اتاق میباید کم کم آنها به حرکت در آمدند. یکی چشمک میزد، دیگری سگری در گوشه لبش داشت و دوش را به هوا رها میکرد. یکی دیگر با تار ریشش بازی داشت و دیگری در حالی که کلاه پیکر را سرچشمایش انداخته بود، پالهنخت شوطنت آمیزی مرا زیر نظر گرفته بود.

وقتی مرا زیاد عذاب دادند، سرشان را د

دا

کشیدم: چرا مراد رنگ نمیکنید، چرا؟ همه خاموش بودند یا آن را طبیعتی می بیند داشتند. جویان را از سرتاپا تصه نمودم و کوشیدم ترحم شان را برانگیزم، اما بیهوده بود. طاقت به سوی تصویر یکی از بازیگران که در گوشه دورتر آهسته شده بود رفتم و با داد و فیهاد گفتم: توازهه نزدیک تر بودی. چرا گذاشتی؟

چرا از من پشتیبانی نکردی؟ اما او همانطور دراز کشیده بود و گپهایم کوچک تهن تاثیر میبخشید و در عرض من از شدت هیجان و از ترس این که رسوایی به بار آید دیواره سرتخت افتادم و از شرم عرق میختم.

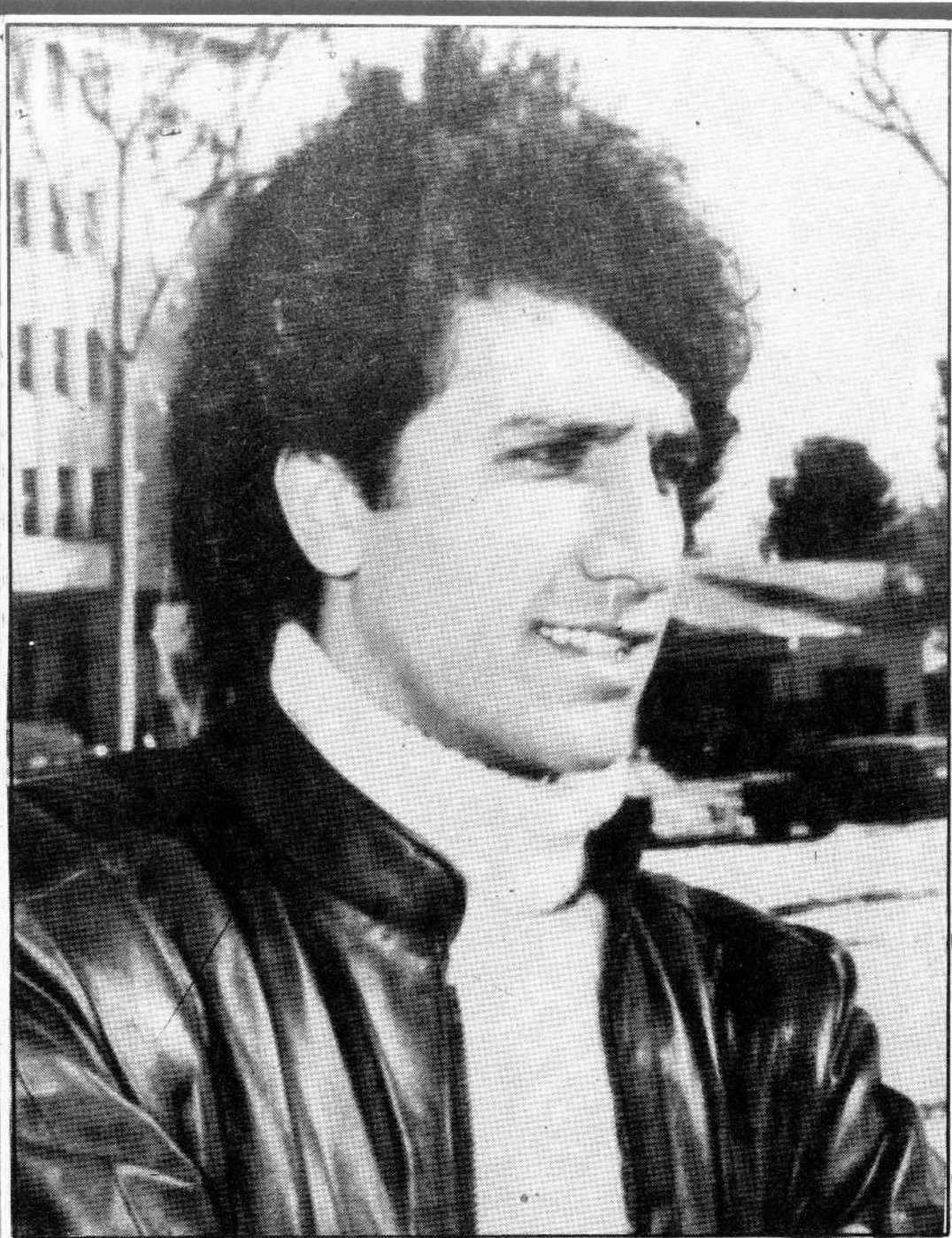
به گذشته های دور میاندیشیدم. به روزها و سالهایی که در صحنه کوچک و خاک آلودی به نمایش میپرداختم. در بازی هایی که غالباً نامطمین و نسا خوش آیند بودند، شرکت میکردم. نمایشهایی که مردم تنها به خاطر دیدن رقصهای آن می آمدند. نقش هایی که در سوز سرما و گرما اجرا میشدند. چه تقیر هایی که تحمل نکرده بودم و گاهی پس از پایان نمایش از درودیوار و کویچه میهراسیدم و از بازگشت به خانه شرم داشتم. خلاصه بسیار تلخها و سختها کشیدم و تازه آن روزهای دشوار را پشت سر گذاشته بودم که این طو شد.

دیواره از جا برخاستم. نور کبرگ شمع مسی درخشید و سایه لرزانم را کوچک و بزرگ و دراز و کوتاه میساخت.

با خود میاندیشیدم: نباید گذاشت که این طو شود! سپس آهسته آهسته به سوی تصویر دوست بقیه در صحنه (۷۸)



دارم آوازخوانان و هنرمند انیکه
 شريك احساس مالد و چیزها یس
 میخوانند و میسرایند که می شود
 بدان گوش فرو نهاد . در پرا پسر
 چهره های رانیز میتوان نگاه
 کرد که نه اینکه باداشته هایشان
 بر احساس انسان دست نوازش
 نی کنند بل آنچنان نابخردانه
 در بگوش آدم رامی گویند که
 جادارد دستشان را گرفته چه
 معذرت نشینی که برادر گل -
 نمی شود کاروبار دیگری برای خود
 دست و پاکی از کجا باید گرفت ؟
 شعر تاحدی نادرست خوانده
 می شود که اگر چه جای شاعر
 وازه ها زبان بازگویی داشته
 باشند فریاد خواهند برآورد که
 ((ما نیستیم)) تارها برده ها که
 هرگز حاضر به آشنایی با صد ا
 نیستند و



در میان آوازخوانان جوان
 راد پوتلویزین سرانی بر دم از
 فواد رامز که در این اواخر ، با
 آهنگه ((دلبر من)) بی مهری -
 میدانم نمیدانی ((که کابی یک
 آهنگه عریست ، به دل های -
 علاقه مندانش بیشتر خنه کرده و
 راه یافته است . نباید نگفته گد -
 شت که آهنگه تازه ((نام د فنامت))
 که از ساخته های محترم شاد کام
 می باشد نیز بر شما علاقه مند ان -
 آوازش افزوده است . که فکر میکنم
 در این مورد ، طرز محلی آهنگه بیشتر
 از سایر جنبه ها ، موثر بوده است .
 فواد رامز ، جوانیست خوشه میا
 و خوش نشست ، سرو صورتی دارد
 که بیشتر مورد پسند جوانان امروز
 شهر ما است . چهره پشاش و جبین
 فراخی دارد که وقتی با او هم
 سخن باشی احساس خسته گسی
 نمی کنی . از صحبتش چنین پیدا
 بود که به موسیقی عشق دارد . و از
 همینجاست که با احساس آواز -
 میخواند و در دلها جای میگیرد .
 او میگوید : ((من از کودکی ها
 احساس عشقی راد رخود می یافتم
 که مرا به موسیقی می کشید)) -
 خوب ، شاید این سخن مکرر باشد
 که هر هنرمند موسیقی و آواز خوانی
 بر آن تاکید نماید . پس بهتر است
 بدانیم که باچی هدنی بس
 موسیقی روی آورده است . او در
 مورد اینگونه پاسخ اراهه داشت :

بقیه در صفحه (۷۲)

درت های ویکجایی عزیز می تواند ترابه خویش بخواند

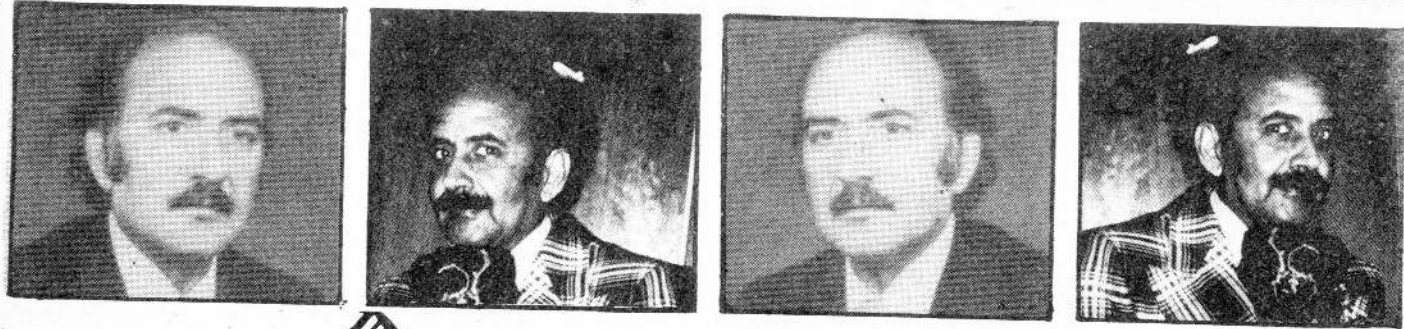
گفتگویی با فواد رامز

چنین با لیا جمعوی از روی نوار
 ها ، از آوازخوانان و موسیقی
 نوازان مختلف شنیده می شنوید .
 اما شاید ارهه آنها حظ نبرد
 و حاضر به باز شنوی همه آنها
 نباشید .
 آنچه در این میان جهات -
 دیگر را بر میگرد ، همانا عشق
 راستین و نهادین خود هنرمند
 است .
 تکاز جلیل اندیشه و تصوف -
 شمس تبریزی در این پیرامون -
 سخنی به این نقل دارد :
 ((مطرب که عاشق نبود و -
 نوحه گر که در دهنه نبود ، دیگران را
 سرد کند)) . پس عشقی و دردی
 باید تاحدی و سرور یه لید پسر
 آید .
 هم اکنون در چار کار خود



موسیقی ، این عنر لطیف را -
 هنریست که انسان را ، از خود ی
 خود به دنیای دیگری کشد و این
 برون آیی آدم به بیخودی و فورا
 رفتن تاد گرگونی های عاطفه و -
 احساس با این شکر شیرین ، چه
 شیرین است ؛ وقتی ، اندوه بی
 نهایتی دامنگیر است ، وقتی
 شادی ایرابه بدرقه بر میخیزد ؛
 در تنهایی و در یکجایی ، این زیبا
 هنر میتواند ترابه خویش بخواند .
 به گفته دانشوری : ((در نهاد
 عاطفی انسان حس مضراست که
 زیبای شناسی خوانند شوه و وسیله
 همان است که هنر راد روی یابد ؛
 و موسیقی یکی از عواملیست که این
 حس را بیدار می کند)) . اینکه چه
 هلوهای دیگری نیز در این
 سخن دیده میشود ، بر آن درنگ
 ندارم . راستی هم موسیقی
 عزیزست که بر احساس و عاطفه
 آدم دست میکشد و چیزی را به
 آدم می گوید که آدم نمیتواند -
 تکرارش را بیان نماید ، زمانیکه
 موسیقی باشعور در می آید ، دیگر
 هرچی افزونتر کشنده می شود و -
 احساس انسان را به نام صدا
 میزند . اما ، آیا هنر و موسیقی و
 هنر و شعر آنه و هرگز هم نه
 تنها حدای آشنایی نام آدم
 را به درنگ و باز ایستادن و امیدارن
 همینگونه موسیقی باید آشنایی
 احساس انسان باشد و بیامنی
 در آن نعت .
 شما آهنگهای به شمار ی را -

درت های ویکجایی ، موسیقی این زیبا عزیز می تواند ترابه خویش بخواند .



پند و اندرز در وقت



دارد؟
ج - بلی، درست شنیده اید. مسافرت من به هند در همه بایسکل صورت گرفت، برادران زمان من یک روز شکار بودم (سپورت خای قبیله) در این مورد ریاست الیهیت هم تصدیق نامه می به زبان انگلیسی به معرفی الیهیت بین الطلی برایم داده شده که فعلاً هم موجود است.
راستی یک موضوع دیگر هم به یاد آمد که به عرض برسانم بر ریاست الیهیت من به بی تقدیم نموده و برای سیاحت جهان که معنوی و مادی شان را تقاضا نموده بودم که در نتیجه رئیس الیهیت (سردار آقا) به مقام صدارت پیشنهاد کردند که در آنوقت ویرخارجه و معاون صدارت محمد نعم خان بود.

دیوانه برای روز و طفل به راهی باران مگر این شعر شما سنگ ندارد البته بالای ماه سنگ باریدن گرفت. سنگ شحات سنگ انتقاد، حتی سنگ خای دشنام، از قبیلش بی شرم، بی حیا، بی پروا و غیره که حتی عشق را تکمیل میکند. یعنی در همه و امتیازی که خداوند برای انسان لطف کرده و بخشیده است آنرا حرام میدانند اما عکس العمل من چه بوده، همه این اتهامات و سنگ باران ها را به کمال بردباری تحمل مینمودم زیرا من میدانستم که: عشق تا خام است باشد بسته زنجیر شرم بخته معزبان جنون را شرم کی زنجیرهاست من - شنیده ام که سفر شما به هند نرسیدید از بار بایسکل صورت گرفت آیا واقعیت

خدا ایاتیه کردم توبه اولاست زهرکاری که غیر از عشق لیل است الهی یا شتم عاشق تشریم کن سراپا آتشم خاکسترم کن و چنین است بی احساس عشق واقعی و انسانی در وجود انسان.
شنیدم در عدم پروانه میگفت دی می آرزیده گی تاپ و تبسم بخش پریشان کن سحر خاکسترم را ولیکن سوز و ساز بیست ششم بخش من - چه تیغره خای در مورد عشق شما بسا یاد هوپالا در بین مردم صورت میگرفت؟
ج - سوال کردند چه تیغره خای در مورد عشق من میشد بعرض میرسانم که: نعره زد عشق که خونین جگری پیدا شد حسن لیزیده که صاحب نظری پیدا شد فطرت اشق که از خان جهان مجبور خود گری خود شکی خود نگری پیدا شد حبیبی رفت زگردون به نیستان ازل حذر ای برده تکیان برده در پی پیدا شد آرزو گفت بدل در تب و تاب، تا کسی چشم واکن که جهان دگری پیدا شد زنده گی گفت که در حیات نیدم هم عمر تا ازین کشیدد برینه در پی پیدا شد و اما تیسره مردم، مردم امانستان و مخرصا باشند و آن شعر کابل در آن زمان شاید ۲۵ بصد از داستان ما اگاهی کامل داشتند و هر کس تیغره می در این مورد مینموده تیغره خای مختلف، تحلیل و تعصیر ما سخنان کم و زیاد پیدا جنبه مثبت نصیه را بعضی دیگر جنبه منفی آنرا توضیحات میدادند، در هر محفل و مجلس و ستان این بحث به میان کشیده میشد، بعضی عاخنون جوانی و بعضی عسا هم بی شعله زدند و میخواندند. بعضی ها شبع الغام شعرا نمود میکردند. بعضی عشق مجازی و دیگری عشق حقیقی میگفت. البته بی نظر یابی عمومی گرفته نشده بود تا نتیجه و نظریه قطعی معلوم میگردد و این بی واقعیت است که میگویند در روزه شعر را میتوان بیست و ولی زبان مردم را نمیتوان بیست. یعنی حرکتی به فراخ حال خود و به سوسه خود و از رجه در عنیت و نقل خویش نظر خود را - اظهار مینمود. چنانچه فعلاً هم چنین است، زیرا شماره بی نور سبزون که نشر شده، تیغره خای مردم را جمع به بنده شرف شده، باید چنین باشد که است و غیر از این توقع نمیرود.

داکتر علی مشتری به امید وصال ماد هوپالا

بابایسکل از کابل

مجله "سپا وون چند" قبل خاطرات داکتر علی مشتری را بعنوان جها نگرد معاصر انسانی کا ز کشور های زیاد ی یازده نموده است به نشر ما نید در آنوقت و عد مد ۵۵ بود به که قصه معروف عشق داکتر علی مشتری و ماد هوپالا هنرمند محبوب سینما ی هند را از زبانش برایشان حکا به کسم کا پیک طبع وعد به نشر ان برد اختم:

من - برای اولین بار در کدام فلم و در کدام سال ماد هوپالا را دیدم؟
ج - برای اولین بار بلی، ماد هوپالا در فلم محل که بی فلم زیبای پرتخیل بود دیدم که به راحتی ماد هوپالا در این فلم خوب درخشیده بود. هم از حیث هنر و هم از نظر زیبایی داستان. فلم در ایرکت و تشکیل فوق العاده عالی که وجود ماد هوپالا آنرا صد چند ان کرده بود بیاید عرض تمام که متاسفانه تاریخ وصال آنرا در قیفا به خاطر ندادم.
من - آیا عشق شما به یاد هوپالا از همان اولیسن تا شای تان پیدا شد؟
ج - وقتی که فلم (محل) را دیدم البته چند بار شد پیدا تحت تاثیر زیبایی و هنرمند هوپالا قرار گرفتم و بعد از (محل) خوب به خاطر دارم که فلم (آزین) را که ماد هوپالا همیروی آن بود در سینمای کابل تماشا کردم. که این فلم هم سرا تحت تاثیر زیبایی و هنرمند هوپالا قرار داد که پس از آن در لیستی ندیدم به ماد هوپالا پیدا نمودم که نمیدانستم این علاقه بی علاقه منبری است و بسا عشقی. بعد از آن هر فلم ماد هوپالا که به کابل می آمد میروادی به صورت سینما روانه میشدم که بعدا فلم خای دیگر ماد هوپالا را تماشا نمودم از قبیل قسم نقاب که در این فلم هم ماد هوپالا فوق العاده زیبا و دلربا شده بود که بعدا فلم خای ترانه نشانه، خزانه - ساتی - سیالی - بی قصور - تیر انداز سنگهار - خانم و آقای ۵۵ و چندین فلم دیگر او را دیدم که بعدا ۵۵ ملا تحت تاثیر قرار گرفتم.
من - چه چیز شما را واداشت تا تحصیلات تا نرسا تا تمام گذاشته غم ندید از آنرا پیدا؟
ج - جواب این سوال روشن است با انهم عرض مینمایم.
هر کجا عشق است شاعر میگردد آنجا مگان هر کجا حمن است آنجا اشیا ن بریا کند در روز منزل لیلی که خضرهاست در آن شرط اول قدم آن است که همچون نیاشی در این جانکه بی به خاطر آمد که بی متابیت نیست به عرض برسانم "میگویند قایل و اقوام جنون او را به خانه کعبه برزند و برایش گفتند زنجیر در روزه کعبه را به دست گیر توبه کن و از خداوند نماز آرزو کن که دلت را از عشق لیلی صبر دهد، زیرا عشقیست تا فرجام و بی نتیجه و همچون چنین کرد، زنجیر در روزه کعبه را گرفت به درگاه خداوند لایزال را ز نالید و گفت:



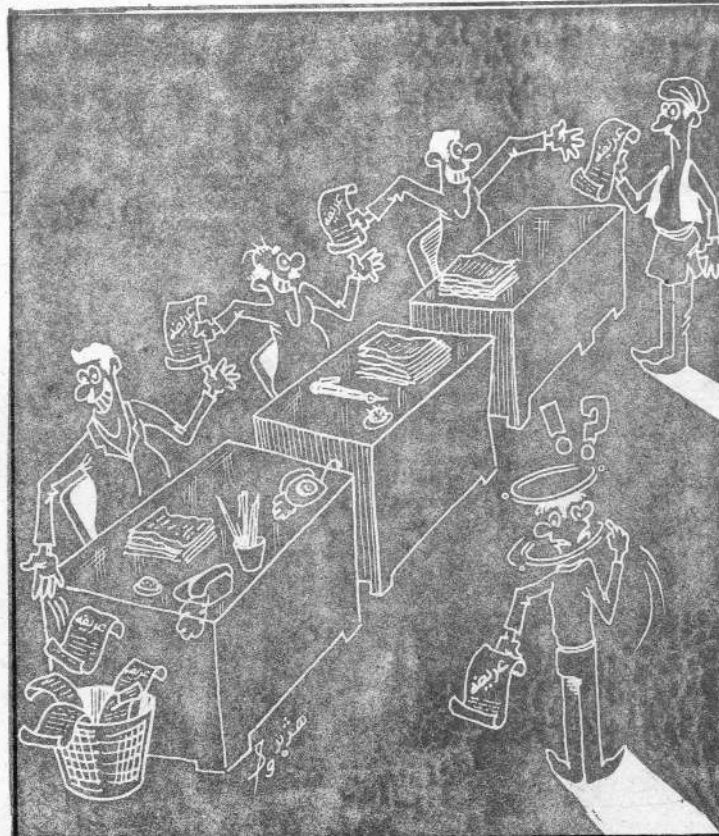
ایا پوهنيزي چي مري خه شي دي ، اوس پايڅه ته وايي ؟ که خه هم مرياله مري خوزه ده خوچس مري نه وي نومرپا به په کوبه خوله وخورل شي . نو په بخاي ي ويلی دي چي :

« مري داري مري پخوړ » .
ما په پخوا نکر کاره چي مري به يوازي په مريکي وي . خو وروسته وروسته پوهيدم چي په اچارو پشيراوختي په کله نيروا کي هم چي مري نه وي نو د خورا کله هيله يي مه لسه .

پورته خبره داسي حق دي چي حق حقدار ته رسوي . بلکه چي د ژوند په ټولو چارو کي نن سبا شخصي پيژندنه ، ارتباطات او خپلوي داسي پوخيزه ي لکه پنه طعام کي مالکه . داپول مريان دوه ډوله دي ؟ که د مري پيژندنې علم وڅيړو نولاندې دوه ډوله به يکي پيدا کړو :

لومړي ډله يي ساه لرونکي او دوهم يي يي ساه مريان دي . ساه لرونکي هماغه شخصي پيژندنه ، ارتباطات او خپلوي ده چي مريان يي هروخت او هرځاي به مرياد . سري خوله خوزه وي ، اوبې سامر يي لکه : پيسې ، موټر ، لوکر ، کور ، هغه کي يي ټوله دعوتونه او داسي نور . . . چي په دي ډول دغه يي ساه مريان له خپل بطن خخه زيروي او د مريانو مثل تکثير مومي . چي پورخت يي زموږ په چاپيريال کي زيات چلند درلود . دوي کوي شي چي له مريايڅه اچار اولسه اچارو خخه چکي جوړه کړي او همداپول د دي استعداد هم .

ورسره دي چي له ترخومر چکيا نواو يي خوند مشلمو خخه مرياجوړه کړي نو په دي حساب مري دانسان په ژوند کي مهم رول لوبوي او دغه مهم والي يي په هغو خا پوڼو کي پراخ احساسيزي چي هلته چا ته يي له مري خخه مريانه رسيزي . پورخت زه به يوه شرکت کي کاره کوم چي په لومړي هبل په دغه سترکشف بريالي شم او عملا مس ي وليدل چي رنځتيا هم « مري داري مري پخوړ » په بخاي ويناد .
موږ په خپل شرکت کي له خپلوا معاشونو خخه يواند از ميسې په گډه بانک ته تحويلولي چي د پخينو عاجلوسر ورتونويه وخت کي له هغسې



حق به جانپه پنه يي بخان نمونيو ه گته يي ونه کړه . ورته وي ويل چي د خپلواکوند پانونه به ورته تصديق راوړم چي مويي د مرگه په حال پرته ده . او که تصديق نه غواړي شا هدا ان به ورته راولم . خو په چا دي منله . غواړنيزاد منلسي او د اکثرانوته دنه وروستوله کبله يي موزناروغي لاندې کړه او سره شوه . د مري د خپرخيرات لسه پاره يي له يواويل خخه په گته پيسې راواخستن او د بيا قرضي له پاره يي له يواويل خخه په گته پيسې ترلاسه کړي او د بيا قرضي له پاره يي عريضه ونه کړه . بلکه چي مويي ژوندي وه نو د پاکرلو تصديقونه يي راعني غوښتل او اوس چي مري ده ضروريه دهغسې د نياتصديق غواړي . نوي په خوله لاس کيښود او چاته يي دغه رازونه وايه . له مانه وروسته يي خلورنخوتوته قرضه ورکړه . چي په دي جمله کي زموږ د شعبسې امر اميرگل او د فروشاتو د خانگسې

چي بلاري پنه کاله مخکي په حق رسيدلي و . او همداپول د فروشاتو د خانگسې امر د خپلي مور د ناروغي تصديق د ماشومانو لکه روغتون خخه ورته راجوړ کړي او قرضه يي ورباندي اخستې وه . د دي خبري په اوږد وسره يي سر راباندي وخرخيد . او که ديوا لته يي تکیه نه واي کړي نو داسي وړان به لويدي واي چي د سترگو په رپکي به يي د مورنيزي ته رسولي واي . خوچي گله يي لني خه حال په بخاي شونوترخوړا ناست کارگرتي يي مخ رارواړاوه :
- عجيبه ده . . . چي زما مور مري شوه چاراته قرضه رانه کړه . حال داچي د اميرگل پلار پنه کاله د مخه مري شوي دي او اميرگل اوس د هغه د ناروغي په نوم قرضه اخلي .
- اميرگل خه کوي ، محمود ته وگوره چي د مور د ناروغي په نسوي شل زره افغاني واخستې او هغه هغوي د موټر ماشين نوي کړ .

مريبي او مريبا

کاتب باخون

وراندې کړ . خو يواند ازه نقددي مرسته راسره وکړي او نور يي هم د پورونو پاره وليوړاد روند کړي . کله چي مسول نفر زما عريضه له سرته ترمين پورې ولوسته نوي راته وويل :
- دخپلي اذعان د ثبوت له پاره د پاکرلو تصديقونه درسره شته او که نه ؟
- صيب . . . زه د يوه پيسې نه لرم چي مويي د معاني له پاره د پاکرته پوهم .
- واخله . . . عريضه دي پيرته واخله . چي تصديق نه وي قرضه نه ورکول کيږي .
ما که هرڅومره د لاپيل وويل او

امر محمود هم شامل وو . زه حيران شم چي اميرگل ته يي په کوم دليل قرضه ورکړه . بلکه چي موزناروغي يي لا پخوا مري شوي وو او مېخبله مجرد و . ما فکر وکړ چي کوندي دخپل واده په نوم يي پيسې تر لاسه کړي دي . خو وروسته پسو ماموراته وويل چي :
- اميرگل دخپل خدايي بنسلي پلار د ناروغي تصديقونه راوړي وو او هغه يي بيا ژوند کړي پوه شو . بلکه يي قرضه واخسته .
او د خنداو يي لاداره چي د ناروغي تصديقونه يي له زير نسون خخه ورته راوړي وو : بلکه چي هلته يي پوپاکر سيزاند . حال دا

مکالمه تيلفوني

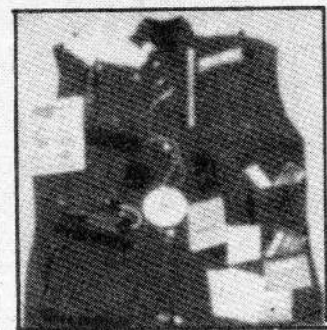
اين تيلفون قسميکه د تصوير ديد ه ميشود . توسط اقمار مصنوعي کارميکند . واضافه برآن امکانات ارتباط از هر گوشه جهان با هر نقطه ديگر راحتي در قلسب ابحار ميسر ميسازد . لازم است بدانيم قيمت ايښن تيلفون ۳۱۰ هزار فرانک فرانسوي است که همگان توان خريد انرا ندارند . به يك عبارت ايښن تيلفون براي اشخاصيکه در راهي کارهاي بزرگ قرار دارند ، اختصاصي دارد .



جامه بقا

اين واسکت به صورت عام نسيحلات زيادي براي مسافرين چه در صحراهاي سوزان وجه هم د رمنطق ديگر فراهم نمود ما ست که ميتوان آنرا جامه بقا در قيد حيات دانست .

واسکت مذکور داري يك کارده ، اشارات فرهاد رسي ويک قسمتي براي نگهداري غذا ميباشد که در محافظت مسافر و بقاي وي در قيد حيات کمک مينمايد واخيراه گفته شده که در اين جامه خيمه يي که گنجايش د ونفر را دارد ، نيسز گنجانيد ه شده است .



توليد جديد هوندا

مونتر سايکل ناريه ايکه د ر تصوير مشاهده مينماييد ، بنام (سکوتر) معروف است ويکي از توليدات مهم عصرا به شماري ايده کدر عين وقت ظريف ، قوي و سروسرع نيز ميباشد . مونتر سايکل (سکوتر) داري چراغ نوراني و اشا رات روشن بوده ه ماشين ان خپلسي مستحکم ميباشد که به شکل اشوات کار مينماييد .
د سکوتر چا چراغ الکروني غير قابل اضحلال تحميمه شده ه بايد گفتم اين مونتر سايکل از ساخته هاي جديد شرکت هوندا جاپاني است .

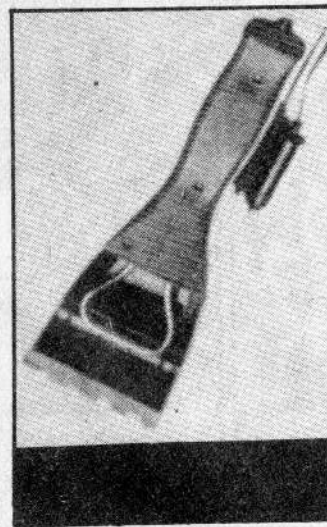


به خاطر آسايش انسان

دراين ضمن اله يي تقيه کردن قهوه با تمام لوازم ان مانند پيا له ها ، قهوه شيروشکره ساخته شده که داري ورقه هاي فلتسر نيز ميباشد . تمام اين اشيا داخل يك بکس ، بردوش حمل ميشود . البته قيمت آن بلنسد نبوده ه صرف ۳۳۰ فرانک فرانسوي ارزش دارد .
جهت اسان ساختن زندگي انسان وازدياد رفاهيت وي حتي اثناي سفرها ، شرکت هاي توليدي اخيرا مسابقتي را غرض توليد اشيا يي به کارانداخته اند که با زندگي روزمره تعلق داشنه باشد و ميتوانند سهولت هاي در حمل ونقل بوجود آورند .

آله گوم کننده

اين آله که به ماشين ريش تراش برقي شباهت دارد به ما اجازه ميد هد که هنگام زمستان و روزهاي سرد جهت گرم کردن موترهاي خرد ازان نيزاستفاد ه به عمل آرم .
با اتصال اين آله با مکان مخصوص اشتعال سگرت در داخل موتره ميتوان ازان کارگرفت . قيمت آن ۹۰ فرانک فرانسويست



مسرز هاي دانش

از منابع مري ترجمه : پراسح سهاک



متن درنگ مشترکین مکافات

**بیانیه احمد شاملو در کنگره
نویسندگان آلمان**

کنگروه نویسندگان آلمان -
((اینترلیت)) چند ماه پیش با
موضوع جهان سوم جهان مالیه
درد ها و رنج های جهان سوم
از زبان نویسندگان و شاعران
پیداخت . احمد شاملو که از ایران
در این کنگره شرکت جسته بود
سخنرانی خود را زیر عنوان ((متن
درد مشترک مرا فریاد کن)) ایراد
کرد .

این ((متن)) همان من نویسی
جهان سوم است و درد مشترک
همان رنج استثمار و فقر و کم فرهنگی
رایج در جهان سوم . جهان سوم
که البته مرزهای جغرافیایی
محین ندارد و کودکان فقیر
(منطقه هارلم و سن ست پارك
نیویورک) در قلب جهان پیشرفته و
ثروتمند جهان نیز باره ای از آن
مجله . سیاهان با آگاهی از -
محیونیت فراوانی که احمد شاملو
این شاعر بزرگ فارسی زبان -
جهان معاصر در زمین روشنفکران
و هنردستان افغانستان دارد به
نشر قسمت هایی از سخنرانی بلند
این خردمند برجسته می برد از -

آقای رئیس ، خانم ها و آقایان !
اجازه بد هید نخست شما

بید ریخ را با فشردن صمیان - دست‌هایی که جنین با انگشتی از پشت رفاه و صنعت به سوی ما مردم به اصطلاح جهان سوم دراز شده است ابراز کم و انگاه پیش از سخن گفتن از مسایل - جهان سوم به حضور هولناک و پیش‌مانده‌گی فرهنگی، جهل مطلق و خرافه پرستی حاضر در قلب و حاشیه شهرهای بزرگ سر - سر جهان اشاره کم که به ویژه تم ((جهان سوم)) را بخدوش می‌کند. بعضی بر میلیون هاندر انسان تیره روزی انگشت بگذارم که درون لوله‌های سیانی، زیر پل‌ها در حلی آبادها پاره - ساده‌گی در حاشیه خیابان‌ها می‌ولند و از آفتاب سوزان واران‌های بی برکت بنا می‌جویند. انسان‌هایی که جفتگی میکنند. می‌زایند و کودکان شان را در با - تلاقی از لجن و مگس‌رهای کند تا اگر نصیرند نسل بی پناهان را از انقراض‌رهای بخشند. بر استی کسی می‌تواند بگوید انسان‌هایی که فی‌المثل در ((سن ست پارك)) در قلب نیویورک تروند از گرسنگی مداوم رنج می‌برند مردم جهان چندم اند.

در نظام موجود جهان فرهنگ انسانی اعتلا نی‌یابد. به عبارت دیگر مجموعه تلقینات امنش‌ها بیوند‌های مری و نامری میان - مردمان و بیان عواطف و احساسات و درد‌های فردی و گروهی نمیتواند آنچنان که شایسته است ستاورد‌های مادی انسان برای همگان آگاهی دهند و منی و سرشار از تمدن متقابل باشد. در گودش چهار - سده روزگار ما که زمام انرا قدرتمند - ان اقتصاد، سیاست، اران حرفه‌ای فرماندهان نظامی و اد‌مخواران - امنیتی به دست دارند تمامی ارزش‌های مادی و تجهیزات و تا - سیما تولیدی و اطلاعاتی و خد - ماتی بی که آدمیان آفریده اند از دسترس انسان‌های تحت سلطه به دور مانده است. مادر - سرزمین‌های عقب‌مانده و کم توسعه آشکارا می‌بینیم که حاصل کار انسان‌ها به صورت سود‌های

کلان از دسترس آنان خارج میشود. تا در بازگردش خود ابزارهای سلطه و وسیع تر و کارآمدتری فراهم آورد و بدین سان در برابر یکبار - چگی نژادینه سرمایه در سطح جهانی، یکبار چگی انسان‌هایی که علیه موانع رشد خود نیروی ذخیره عظیمی در آستین دارند خنثی می‌شود.

تصور این نکته که شیئی مرموز هر قلمروی از سطح زمین را به باد شاهی بخشیده، آن قندها هم کودکانه تر از این تصور نیست که هر کشوری جداگانه مسوول - رشد و پایش مانده‌گی خود - است. با قبول این حکم از پیش صادر شده، جهان به مثابه جنگل رقابتی تصویری شود که در آن هر کشوری حق آن را دارد که عنان گسیخته به تاخت و تاز ببرد از، بجاید، بروید، بیند و زد، صادر کند، بازارها را به هزارمکروکید بقاید و شعب - واحد‌های خود را در سراسر جهان برقرار کند - اگر چنین باشد جهان سوم در مقابل جهان پیشرفته فقط به سادگی وظایفی را برعهده می‌گیرد که نه جهان - شمول است نه لان الاجراء آن صورت دیگر جهان سوم فقط تعارف زبانی خیرخواهانه بی است که حتی می‌تواند در همین پیام ساده ((جهان سوم بجهان ما)) نیز مستتر باشد.

باری جهان عرصه رقابت هاست اما نه میان همه مردم و برای همه هدف‌ها. رقابت را واحد‌های تولیدی و خصوصی فراملیتی‌هایی دنبال میکنند که هم اکنون سقف فروش بیست تا از پیش تا آنسان از هزار میلیارد دلار نیز فراتر میرود. یعنی یکصد برابر درآمد ملی کشورین، زامبیا، کشورین - شیلی، کشورین بلغارستان، کشورین بنگله و پیشو حتی کشورین ایران که تازه به دلیل مناقش سرشار نفت و گازش از در آرتین کشور‌های جهان سوم به شمار میرود دست رقابت جهانی به جهان سوم که میرسد رقابتی می‌شود - سلطه جویانه و بهره‌کشانه.

هر چند که در ترازوی نامیزان - ارزش‌های مادی جهان پیشرفته سهم کمتری دارد، کشور شیلی به مثابه تولیدکننده بخش اعظم مس جهان در سال پیش از یک میلیون تن به کشورهای صنعتی - بویژه ایالات متحده و ژاپن و آلمان و انگلیس صادر میکند و با این حال دستمزد کارگران بخش تصفیه مواد معدنی خود شیلی در حدود یک - دوم دستمزد کارگران همین بخش در ایالات متحده است. و در حالیکه واردات شیلی از این کشورها در - همین دهه حاضر با افزایش قیسی در حدود دو برابر رو به رو بوده که سال به سال هم افزونی می‌گیرد. در بازار مس صادراتی رکود مریباری حاکم است که به سال ۱۹۷۲ از - چم همه مایاتوطئه سرمایه‌داری انحصاری جهان خونتای شیلی به رهبری ای - تی - تی بنیوشه برقرار شد. مردم شیلی که با جان و خون شان جرخ صنعت عالم را می‌گردانند هر سال به نفع انحصار‌های جهانی ارزش بیشتری را از - دست میدهند. شاخص این‌ها - ده مایوس‌کننده ترازوی ابلیس است.

در غرب و شرق می‌گویند: ((جای بی‌خوشوقتی است که در عرض چهل و چند سال جنگ جهانی روی نداده)).

چه رقابتی در تمام این مدت جنگ‌های بی شکوه بی حاصلی خاک بسیاری از کشورهای جهان را به توبه کرده است. جنگ کشور - های جهان سوم البته که جنگ کشورها نیست. آن، جنگ شان را به جهان سوم منتقل میکند. کارخانه‌های سلاح سازی به برکت چه چیز میگرد. و مگر جز این است که اگر این جنگ‌ها نباشد می‌بایست در این کارخانه‌ها را گل بگیرند. عواید جهان سوم چرا باید بجای سرمایه‌گذاری در قلمرو‌هایی که حاصلش رفاه و سرزندگی است صرف خرید وسایل کشتار - ستم‌کنشی بشود که در اینیه - تصویری دقیقاً مشابه خود ماد - رند.

بقیه در صفحه (۹۴)

گزارشگر: صباح رهش

الطرف

گزارشگر: صباح رهش

فلمهای خوب بخاطر «توجهات» از نشر بازمی ماند

وای از دست قیچی ستانسور!

توضیح دهید .
- من و کارندان شعبه ام‌سو -
لیت داریم تا فلمهای هنری
کارتونی و غیره را کاندید پروگرام
های شبانه تلویزیون نمایم اما
اغلب چنین اتفاق می افتد که کسی
و یا کسانی به نامهای گوناگونی
فلم قبلا کاندید شده را از پرو-
گرام خارج و تعویض نمایند

چندی قبل به مناسبت پرواز
مشترک کیهانی افغان - شوروی
درستیوال فلمهای هنری، فلم
هنری شیرین و فرهاد را نیز
انتخاب و یک هفته قبل از نمایش
اعلان نموده بودیم . اتفاقاً شبیکه
فلم باید نمایش داده میشد ما -
دف بود با همان روزیکه سفینه
کیهان نوردان ما با سفینه میرکجا
روصل میشد ، در همان شب
فلم شیرین و فرهاد از نشر بازماند
البته به دلیل اینکه امشب شب
وصلت و فلم شیرین و فرهاد قصه

- بلی، بسیار!
- ایا حاضر استید شمه را عریان
بیان کنید . مگر باکی ندارد که
آمرین محترمان را ناخوش آید .
- خیره میگردند مطبوعات آزاد
شده و ضم همینطور فکر میکنم!
- خوب زهره جان (مسئولیت
شما تا که ام حد است ؟
- بی نهایت!
- صلاحیت .
- هیچ ، هیچ !
- میخواهم در این مورد کسی

با ان پرامون مصروفیت های مربوط
به کاروبارش که پاسخگوی بیشتر-
ینه سوالات بیننده گان تلویزیون
به ویژه بیننده گان فلمها و
سریالهاست وقت نمودیم .
- خوب زهره جان (صحبت را از
کارهای رسمی تان شروع میکنیم .
- چه خوب ، اگر از مشکلات ما
در این زمینه آغاز شود .
- درست است ، ایا مشکلات
رسمی در کارتان از انداز انگستان
یک دست تجاوز میکند ؟

حسب معمول کار خبرنگار
ما برای تهیه مصاحبه بی با
گویند ، راد یوتلویزیون زهره -
رهگذر در تماس شده تا با او -
پیرامون زنده گی ، کار و سایر
مصروفیتهایش گفت و شنود ی داده
شته باشد .
زهره رهگذر فعلا مدیتر
عمومی برنامه های سینمایی تلویز-
یون است . بخش اول صحبت را



ترجیح میدهم دوسه چار پریش
دیگر نیز در مورد آرایه دارم -
لطف فرموده بگویند چرا در فلما و
سریالهای هنری صحنه های
یا کاملاً انسرت و کت میشوند و یا
اینکه شوند و یا لنگه باقی میماند
و تصویر برای لحظه بی سیاه میشود
در این مورد چه گفتنی دارید ؟
- میدانم در این مورد همه
بیننده گان تلویزیون ناراضی
استند راستش ما در مورد
انسرت و سانسور فلم دستوری
ندارم . این کار در استان شعبه
ارزیابی نشر تلویزیون است .
آنهاد دستور دارند که باید صحنه
های سکسی را کت نمایند . اما این
دستور تا به حال فقط تمبیر
گردیده که منجر میشود به اینکه
صحنه های کاملاً عادی را کت
نمایند . حتی در یک فلم کارتونی
که قیل با ما پیر آب بازی است
برای نشرش دل میزنند .
قبل از اینکه به توضیحات بیشتر
در این مورد بپردازم بقیه ایراده
نزدیک به این سو تعبیر کند
کارمندان است باز میگویم . زمانی
اسماعیل بیروزیک انگلیس را در زیر
یک درخت چنار لپسنگ کرد . اما
بعد از ارزیابی شعر اهنگه نقص
داشت یکی از مسئولین تلفونسی
میگوید که : ((همان اهنگه زیر
درخت چنار دیگر نشر نگردد)) اما
باتا سف برای مدت زیادی مجموع
اهنگه هاییکه زیر درخت لپسنگ
شده بود و مال هر هنرمند یک بود
از نشر بازماند تا بعد از سروصدا
های زیاد متوجه این تعبیر غلط
شدند و در مورد صحنه های سکسی
فلما نیز این سو تعبیر امد دارد .
من به حیث یک زن افغان و
مدیر عمومی برنامه های سینمایی
نیز طرفدار صحنه هاییکه منافسی
اخلاق و کلتور جامعه ما باشد
نیستم . اما نه انطوری که هر حالت
زیبای هنری را سکسی تعبیر

بقیه در صفحه (۸۷)

تلخ یک فرقت وجدایی شما خود
تفاوت بفرمایید .
- مثالهای دیگری نیز از این شمار
دارید ؟
- بلی ، مثالها چند ان مطرح نیست
زنج ما از توجیحات ! در اینجا
از عقب میزهای مسولین زیاد تر
فلما به خاطر توجیه های زمانی
از نشر باز میمانند . شبیکه قرار بود
فلم قمار با اثر مشهور استا یوسکی
نشر شود ، به ناگاه از نشر بازماند .
فلم ((خوب ، بد ، زشت)) آمریکایی
تا به حال از نشر بازمانده ، به
دلیل اینکه فلم تربیتی نیست .
در حالیکه چندی قبل به عوض
فلم ((مستر گه)) ایرانی که یک
فلم تربیتی و عاطفی است ، فلم
((دستخوش)) که دست کمی از
((خوب ، بد ، زشت)) ندارد نشر
شد .

همین حالا ما سریال نهایت
عالی ایرانی بنام ((سلطان نوشا -
ن)) را آماده نشر داریم
که بقیه بی از دوره قاجاریان
ایران است . امیدوارم که نشر
شود . و یاد رمورد سریال
((شری بیبی)) میگویند که فاقد
مسایل تربیتی است در حالیکه
فرانسه در سطح خوبی از لحاظ
فرهنگی قرار دارد .
اینطور هم شده که به افتخار
سالگرد جبهه ملی از ما فلم
کارتونی خواسته شده .
در یکی از سالگرد های جبهه
ملی از ما فلم کارتونی خواسته شد .
فلم کارتونی که باید در برنامه
اطفال نشر میشد ((شادی گک
شوخی)) نام داشت . گفتند به
موتو این فلم یک فلم کارتونی
سنگین است . عرضه ندارم .
- خوب زهره جان ، حالا که
صحبت در مورد فلماست بنمهم

توقعات بزرگ

نوشته: پروفسور پرویز لاسکی
منتشره: مجله سپوتنیک

وامیدهای از دست رفته

ضمناً جالاک چون بچه شیطان بنظر میرسد. اندام چارشانسه و قد کوتاه و کلفتش با زوهای دراز و متحرکش به او کمک کرده بود تا خودش را در قطار افراد عادی جا زند.

تنها چشمان کوچک و تیزش با رنگ مخلوط آبی و خاکی، گاهی مثلوازمهریانی و شوخ طبعی و گاهی هم آمرانه و قهر آمیز نشان دهنده آن بود که او مرد وارد در صحنه سیاست است، گرمی و سردی روزگار را خوب چشیده و قدرت اجرایی تحولات بزرگ را در به قدرت رسیدن خروشچف به

هیچ وسیله تعدادی نبود. او از غرایب آن عده اعضای حزب نماینده می میکرد که در گذشته هاودر شرایط موجود خواستار انکشاف و توسعه دیموکراسی سیاسی - اقتصادی بودند و با مسئله اجبار در عرصه صنعت، زراعت و کلتور مخالفت میورزیدند. با وجود ما - نعت های خصمانه موجود در رژیم ستالین با درک همین احساس، آمدن خروشچف روی صحنه قدرت تعجب آور نبود.

البته چانس نیز تا اندازه زیادی با او یاری کرد. هرگاه ((طرفداران سابق)) ستالین فوراً بعد از مرگ او در سال ۱۹۵۳ (زنه در جون - ۱۹۵۷) صورت تازمی گرفتند و به مبارزه برمیخاستند، خروشچف هرگز به قدرت نمیرسید و تاریخ کشور اتحاد شوروی مسیر کاملاً جدیدی را می راد و پیش می گرفت. مسلمانان همه چیز به نسی بسته بود.

ولی زمان انتخاب به جایی - کرد. رفویم های خروشچف با سخی بود به برابر هم های حقیقی زندگی مردم شوروی. بینوا سخی نزیاننده دها ت، عقب مانده ت، نیک

به خاطر سرگرمی و تفریح میزبانیش رضی او کرایه های هواک را اجرا می کرد. البته نسل که نسال جامعه مشخصات بارز خروشچف را به یاد خواهند داشت. کله بزرگ و طاس سر صورت گندمی بینی بزرگ و تاپ خورد و بطرف بالا و آن گوشها خیلی بیرون افتاده از جمله مشخصات بارز چهره اش بود. رویه خروشچف و ظاهرش به یک دهقان ساده می ماند. هنگامیکه خروشچف و من برای نخستین بار با هم واقف آشنا شدیم، او نشست سائلی را پشت سرگذاشته بود. - ولی آدم خیلی زرنگ و شایسته و

می آید که خروشچف مسلماً طوری عمل میکرد تا به مثابه یک فرد کاملاً مفید و سالم، شخصیتی بسند و هیچگونه جاه طلبی، کمپکه منتها درجه آماده اجرای او را سر باشد، جلوه کند. در جریان ضیافت های طولانی شبانه در - اقامتگاه ستالین در کونت سیکوه آنرا به علت نزد یک بودن نشیبه مرکز مسکو ترجیح میداد، خروشچف

ستالین در با کمزای رهبری حزب از تمام مخالفین خود چه واقعی و چه خیالی، چه ((راست)) و چه ((چپ)) همه کارها را انجام داده بود. در روزهای نزد یک به مرگش، ستالین حتی در مورد مولوتوف و - میگویان نیز سو ظن پیدا کرد. در نزد همین کنگره حزب، بی روی

لین رهبری شوروی را به دست بگیرد؟ آیا ستالین میدانست که خروشچف گورکن آینده کیست؟ شخصیت پرستی خواهد بود؟ پیکر بعد از مرگ ستالین، جلسه فوق - العاده دایر شد. همه به انتظار بریا، دوست نزد یک ستالین و رئیس ک. جی. بی. بودند. بالاخره بریا سر رسید و لسی مالدینکوف که سمت رئیس جلسه را داشت، قدرت افتتاح جلسه را از دست داد، زبانش لال شد، از سخن گفتن باز ماند و رنگش پر شد. ولی خروشچف.....

ستالین، بعد از سی سال رهبری حزب و دولت شوروی به تاریخ ۵ - مارچ ۱۹۵۳ درگذشت. بعد از یک مدت کوتاه، نیکیتا خروشچف عضو رهبری ستالینی جانشین او گردید. دهه بعد از مرگ ستالین را نخست به عنوان دوران ((بزرگ)) یاد کردند و بعداً - به مثابه زمان ((خود اختیاری)) مورد انتقاد قرار گرفت. برای مدت بیست سال نام خروشچف و رفویم های او را محکم کردند. چگونه واقع شد که خروشچف و نه کدام کسی دیگری بعد از ستالین

سالهای ۱۹۵۴ تا ۱۹۶۴، بدون شک از جمله سالهای مهم و با ارزشی تلقی میشود و در تاریخ معاصر شوروی نمیتوان این دهه را دوران ساده بی حساب آورد. انتقال جنگ سرد به همنامی مسالمت آمیز، کشیدن در پیجه جدیدی به سوی جهان مدرن و برداشتن نخستین قدم ها به سوی احیای دیموکراسی در سرتا سر جامعه و کشور اتحاد شوروی در مجموع، از جمله دست آورد - های این دهه بشمار میرود. در طول همین سالها (در بیستین کنگره حزب در سال ۱۹۵۶) بود که برای نخستین بار طور مستقیم و تکان دهنده در رابطه به مسئله یقار - مسیون سو سیالین در دوران کیش شخصیت پرستی سخن زده شد. در آن نقطه چرخش قاطع، در جامعه شوروی نفس عمیق نوسازی در میدان گرفت. و عملت کبود یا مقدر از یاد اکسچین خفه شد.

ولی معره اصلی پیچیده و گها و تناقضات این سالهای بحرانی چه بود؟ درامه شخصیت خرو - شچف از چه قرار بود؟ در حالیکه سعی بر آن نیست تا به تمام اینگونه پرسش ها پاسخ بگویم، معذرا - بالای یک سلسله یادداشت ها و مفکوره های شخصی اتکا خواهم ورزید. همینکه درباره زندگی کسی امروز و آنروز های اندیشم، این افکار و یادداشت ها کاملاً بی اختیار در مغز من خطور می کند.

چگونه واقع شد که خروشچف و نه کسی دیگری بعد از ستالین رهبری اتحاد شوروی را بدست گرفت؟ چنین به نظر میرسد که

سیاسی که از لحاظ کمیت کوچکتر بود به هیئت رئیس کمیته مرکزی ح. ک. ا. ش. تمویض شد. مخالف آنچه که تصور میشد، ستالین درباره خروشچف هیچگونه نگرانی نداشت و در وجود او چهره گورکن آینه و کیش شخصیت پرستی را نمیدید. آیا این ناشی از نزد یک بینی کبرمن بود؟ به سختی..... در حدود پنجاه سال قبل، نیکولو ماکیا ولی، این نقاد سرسخت استبداد، عبارت پر معنی را چنین نقش زده بود: ((بروتسی هم سزار خواهد شد، در صورتیکه خودش را احییق بسازد))، چنین به نظر

آیا ستالین میدانست که خروشچف گورکن آینده کیش شخصیت پرستی خواهد بود؟

درامه شخصیت خروشچف از چه قرار بوده است؟

رفورم هایی که در نیمه راه ماند





فریادی از

میان دیوار و پنجره

مصاحبه از: حسنا حافظ

تور یکی قیوم داستان نویسی
چون همه ما در داستان نویسی

زنده گی پر از داستان است، باید آنرا به دیگران گفت

تور یکی قیوم را در منزلش ملاقات کردم. تور یکی قیوم سالها پیش هنگامیکه دوشیزه تازه جوانی بوده، ازدواج کرده است و شوه این ازدواج سه فرزند میاشد، دود ختویک پسر. میخوام از شما به حیثت يك نویسنده جوان زن، درباره داستان نویسی و آنریده های داستانی خود شما، زن و احساس زن درباره هنر و ادبیات چیزی بپشنم. وی لختی خاموش ماند. در حالیکه با تارهای سیاه موهایش بازی میکرد و نگاه هایش چیزی را میپالید، آه زنی کشید و بعد گفت:

زن، بل زن! میخوامی در باره زن و احساس زن چیزی بگویم؟ فکر میکنم بسیار شواراست که احساس زن و درد زن را در هم چو يك جامعه عقب مانده کسی درك نماید. جامعه بی که گرفتار عقب مانده گی غم انگیز تاریخی میاشد و این جنگ لعنتی و خانمان سوز هزاران مشک دیکرا بر مشکل آن افزوده است که بار سنگین همه این مشکلات را زن به دوش میکشد. بل زن - مادر!

قرار دادی ناگزیر مقداری از گهتی هایم را آزادانه بیان منماید که يك زن جوان وقتی بیوه میشود وی شوهر میاند و مسؤولیت تامین معیشت چند تا کسودك قدو نیم قدم به دوش او قرار میگردد، چی حال میداشته باشد و چگونه رنج میکشد؟ به یقین که بد رستی درك نمیکند، اگر درك میکند، پس چرا جنگ راه می اندازد و چرا شوهر زنی را میکشد؟ آیا يك مرد وقتی زنی را به پول میفروشد و یا بدون رضایت وی به زنی اش میگردد و یا به باره دیگر او را تصاحب میکند، میتواند هم و رنج زن را درك نماید؟ باز هم

میکوم که نه! آیا يك مرد رنج دوران بارداری و درد زایمان يك زن را درك میکند، به یقین که نه! آیا يك زن - يك میا در وقتي که پسرش بهر چه از آغوشش گرفته شده و به قتلگاه فرستاده میشود و بعد نعش او را برای پایش میاورند، غم و رنج و درد او را میتواند کس درك نماید؟ پس چی باید کرد؟ باید برای حقوق زن مجادله و مبارزه کرد. این مبارزه و مجادله بایست در تمام ساحه های زنده گانی صورت بگیرد، هر فرد آگاه جامعه چی مرد باشد و چی زن باید از حقوق زن، از حقوق مادر، دفاع نماید و در راه آزادی زن از هرگونه

اسارت معنوی و مادی مبارزه کند. یکی از این ساحه ها، ساحه هنر و ادبیات است، زنان با استعداد و نگاه باید بگویند که در این ساحه با مردان برابری کنند و این ساحه را ساحه هنر و ادبیات را - از انحصار مردان بکشند. در زنان این استعداد وجود دارد که شاعر شوند، نویسند، شوننده سینماگر شوند، نقاش شوننده مجسمه ساز شوند، اهنگ ساز شوند و غیره و غیره. گری استند نویسندگان و شاعران خود خواه و تنگ نظر مرد، که نمیخواهند زنان در پهن راه کامیابی های چشمگیری به دست آورند، ولی زنان بایست ما پیوس نشوند و تلاش نمایند که با ایجاد گری ها و ششکار پاسخ لازم به اینگونه مرد های تنگ نظر، انحصار گرو خود خواه بدهند. آیا شما ببرد نویسند، پس بر خورده اید که شمار از دستگسای پاش قرار داده باشد؟ او بیاله جای رایج چاپش گذاشت و بالحنی غم السودی گفت: - بله!

دارند، میباشند. بل او کبکست که اساسا مسؤولیت دارد، تسا نویسنده گان جوان را آموزش بدهد، پرورش کند و تشویق نماید، مگر تلم سعی و کوشش او اینست که نویسنده گان را از صحنه نویسنده گی بکشد و ما پیوس نماید. او چنان خود خواه، فضل فروش، تنگ نظر و حریص رویانسه شهرت است که میخواد در تمام کشور فقط يك نویسنده باشد و انتم خود او از آن ریا استفاده از توقف و صلاحیتی که برایش میسر شده هر نوشته خود را چندان پس بار چاپ کرده و از هر نوشته خویش چندین بار حق الزحمه گرفته و تا که توانسته و زورش کشیده از تبار سایر نویسندگان جلوس گیری به عمل آورده است. او خاموش شد. من گفتم: - اگر گری های شما درباره این شخص مستند باشد، پس این شخص در جه، خلاف مناقع فرهنگی مافراو آورد. زیرا هر چی در وطن مانویسنده شاعر، هنرمند و دانشمند زیاد باشد، همان اندازه به نفع ملی ماست و به همان اندازه افتخارات ملی ما زیاد میشود. تور یکی قیوم خنده تلخی نموده گفت: به هر صورت به اصل موضوع بر میگردد. شما درباره داستان نویسی و آنریده های من میخواید

چیزی بپشنید. من اینطور می اندیشم که زنده گی یعنی داستان، یعنی قصه، هر انسان هر روز در زنده گییش داستانی می آفریند، اگر اینطور شود که هر انسان، هر روزه گذارهای سرگشت همان روز را بنویسد، میشود که داستانی آفریده شود. زنده گی پر از داستان است. داستان ادبیسی در يك زمان و مکان مشخص آدمی در نیای بیرونی دارد و در نیای درونی، هر داستانی بیسی اگر بتواند در نیای بیرونی و درونی آدمی مطابق ضابطه های داستانی بیسی به درستی شرح و بیان نماید، يك داستان بیسی موفق است. مگر داستان بیسی موفق شدن کار ساده نیست. استعداد، تمرین، تجربه و دیگری میخواد فضای بسازد شاد میخواد، آزادی و دموکراسی میخواد، زمینه مساعد کار میخواد. من هم داستانهای نوشته ام ولی هرگز مدعی آن نیستم که آفریده های من ناب و یخته است. به خاطریکه هیچگونه زمینه مساعد کار و تشویق لازم خانوا - ده گی واجتماعی برای من میسر نبوده است. من در آثار خود که (قربانی های بهنگاه)، (فرهاد های شکسته) و بقیه در صفحه (۱۶)

سباوون
هنرمندان
سال را
انتخاب
مینماید
کارگردان فلم
هنرمند سینما
مثل، آواز خوان
و کمپوزیتر
مورد علاقه تان
کیست؟
نظرتان را برای
ما بنگارید!
کتابخانه مجله سباوون
پاریس ۱۶، ۷۷ مطبوعه

روزها از افتاب تویی
 ابرها از باران
 جنگل از موسیقی
 کلبه در کلبه
 کوجه در کوجه
 سایه شوم یا سرافتاده
 گویی مرگی است به ناگاه فروگشته
 انتظاری که نشسته به بر هر دو روزه
 نه ندایی است بلند
 نه غریبی ز هول
 به سکونستی که در اینجا است
 پایه دستی که فروسته به یاد
 راهش را
 نیتی هست
 و به ما تا معلوم
 در بام - کبوتر
 در خانه - من
 و هراسانیم
 میبرد بال گریزند به باد
 دفتر تیره تمام قصه را
 سوی دیگر
 تا که از گفته خویش
 مردمان دگری
 برگهایی ببندند بران
 ای دروغا برون که چه تلخ
 میشوم دور از آسمان خویش
 روزها از افتاب تویی
 ابرها از باران
 جنگل از موسیقی
 سایه بی سرگردان
 سایه بی هیچ نشان
 سر به دیوار سرامی ساید
 در بام - کبوتر
 در خانه - من
 و هراسانیم

محل

از یاد رخت گشتم بتخانه به بتخانه
 گردانده مراجعت میخانه به میخانه
 هوشام و سحر امکان نبود که ترا بینم
 بنمای به رویت ماهانه به ماهانه
 ای نغمه شبستانم بنگر که چه میگوید
 در وصف گل رویت برآینه به برآینه
 گنجینه مقصد را پیدا نتوانستم
 هر چند که پالیدم ویرانه به ویرانه
 سودا زده زلفت میگرد و میگرد
 در دوش عشقت را و غمخانه به غمخانه
 یک بسته دهانی را عیبت کمز در دم
 هیچ است معاشق من سالانه به سالانه
 این مردم در نیارایدی همساز و باند
 خندیده به هم میگفت دیوانه به دیوانه



مغز

ستاد شرابو بیبمانی به خه وی
 دوده در ری لایگی یارانی به خه وی
 جی زده دی نه غوازی به زنده وایه
 خوشی بیغایه بهانسی به خه وی
 مادی بر شونو کی کرلی هیلسی
 در زلفو دام او زلالی به خه وی
 سوز ساز زنجینی زما و ستاینه کی
 نونو کیسی دیروانی به خه وی
 بیخود دینی کی ویا و نه دی بی
 دار او گزار دزمانی به خه وی

ن. سراج
۱۳۶۶ ار ۱۲

مغز

در بختا بهار جان بیخوش خانه را
 خون بران ساقه را تابیده جوانه را
 کوه سکوت گل به لب نشسته تود کوه
 تاز بکن زنده داغ کن مجلس بافتانه را
 چهره آن نگار باز بازنه به دوستان
 ای باده خوش داد کن باده نادمه را
 گفته خوش نشان نیبوسل عده کن
 مس کنده خفته گان سوزنی نیبایه را
 خرم نود بر نشان خنده کون کاسه را
 برب نهر بنگان خنده کون کاسه را

در این شماره مقاله بی از احمد شاملو شاعر برجسته
 معاصر زبان در میخوانید برای شناسایی بیشتر
 با چهره ادبی شاملو اینک نمونه زیبایی از شعر
 اورانیز پیشکش دوستداران می نمایم:

برف

برف نو برف نو برف نو سلام سلام
 بنشین خوش نشسته ای بر بام
 پاکی آوردی ای امید سپید
 همه الودگی ست این ایام
 راه شومی است می زند مطرب
 تلخواری ست می چکد در جام
 اشکواری ست می کشد لبخند
 ننگواری ست می تراشد نام
 شنیه چون جمعه پارچون پیوار
 نقش عمرنگ می زند رسام
 مرغ شادی به دامگاه آمد
 به زمانی که برگسیخته دام
 ره به هموار جای دشت افتاد
 ای دروغا که بر نیاید گام
 تشنه ایجا به خاک مرگ نشست
 کاتش از آب می کند بیغام
 گام ما حاصل ان زمان آمد
 که طمع برگرفته ام از گام
 خامسوزم الغرض بد رود
 تو فرود ای برف تازه سلام

بازار مینه

ستایارانه جور بنگلا و یاره مینه نه و
 گلی د سروشونلو موسکاو یاره مینه نه و
 د گل پشانته سرتی یایه دغزل و یاره مینه نه و
 به کرشموکی دی دنیاوه یاره مینه نه و
 حسن دی بازغوند یه زره مرئی پنجوکی نیسی
 خه د حسرت سره فضا وه یاره مینه نه و
 خمارد سترگودی نشی د میگو و یاره مینه نه و
 شوروستی وه اوخندا وه یاره مینه نه و
 اوریل دی خورکر چی زمانه زره کی اوریل شی
 داد اورلویس تاشاوه یاره مینه نه و
 د شونود و تف به دی زخمی زره ته تکور و رگاو
 د بازاری مینی سودا وه یاره مینه نه و
 ماوی چی کشکی زه هم ستابه زره کی بحایولوم
 پوه شوم چی خوشی تنها وه یاره مینه نه و
 (نژنده) سوزه اوله سوزه جاته هیچ مه وایه
 د اجی خبره دی رسواوه یاره مینه نه و

در شب
 و در بلدای فصل سرد
 در تکه تک عقربه ساعت
 و س از آن
 ((تنها صد است که میماند))
 در پاییز
 وقتی به زیبایی های بهار فکر کنی
 تنها صدای جلد جله هاست که از دور گوشت
 خواهد ماند
 و در بهار
 وقتی به پاییز فکر کنی
 تنها صدای شرشر خشک برگهاست
 وقتی شب آهنگ نیزه می میخواند
 آه...
 وقتی صدای رفتن آب زمان را مینماید
 وقتی شعری
 از پشت خاکواره های قرن ها بانگ میدهد
 وانسان آرزو میکند
 پس من
 من چرا خاموش بمانم
 وقتی ابر
 فریاد در آسمان خفه شده اش را
 بارش باران ززمه میکند
 پس من
 من چرا خاموش بمانم
 تنها در قلب من یکصد است
 آنرا با شعرم خواهم خواند
 و آهنگش را
 با صدای تک تک قلم هم آواز میکنم
 آن وقت
 سرود شرا... خواهم خواند

ارسالی: حوریه نظایار

گلستان

سخت زانوش عشق تو منگسرتکم
 درین منگسرتکم تو منگسرتکم
 برون ز منگسرتکم تو منگسرتکم
 ای در کج جبهه دلدار اینقدر تکسم
 من آن سزفته دردم در دشت خسته خاک
 هوای وصل تو از خاطرم ای تو دل من
 این دست نیاب چه حاصل تا سحر تو
 اگر چه راه نیم عشق بی خدر تکسم
 مگر حاد نه منتران بچوچه جاره مراست
 مگره اشک منتران بچوچه جاره مراست
 به خون دیده ای در دلش اینقدر تکسم
 روی حاجت هنری کسی بچا تکسم
 طلب ز لب طراز خود ای تو تکسم
 قربانم علی (هنری)

در حریر سبز آب

در کبودی شفاف نیلگون
 همچو ماهی در حریر سبز آب
 می فتد آرام در دریا بی ناز
 زنی اوسا به ها چون افتاب
 آیت عشق است صبح خنده اش
 چهره گل میخساید صبح ناز
 تا گذار شد در بهارستان نشاد
 بر زبان هموار کردش با یواز
 سر سبز چشم هر بیننده بی
 روشنان برق عریان تنش
 دست هایش چون بلوغ ساقه ها
 اختران اینده در بوسه نشی

مینی سجاد

نه بوسه خلی ارمان
 نه پوه پاکه اوجسینه ارنو
 نه د خوشنوا و سپهر خوات
 پوه ناز که بارونگی نغمه
 نه در پوه به آسان کی
 نه بریننا بلونسه
 نه پوه تانده اونا ز که غور می
 زمانه من به و شوکی
 تو کیدی بی

که ستاد مینی نسیم
 ز یاد خیال به شار و وار و سوره و جلیزی او
 ز یاد وفا به غوتیسو
 ستاد موسکا نشین را و در سوزی
 هله به زیاد رسیده لوارا نون هیبر
 د بیلتانه به لبه سوی سینه او
 دو - دورا و هیبرزی او
 ز یاد ژوند نکالوبه
 ستاد وصال به نازولی او خاموشه غیزی کی
 بیا غلسی غلسی
 غزونی وکی

سید منتظر شاه
۱۳۶۶ ار ۱۲

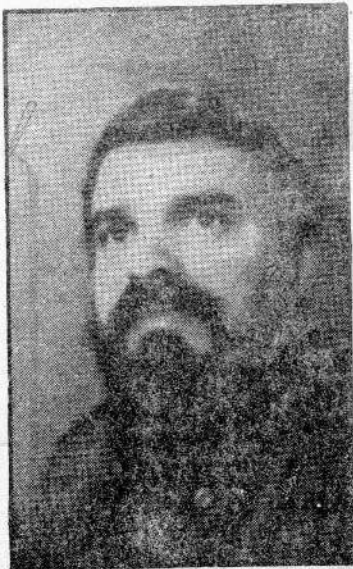
مغز

دامن سرخت چه من زبید به ساقی مرموسن
 دویاشی از گرد چشم بد ای ناز نین
 ای گلستان نزاکت گریبایی
 همچو خاک راه اقتس هجرت روانم
 رجم کن لطفی نما مرامسوزان پیش از رفت
 کی به آغوش کسی ای گلبن پستان نازم
 دیده کردم نوزاد همت انتظانم را بسین
 دست برد از از دستم کاند رصف دل داده گان
 نیرگیوان می نیایی عاشق زاری چنین
 احمد شفیع کیوان
 از لولای (ه) گارد خاص



نقشی جدید من

عادلہ ادیم درفلم



در همین تازه گمانش را در فلم هنری ((آخرین آرزو)) به کارگردانی محترم نظری به پایان رسانیدم. در این فلم نقش یک دختر گنگ د هاتی به عهده من است.

تازه ترین نقش من در فلم هنری ((غیرت)) میباشد که کارگردانی آنرا محترم عباس شیان به دوش دارد و فلپرداران محترم نورهاشم ابرو میباشند. این فلم به شکل سیاه و سفید روی نوار ۳۵ ملی متر تهیه میگردد.

فلم غیرت یک فلم جنایی است و من در آن نقش دختری را بازی میکنم که جبراً به قاچاقچری کشا-



فلم هنری عامی برای نوجوانان

یکی از سینماگران خوب سینما افغانی که دارد خود شورا در شمار سینماگران متعهد قرار میگیرد موسی راد منش است. وی دومین فلمی را برای نوجوانان رویدست دارد که میشود روی آن مکت کرد.

موسی راد منش کارگردان این فلم در رابطه چنین گفت: در فلم هنری ((عاصی)) بیشتر سعی به عمل آمدن تا روان اطفال و نوجوانان جامعه ما که چگونگی جنگ مصیبت بارد طول ده - سال در ریلوئی بمباناگوری عا. بسر روان آنان تا تیرات سوو منفی را بجا آورد منعکس شود. در

این فلم دیده میشود که چگونگی اطفال و نوجوانان جامعه ما به بازی گوشتی و عدم توجه شان به درس و آموزش یاد داشته می شوند. در این فلم در قاصیل زحمتکش را به تصویر گرفته ایم، یکی خانواده نجار، و دیگری خانواد مآهنگری است که پسر نوجوان نجار و پسر تانیرات ناگوار جنگ در طفولیت، ذهن و روانش را به افوا گرفته و او را از مسیر جهت اش منحرف نموده به یک انسان عقده می و -

حود خواه تبدیل میسازد که همین انگیزه و غرایض جاه طلبی خود - خواهی او را در میان همپایها - پیش یک تا تو لوجون بجا آورد مودر جریان حوادث فلم او را با نسو اجواب دیگر یعنی پسر آهنگس مقابل میسازد. او درک میکند

که شخصیت انسان وابسته به نیرویش، یعنی کار که مینماید و بدست است تا اینکه همین عنصر مثبت (پسر آهنگر) سبب میشود تا روان پسر نجار عنصر لجموج، پی بند و بار را تحت تاثر خود در آورد و او را متوجه زنده گی و - محبت و صداقت نماید.

این پنجمین فلمیست که توانستم با یاری و مدد سینماگران با درک خود در مسیر و تکامل سینمایی خود داشته باشم.

در ساختن فلماهی نوجوانان که ام مراجع باید بیشتر شما را کمک برسانند.



در ادامه کار توجه لازم از مسو - لین هنر فرهنگ کشور و خاصتاً مس د مج ۱۰ که در این اواخر توجه شان روی این فشر کتر شده و یامن کتر احساس میکنم خواهانم. البته مراد رساختارد و فلم ((پیش آهنگ و گرگ و خرگوش)) کساخت پیشاهنگان یاری رسانده است.

چه ضرورتی شمارا به ساختن این فلم واداشت؟ آنچه تلاش و کاریکه در این زمینه مراد رساختارد فلم واداشته علاقه مندی فراوان به زنده گی اطفال و نوجوانان است. من فکر میکنم ما به هستی زنده گی در وجود همین نوجوانان نهفته است. روی این اندیشه که در ذهن و فحسم



کوچک دام آرزو دام فلمسازی باشم برای اطفال و نوجوانان. این فلم چه وقت به تماشا گذاشته خواهد شد؟

این فلم را که امور فلمبرداری آن باصمیمیت کامل میوت ما با کمال رسیدن تلاش فراوان دارم با مدد و یاری اداره فلماهی هنسری و مستند تلویزیون امور مونتاز و مو - سیقی آنرا هر چه زود تر آماده و سه دست نشر میسازم.

سناریوی فلم از کیست و فلمبرداری آنرا چه کسی به عهده دارد. سناریو را سعید زرگری نوشته و کارگردانی آنرا سعید زرگری به عهده دارد. مصاحبه از: مورچل



گفتگوی با کریم نایل

س- از کار هنری تان چند سال میگذرد؟

ج- شروع کار هنری من در سال ۱۳۳۷ در راد یوکابل وقت بود که الی سال ۱۳۴۵ ادامه پیدا کرد بعد نسبت مشکلات شخصی ام الی سال ۱۳۵۶ از فعالیت هنری دور بودم و در سال ۱۳۵۷ مجدداً به کارهای هنری ام آغاز نمودم.

س- تا حال در چند اثر تلویزیونی نقش داشتید؟

ج- دقیق به یاد نیست به غیر از کارهای راد یوسی ام در زیاد. تراز من فلم تلویزیونی تیا تر تلویزیونی و فلم های سینمایی نقشهای عمدتاً را بازی نمودم.



س- از نقش های که بازی نمودید کدام یک بیش از بقیه مورد علاقه تان است و از آن راضی میباشید؟

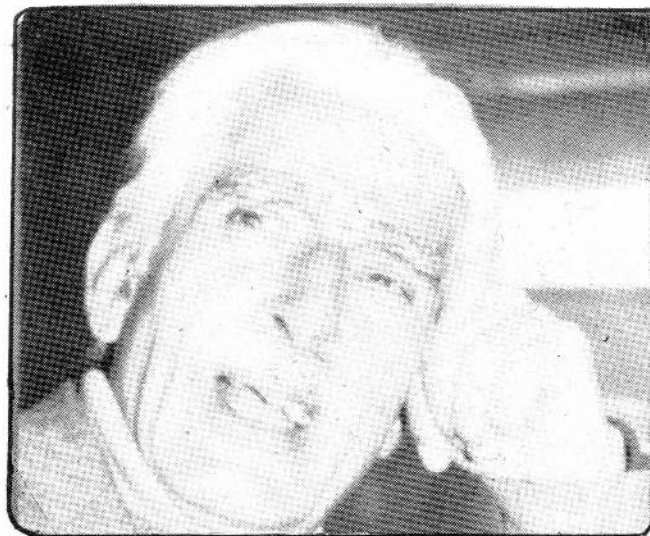
ج- من از اکثر نقشهای خود راضی میباشم برای هر یک از قهرمانان خود یک قسمت از زندگی خود را بخشیدم ولی با آنهم نقش که مورد پسند من - همچنان مورد پسند مردم نیز قرار گرفت نقش چمن لالان در فلم تلویزیونی (دختر پیراهن سفید) است که تا حال تعداد از مردم مرا بنام چمن لالا به یکدیگر نشان میدهند.

س- درباره وضع تمثیل در کشور چه نظردارین؟

ج- هنرپیشه های ما اگر چه دارای تحصیلات آکادمیک نمیباشند ولی با آنهم دارای استعداد سرشار میباشند. ولی چیزی که ما هنرپیشه ها را مثل موربان میخورد حسادت بد بینی و خود خواهی است که بزرگترین نقیصه ماست.

س- برای از بین بردن این نقیصه چه پیشنهاد دارید؟

ج- اول: زمینه رقابت سالم در زمینه تحصیل برای جوانان.



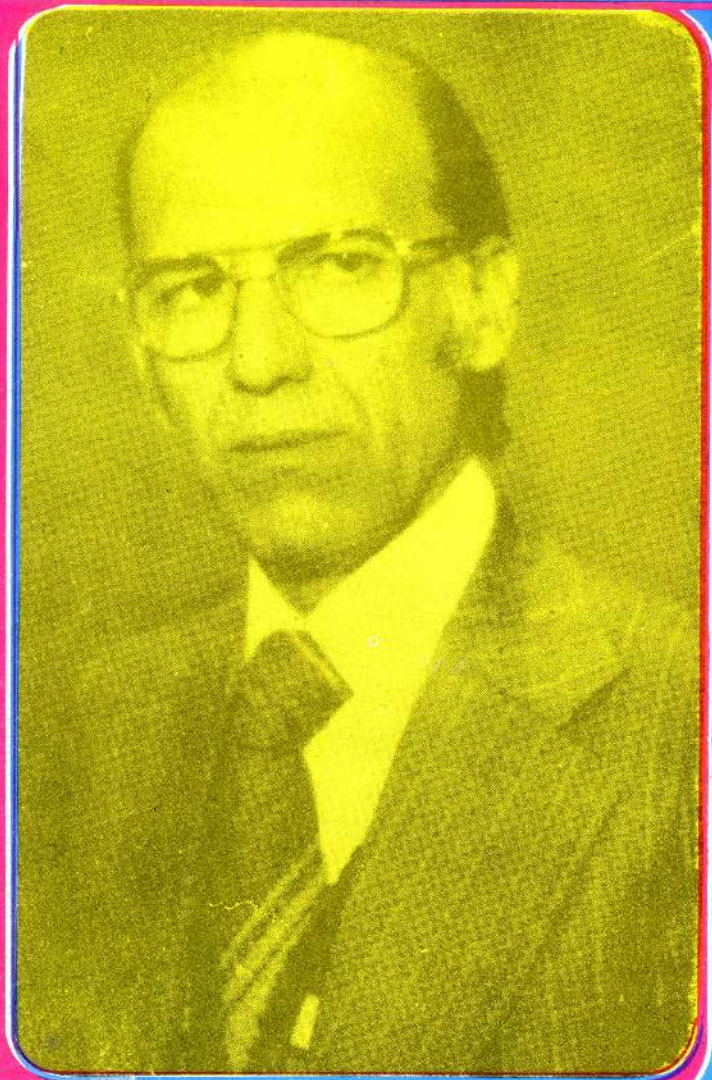
مظفر علی کارگردان فلم عمر اوجان

پس از فلم ((عمر اوجان)) کلتور احساس کم در فلمی انعکاس جان)) که از یک رقاصه معروف میدهم از داستانها و قصه های کتب و حکایه میگردم، فلم ((انجمن)) که من فلم ساخته ام، هیچ یکی که با پرا بلماهی مردم لکنهوسر کار جنبه مذهبی نداشته، بلکه همه داشت، فلم ((گامان)) که موضوع رقص بیانگر کلتور معین است آن بین هندو و عاوسلمانان که خود نیزه آن تعلق دام، از مشترک بود، فلم زونی، که قصه آن همین جهت است که نسبت به راد استان ((حباختون)) تشکیل دیران آن را بهتر درک میتوانم، مه داد، یکی بی دیگر وارد صحنه انزون بران، اگر بسیاری از نقایسم گردیده اند. از مظفر علی. زبان اردو را نیک میدانند من نیز کارگردان فلم میروم که چسرا از تسلط کامل بر آن برخوردارم. در فلم های او بیشتر موضوعات نهدانم چرا از دایر کتران هندو مربوط به مسلمانان جلب توجه ران میسر شده چرا همیشه می نمایم؟ آیا اویت مسلمان در فلماهی شان کلتور هندوها را بنیاد گراست و یا بخاطر داشتن انعکاس میدهند ((

نام ((علی)) باین عمل دست مظفر علی دایر کتر فلماهی میزند؟

مظفر علی اصرا میوزد که: (زونی) میگوید، که بی سراسری هران چیزی را که به متابسه بقیه در صفحه (۸۳)





زهرا مگدر



فواد رامز

دوستان زيادي از مرکزي ولايات کشور، همواره تقاضا مينمايند
تا صاحب بي با محترم ناشناس هنرمند خوب انجمن دهم مادر زمينه
بنابر تقاضاي دوستان آواز محترم ناشناس و نيز سلسله مصاحبه هاي
هنري با هنرمندان تاکنون سيار خبير نگاران اختصاصي مجله را
توظيف نموديم تا صاحب محترم ناشناس را که فعلاً در اتحاد شوروي
در سفارت افغاني وظيفه انجمن ميدهد آماده ساخته و با ارسال
بدارند . متاسفانه در هر سه بار محترم ناشناس که مردم هنرنا سر را
سخت دوست دارند ، حاضر نشدند . صاحب نمايند و عکس هاي
تازه شانرا ارسال بدارند . آنها استدلال مينمايند که يکي از مقامات
رسمي کشور کار ديپلوماتيک را در دراز کارک هنرمند دانسته

لذا آنها در حدود همين سخنان گله مند اند و ديگر حاضر
نيستند در هيات يك هنرمند شناخته شوند يا در مقام يك هنرمند
صحت نمايند . بدنياوسيله ما به خواننده گان خود عرض مي کييم
که تمهيه صاحب مطلوب آنها تا فعلاً ميسر نگرديده و ما به احترام
خواننده گان عزيز خود عکس محترم صادق فطرت ناشناس
ديپلمات افغاني در اتحاد شوروي را به نشر ميرسانيم روده ميد -
هم هرگاه آنها حاضر به مصاحبه شوند ، در اولين فرصت از طريق
تلفون يا تلوگراف يا فرستادن خبرنگار خود به مسکو صاحب آنها را
تمهيه و چاپ مي کييم

ستاره ي دل
ميتواند!
ديپلومات



انگشت خواهند گرفت تا که من از
 اینگونه برخورد دلشاد نیستم
 معترا ز همه اینکه آنها می که -
 پیرامون شخصیت من آگاهی کامل
 ندارند چگونه به خود حق میدهند
 که مرا انتقاد نمایند . من یک -
 هنرمند استم ، هنرمندی که بیشتر
 نقش یک زن حساس را بازی می
 نماید و تا جاییکه فکر میکنم انگیزه
 بعضی حساد تها نیز در همین نکته
 نهفته است))

من از سری د یوی پرسیدم که
 چرا اجازه میدهد که اشخاص -
 منفعت جواز زیبایی و جذابیتش
 استفاده ناروا نمایند ، او در پاسخ
 میگوید : ((در جهان فلم و سینما
 استفاده های گونه گون را مینمایند -
 سم ، دایرکتور نیز به گونه می -
 استفاده میدهد ، در هر نما پیش

کیف کردن از دیدن سروصورت و
 زیبایی اش به سینما روی آورند .
 امروز رمان ستاره گان -
 سینما می دهند استند کمسانی که بله
 وجود دارد همه های بزرگ هنری
 هنوز نیمه نرد بان شهرت و مقام
 سری د یوی را بالاترفته اند . -
 طبیعی است که فقط ((علامت
 سکسی)) او را بدان مرزها کشند -
 نه است . سری د یوی رامیتوان
 به ((ریتم)) تشبیه نمود که در
 سال ۱۹۲۰ در هالیوود به چنان
 مقامی نایل آمد ، با این تفاوت
 که سری د یوی باز پرده را آراسته
 و در جاد و کردن طرف خود توا -
 نمندی متنازی دارد . اینک سری
 د یوی تا چه وقت بر فراز این سکو
 فرار خواهد داشت به زیرکی و -
 شگرد های خود شود در پیشگیری
 شیوه های بهتر بیستگی دارد -
 در همین رابطه خوردش گفته
 است : ((من نقش های خود را -
 دوره بررسی کرده ام ، نس گویم

زیبایی جذابت برآزنده می
 اندام سری د یوی آنگونه است که
 گاهی هنرش را به زیر میگیرد ، مگر
 خودش طوری می اندیشد که به
 نقش ها و بازیگری هایش بیشتر
 اتکا دارد .
 این یک امر واضح و روشن -
 است که فلمسازان تا کون از وی
 بچیت سمبول ((سکسی)) استفاده
 برده اند ، و او نیز خاموشانه سر
 تسلیم خم کرده است . نشریه -
 های فلم نیز با تصویرهای سکسی
 او به رنگینی نشرات خویش می
 انزایند .
 سری د یوی با آنکه میخواهد
 هنرمندی باشد باوقار و ارجمند ،
 اما اشتباهاتی سبب گردیده تا به
 این خواست را برایش نایل نیاید .
 باید یاد آور شد که : تماشاگران -
 فلم های سری د یوی ، نه به
 قصد تماشای هنر بلکه به آرزوی -

برگرداننده به دری
م . اندوه

سری د یوی

**از سری دیوی تا کنون
 به عنوان سمبول سکسی
 استفاده شده است**

دیوی

تقاضای جدی آگاهانه ای از هنرمند
 دارد ، به زعم اینکه در هر بخشی
 از هنر هنرمند خواهی نخواهی
 دست او در خیل است ، به نظر من
 این کار یک نوع زدی است ،
 دایرکتور فقط احساسات هنرمند را
 زیر نظر می گیرد ، باقی کارها
 مربوط به خود هنرمند است . من
 هرگز نقشهای خود به کسی
 اجازه نخواهم داد که مرا در معر
 ض بهره کنی ناروای خود قرار
 دهد .))

نقشهای بدی بوده اند ، با انهم
 اگر سخنها می در مورد وجود
 داشته و من از اجرای آن سر باز
 نزنم ، د لیلیش در آن نهفته
 است که من نخواسته ام ، گامی
 به عقب برگردم . من به انگشت
 گذاری بر کار رقیبای خود معتاد
 استم ، شاید هیچ ستاره می -
 دیده نشده باشد که سخن و
 صدای خود را خفه کند ، من فکر
 میکنم ، به هر بیمانه می که من در
 هنر خویش گام فراتر گرام و نقش
 های گونه گونه را بازی نمایم ،
 مردم فقط در یک مورد بر نقش من

بنیاد صفحه (۱۲)



هدف با مصاحبه

مصاحبه کننده: کامله حبیب

یکروز هنگام تمرین افتاد واستخوان
کمتر شکست، درین وقت بود
که خدا به دادم رسید ببول اورا
به من دادند از همان روزند مگر ام
باتیتر گروه خورد که تا امروز ادامه
دارد.

- بحربه این حساب سالها ی-
زیاد ی رابست سرگذاشته اید؟-
ناید به مرصد سالگی یاگذاشته
باشید؟

-ازمن رسالم نبرسیده مادرم که
خدا عمرش را دراز کند یکصد
سال دارد.

-بحربه این حساب من اشتباه
کرده ام شماخیلی جوان استید؟!
-بلی بگلی جوان استم.
- شمااز کارتان راضی استید؟-
البته مقصودم از اجرای نقش تان
نیست بلکه هدف از هنریشسه
شدن است.

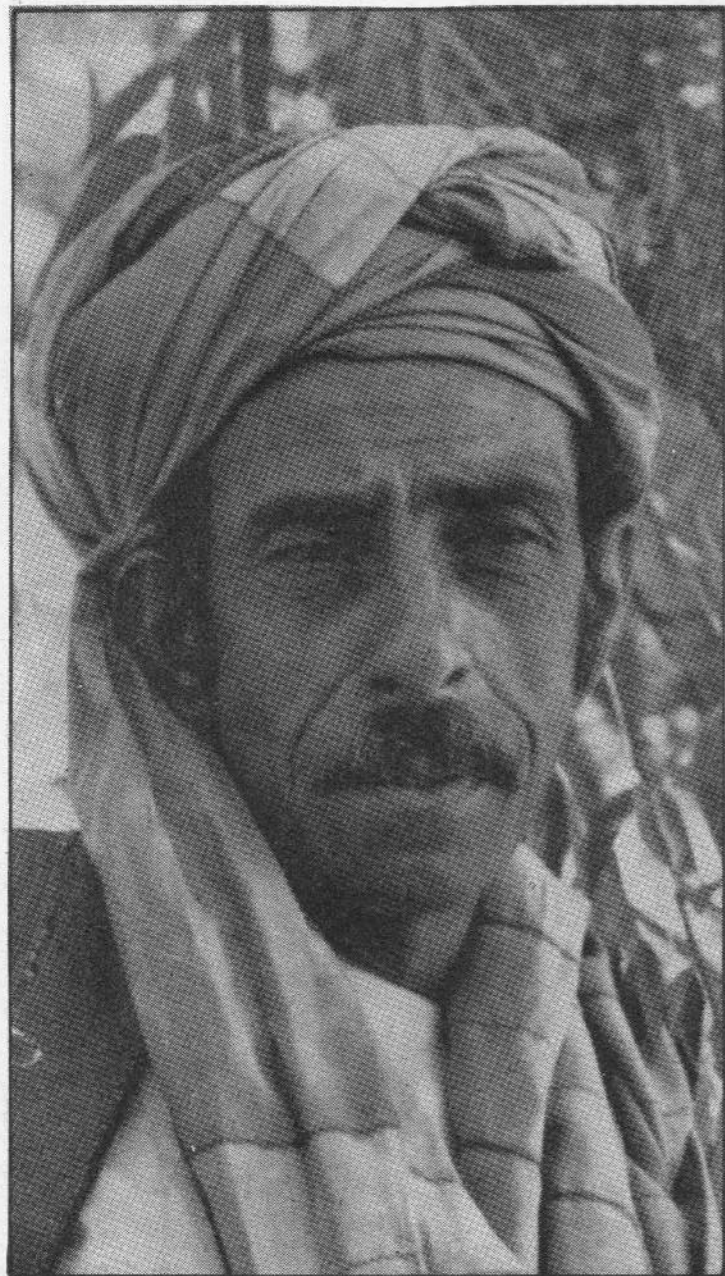
- بلی بگلی راضی استم، فکر نمیکنم
که این راه را اشتباه پیموده باشم،
حقن به مسلک خود افتخار هم
میکنم.

- پورتاکون در چند نمایشنامه
کار کرده اید؟
- در بیشتر از (۱۰۰) نمایشنامه
نقش داشته ام.

- نمایشنامه نویس هم استید؟
- همین یک کار را نکرده ام.
- شماقبلا در فلم نیز نقش بازی
میکردید، در این اواخر در فلمها
دیدن نمیشوید چرا؟

- من در (۲۰) فلم کار کرده ام-
بگذار حالا جایی باراد رانجسا

بقیه در صفحه (۹۰)



- محترم عزیزالله هدف بالاخره
بعد از تلاش زیاد به مشکل شما را
پیدا کردم.

- جرابه مشکل؟

- به تلویزیون رفته گفتند عزیزالله
هدف در افغانستان میاشد.

- اما نفلم رفته، گفتند شاید
به روی سٹیژ کابل تیاتر پیدا آیتس
کنید، به روی سٹیژ هم نبودید
بالاخره سرتقسیم کردن نشان
پیدا آیتان کردم.

- بامن چه کار داشتید؟

- میخواستم درباره کارهای هنری
از همه داروند ارتان برایم
بگویند تا نامش را بگذارم مصاحبه.
- باید بگویم که شما نقد در
کارهای هنری پیچیده اید، به
اصطلاح گد خورد اید که نمیدانم
از کارهای سینمایی تان بیروسم
ویا از تیاترونما پشنامه!

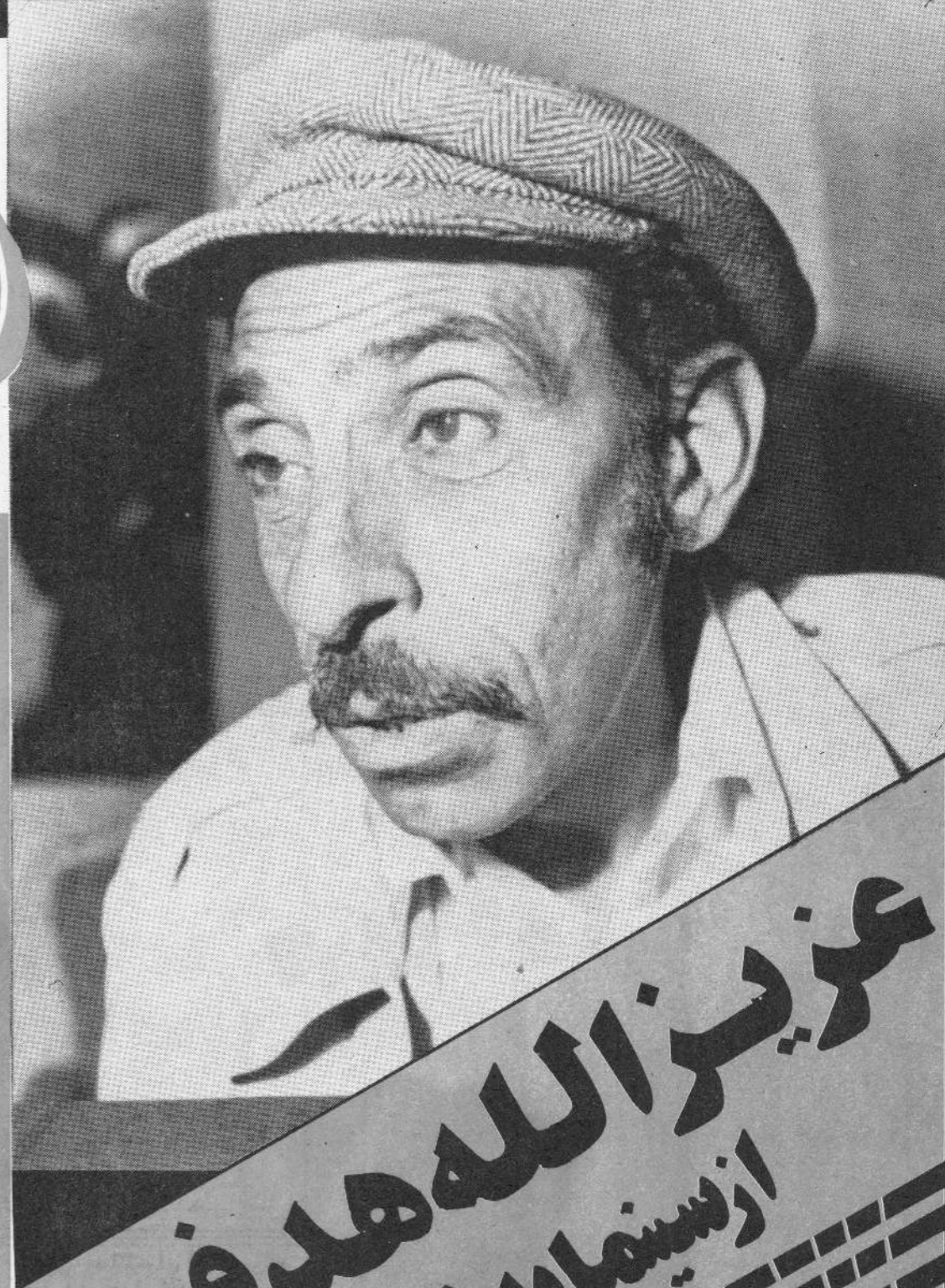
- در هر قالبی که هنرمند خوششان
آمده از همانجا شروع کنید.

- شما هنریشسه استید یاد راسه
نویس زیاد ایرکسر؟

- من عنقریب جامع الکمالات می
شوم!

- من تابه خاطر دارم شما در
نمایشنامه ها نقش بازی کرده اید،
چگونه هنرتمثیل شما را به طرف
خود کشانید؟

- در آنوقتی که من مامور شرکت
برق بودم تعدادی از دوستان
کمرهت بستند و تیاتر (لشکرنداری)
را ایجاد کردند و من تقریباً یکسال
مشق و تمرین آنان را تماشا میکردم،
سید شریف حارث هنرمند توانایی
کشور که جزاین هنرمندان بود -



عزیزالله هدف از سینما به تیاتر تبدیل شد

موضوع: انجمن علوم

رنگها

اسرار شخصیت

انتخاب رنگهای سرد نشان دهنده منزوی بودن
انتخاب رنگهای شویخ نشان دهنده فعال بودن شخصی است

دهنده منزوی بودن

دهنده فعال بودن شخصی است

اینکه بین شخصیت و انتخاب رنگ در تزیین و دیکوریشن منزل رابطه ای وجود دارد، یک موضوع قابل بحث و مناظره است. انتخاب رنگ میتواند نتیجه معاشرت ها و برخورد های پیشین شما در برابر مسائل زندگی و همچنین نمایانگر وضع شخصی تان باشد. روی این ملاحظه، بین رنگهایی که برای اتاقهای تان انتخاب میکنید و شخصیت تان یقیناً رابطه ای موجود است.

هرگاه توضیحات زیرین با حالت شما مطابقت داشته باشد، خوب، در غیر آن برای رد یا قبول یک رنگ معین بطور تعمیم نیست کاملاً باطنی باید نزد تان وجود داشته باشد. همچنان قابل تذکره است که بعضی سلیقه ای را که در انتخاب رنگ و دیکوریشن بکار میبریم، میتواند عکس سلیقه ای باشد که اغلباً در باره آن می اندیشیم. طور مثال، یک زن بسیار محبوب، ممکن رنگ سرخ را به منظور پوشاندن محبوبیت خود انتخاب کند.

گرچه بطور معمول، کسانی که رنگهای گرم - سرخ، نارنجی - زرد را انتخاب میکنند، مایلند نسبت به اشخاصی که رنگهای سرد - آبی، سبز و بنفش - را میپسندند، اشخاص اجتماعی و فعال بوده و صرفیتهای خارج منزل داشته باشند و آنانیکه مایل به رنگهای سرد اند، اکثر اشخاص منزوی مستطاد و خویشتن گرا اند. هر اندازه ای که زن در زندگی آزاد، ساده و بی تفاوت باشد، همچنان پیمانه رنگهای اصلی - آبی، سرخ و زرد - را میپسندد. هر

قدرت شخصیت اجتماعی و شخص داشته و در رهت اصول و موازین اجتماعی سختگیر باشد، بهمان پیمانه به انتخاب رنگهای نوسی مانند بنفش، نارنجی و سبز تمایل پیدا میکند.

اشخاص متمایل به رنگ سرخ از جمله اشخاص آماده هر نوع پیش آمداتی، بیباک، سخی، ورزشکار و رقابتی اند.

اشخاصیکه رنگ و گل میخک را دوست دارند، متغییلند افراد سالم بار آیند و هوس بازی ها سابقه شانرا با کمیک شخصیت سالم جبران کنند.

آنانیکه رنگ نارنجی را میپسندند، طبع آرام داشته و خوش قلب اند.

افراد متمایل به رنگ زرد از

جمله اشخاص سرور و ذکی بوده و از مقامات طبع برخوردارند.

رنگ آبی، رنگ دوست داشتنی و مورد پسند کسانیست که اگر آرام، با نظم و دارای دیسپلین خودی بوده و مایلند بیشتر پایبند منعمات و رسوم باشند.

دوستاناران رنگ سبز در جستجوی ثبات و احساس صمیمیت اند از نگاه اجتماعی، صرفیتهای خارج منزل را دوست دارند، متغییلند پایبند به قواعد و نظم زنده گی و ایدئال های مادی اند.

مقامندان رنگ آرزوایی مایلند احساس، شهوانی، دوستدار، هنر و ذکی باشند. اینها خوش سلیقه بوده و دارای میرال عالی و ایده آل های معنوی اند.

دوستاناران رنگ کبخی محافظه کار و قابل اعتماد بوده و



در جستجوی سلامت جسمی اند. برای اطاقهای مختلف منزل تان احتمالاً رنگ های گوناگون را انتخاب خواهید کرد و اینگونه انتخاب نشان دهنده اهمیت است که سعی دارید خود را با در نظر داشت این امر بنگهد که هر اطاق تاچه حد در زنده گی شما نقش ایفا میکند. اطاق نشیمن و تاقخوری برای اکریت خانمها نشان دهنده اینست که میخواهند چگونه در اجتماع ظاهر شوند. بدین ترتیب، رنگها را که شما برای این اطاقها انتخاب می کنید، به جرات میتوان گفت که نمایانگر این واقعیت است که آرزو دارید دیگران چگونه شما را درک کنند. رنگی را که شما برای اطاق خواب تان می پسندید، انعکاس دهنده وضع روانتیک و جنسی شماست. رنگ شناسی این امر است که در مورد اعتماد تان چگونه می اندیشید.

تفاوت بین استفاده از انتقال تدریجی و نامحسوس رنگها یا استفاده از رنگهای کاملاً متضاد و متضاد نیز در باره شخصیت شما گفتنی های دارد.

زنانیکه از رنگهای دراماتیک و قوی مانند سبز و سرخ یا سیاه و سفید استفاده میکنند، مایلند اشخاص حاد و احساساتی باشند و کمتر واهمه دارند از اینکه دیگران در باره شان چه قضاوتی نمایند. زنانیکه شکل انتقال تدریجی و نامحسوس را میپسندند، یاد و رنگ را ترجیح میدهند. خیلی بیم دارند از اینکه احق جلوه کنند. اینها رسک را ناطعانه نمی پذیرند، خیلی محتاطانه و شکیفاتی عمل میکنند.

با هم خواندم که:

زیلی وایو هولند دودل داده و شیفته همد یگر که در شهر وین المان زندگی داشتند نسبت به همدیگر بی نهایت رومانیک می‌اندیشند. هولند که شغل ژورنالیستی دارد، بزودی آهنگ سفرمینا بد و برای انجام ماموریتی قصد سفر را به رید و جنیرومینا پید.

زیلی نگران است که می‌آید هولند! سیردام خوریان شود. اما هولند برخلاف وید مید همد که به عشق آتشینش وفادار ماند.

وی که در راه سفر به رید و جنیرومینا یکی از ایالات کشور مد تارکوتا می‌را اقامت می‌گردد ملول و غمگین حتی به بستر مریضی می‌افتد.

زیلی خود تر و پدید آن ایالت نزد هولند می‌رساند. سرانجام هولند صمم می‌شود که سفرش ادامه بدهد. هولند پیر از انجام ماموریت و نه روز اقامت در ان شهر روز به برگشت بومین، در دوسلد و روملین اقامت گرفت. او وقتی دوباره نزد زیلی به منزلش برگشته وضع را درگرون یافت. او که تحت بازرسی پولیس قرار گرفت، خواست از دوستان و آشنایان زیلی رازنا پید بد شدنش را جویا شود.

یاون هولند، سرانجام با مردی بنام روبرت فرید من آشنا شد. روبرت عکس‌سینج ایگ لوی را بنام های تینزاد بامن، همیلوترنی، ماریوتلینو، گیزاری نووفو و کارلو سامیا مرفری کرد.

هولند تازه نزد خود به این باور رسید که سرخ را بد ست آورد است.

یاون پس از تحمل شقاوت زیاد خود شراموقعی به همیلوترنی رسانید که وی نقش زمین‌گردید و وحسد به قتل رسیده. اش روی اتاقی افتید بود.

سرانجام زیلی با زنی بنام تینزاد از دوستان همیلوترنی آشنا گردید. پترا مدعی شد که نسام اصلی گمشده او زیلی لورید و نه بلکه ویکتوریا برونشویک است. زنی که به عشق قبلی خود تونیوترنی خیانت نموده و به قتل او و پدرش همیلوترنی منم است. او ده سال می‌شود، زیر همین نام - جعلی به سر میرسد و خودش را از انظار پولیس دور نگه داشته است و اکنون در داخل همین شهر به سر می‌برد.

و اینم ادامه سریال:

چشم‌انداز نواح غیر طبیعی و متحرک منومند.

برو میدان اینبار با پترا بود و جملگی پول روی - میز را جمع کرد. جلد روی سینه اش که چون نقره شفاف بود، شویس آفرید، او تواتر و بد می‌کرد، باهای قشنگ و خوش تراش داشت. گمان آدم میشد که هیچ‌گاه در هیچ گوشه جهان چنین مجلس گرم و هیجانی وجود نداشته است.

به زودی وضع پترانقلاب شد و سالون راه سوی بارتک رفت.

بلافاصله رفت، کنارش زانوده، گفت: شام خوش!! باسخدام: شام خوش! شما چه مینوشید؟

کس شامیابین...

منم و سکی مینوشم.

پترا پرسید: هنگام بازی متوجه ام بودید؟

گفت: بلی!

ساقهای زیلی پترا روی هم دور داد، تنباکوری سگرتن را تکان داد، گفت: گفت: شام خوش!

منم شما را از نظر دور نگه‌اند داشته ام.

پترا آنزود: شما اینهمه به چه می‌اندیشید، به زیلی لورید؟

بلی، مایه نگرانی ام، گوشواره ایست که متعلق به دوست و در خیابان مشجر کاسی به دستم افتید. اکنون... اکنون نمیدانم چه کم؟

پترا بیگانه اش را بلند نموده، جرعه ای نوشید، گفت: تصویری از خانم لورید و دارید؟

بلی!

بکس چیزی ام را بچرون آورد و عکسی از زیلی لورید و را که با خود داشتم، به دستش دادم. عکس زیلی را در ساحل یک بحر نشان میداد که لباس سیاه به تن و خنده پر لب داشت. آن فوتو برام زیاد عزیز بود. به یکباره گی شیشه از دستم به زمین روی قالمین افتید و شکست، متعاقباً زن جوان به هوش شد.

بکس چیزی ام را بچرون آورد و عکسی از زیلی لورید و را که با خود داشتم، به دستش دادم. عکس زیلی را در ساحل یک بحر نشان میداد که لباس سیاه به تن و خنده پر لب داشت. آن فوتو برام زیاد عزیز بود. به یکباره گی شیشه از دستم به زمین روی قالمین افتید و شکست، متعاقباً زن جوان به هوش شد.

نمایم: با یست یکی بی دیگر حقیقت را از من بپشنوید.

کدام حقیقت؟

حقیقت درباره ویکتوریا

ویکتوریا کیست؟

زنی که عکسش را با خود دارید؟

نزد یک بود از اضطراب و ناراحتی فریاد بزمن بیج بیج کان گفتم: او که زیلی نام دارد زیلی لورید و!

اما نام اصلی اش زیلی لورید و نه، بلکه ویکتوریا است و در پشت این نام دروغین، خود نرا بنهان داشته است.

۱-

ناگه پرودم برای پترا حقایق را بگویم، حقایق زندگی ای را که بخشی از زندگی ام را درگذشته می‌ساخته است. این حقیقت را که من آنرا فقط و فقط به نام زیلی لورید و می‌شناختم. حالانکه در حقیقت نام او ویکتوریا برونشویک بوده است. هفته ها گذشت و من با ادعاهای پتران معتقد تر میشدم. - صحنه ای که متعلق به سالهای گذشته میشود، در برابر من مجسم گردید.

صحنه ای که در اپریل ۱۹۴۴ در یک شام گوارا در سفارت ایتالیا واقع در برلین پیش آمد. آتش کلتوری ایتالیا که جوان خوش قیافه و نافذ و بوهایی سیاه داشت، مورد توجه همه خوریان، از جمله پتراوند که جلد شفاف و چشمان آبی به شفاف آبی داشت، قرار گرفته بود.

آتش کلتوری به پتراوند گفت:

خدا با عاشقان است

به غیر از ما دو نفر دیگر نیز در بار نشسته بودند. لحظه ای بعد پترا بپوش آمد. رنگش مثل برف سفید میزد. پترا به من گفت:

جناب هولند، لطفاً مرا با خود به اتاق تان ببرید. حرفهایی باشما دارم. پول مشروب را بردار. خسته با او از راه سالون سرگرمی هتل، به طبقه بالایی رفت. همیشه به اتاق سکوتی ام پا گذاشت. موزیک را قطع کرد و بی هیچگونه درنگی گفت:

اکنون من ملتفت ام که همیلوترنی را کی به قتل رسانیده است.

کس؟

ادامه داد: و هرگاه دستش برسد، مرا هم میکشد!

منظورتان کیست؟

زنی که عکسش را به من نشان دادید.

زیلی؟

او سرش را تکان داد، ماهر و مقابل هم نشستیم به حیرت افتیدم: کس را که همه فکر کردیم بود - مگر یک قاتل؟... به نظرم زیاد غیر قابل تحمل و نامسکن به نظرمی آمد، پرسیدم:

پس زیلی را دقیقاً می‌شناختید؟

آری.

کجا معلوم که شما عکس را عوض گرفته باشید. بسیار آدم‌ها با هم زیاد شبیه‌اند.

خیر آقای هولند، نشانی میگویم، زیلی در زیر بغل جیبش به اندازه یک سکه، داغ داشت و از گوش جیب کمی ضعیف بود.

بلی، بلی!

دو سالگی که بسیار شوی بود، سگ سرد زیلی در آن وقت در نتیجه، لکت و کوپ مرد بیر، این لکه بیرونی را در وجودش پیدا کرد. از این نرفت. پترا ادامه داد:

منا سم که طور شما بدید و باید نمیتوانم باشما همدردی نمایم. با یست یکی بی دیگر حقیقت را از من بپشنوید.

دوشیزه قشنگ، شما زیاد مهربان و جوان استید و از قاضی سرشناس شما به ریم دعوت استید و آنجا، آنسایک بخوابید بالا تان خوش میگذرد و پترا پرسید: بدون هیچگونه وظیفه و ماموریتی؟

چرا این دوستی نشانه محبت هائیمان است. میتوانید همین فردا سفر کنید، سفر به (نیابیا)!

اما من که پول ندارم.

فراموش نکنید که شما همان استید، میتوانم برای تان بانکوت... پتراوند دوقزه و وقاطعانه - د نیاله حرفهایش را گرفت:

این، این دلچسپ ترین سفر د زنده گی منست.

پس میتوانید سفر کنید.

و جواب پترا مثبت بود.

۱۰-

در المان، دوران پوران جنگ بود. پترا با همایا زنده گی انسان هارا به ساده گی میگذراند. چند روز بعد زمینه سفر پتراوند تارک دیده شده بود.

دعوتنامه به اتاق ۳۱۴ در طبقه دوم به دست پتراوند به وسیله جان هلموت کارارد رسفارت - ایتالیا، رسید. جان هلموت متذکر شد بود:

امید وارم سفر خوش بگذرد.

هم... حتی میدانید در ایتالیا هوا گرم است.

پولیس در این میان گفته بود:

دوشیزه وند، شما نمیتوانید به زودی سفر کنید.

بعلت قندی به لبان پترا چشم دوختم حاضر بودم - حرفها پترا را با بشنم چون مطلقاً این او بود که مرا به سوی زیلی رهنمون میگشت.

اینبار پرسیدم: او از توخواست تا برای وزارت خارجه ایتالیا کار کنی؟

بلی، شما همینطور؟...

تونیو را موجود طرف اعتماد یافته، میخواست خبرهای تازه، بلان ها و اطلاعات را در اختیارم بگذارد. او برای من بیان داشت که یک گروه د پیلومات های ایتالیایی با آمریکایی ها در ارتباط اند...

بدین حساب شما به امور پیلوماتیک برداختید؟

بلی!

به عشق تان کی خیانت کرد؟

بکنم.

جرعه د بپزنوشیدم. پترا خندیده، گفت: زنی که به تونیو خیانت کرد، ویکتوریا برونشویک بود.

یعنی زیلی... زیلی من، چه ماجراهایی...!

۱۳-

یواخیم وزیر خارجه المان مرد مقتدری بود و در استفاده از زنان قشنگ در امور سیاست بد طولاد است. از طرفی به خاطر نگاه های نامزد و جدایی پیش همه زنان قشنگ، حرمت او را داشته، همه چیز را به او گزارش میدادند. از ۱۹۳۹-۱۹۴۵ حدود سه صد زن به خان المان فرستاده شده بودند.

باری چنین اطلاعاتی را ختمی قرار گرفت: در راه ارسال دوتن از این قفاش زنان در دوم می آمدند. یکی از سالن ها به پتراوند متعلق بود و سالن بزرگ دیگر به زیلی.

پتراوند برای چند می معشوقه تونیوترنی بود. این زن به وسیله زیلی دعوت شده بود. زیلی - لورید و با ویکتوریا برونشویک در خانه نیمه پلنسد ((نیابیا)) که اطراف آنرا درختان کاج احاطه نموده بود و آنسوی تریک الهه روس تراشیده از سنگ جلب توجه مینمود.

بلری زیلی لباس برش می سبزه تن داشت. موهای سیاهش را بالاشانه زده بود. ابتدا هیچکس به شمول زیلی نمیدانست که تونیو عاشق منست، زیلی مدعی گردید: میدانید که تونیوترنی از آشنایان منست.

انگاه پترا متصرف گردید. بود:

تونیو که از آشنایان توست، مراد یوانه وارد دست دارد و من نیز عاشق او استم. اما دوستی ما، چون د دوستی کودکان خوش قلب سرشار از صمیمیت بوده، همیشه با هم درسی میبخشیم.

زیلی سگرتی را روشن نموده، گفت:

برای من بی تفاوت است که تونیو به تو گفته که دوستت نداشته به عشق میوزد و یا هم تو به او عشق میوزی، اما باید ازین عشق منصرف شوی. پترا فریاد برآورد:

تو کون د وی عقل استی، من ماموریت یافته ام که یا او دوست بمانم و هم هلموت جان از شره ایمن آشنای گمراش بد هم تونیو... در غیر آن هم من هم ترا از اینجا د بیاره خواهند فرستاد و ماموریت ما با یان خواهد یافت. باید بدانی که تونیو یاره گو و بر حرف است و حتی در لحظات هیسترنش با زنان نمیتواند بد هوش را بسته کند و اسرار را فاش نسازد. گیزاری فرانک، پروفسور زولش، الیا کارنیل انرا د مطمئن برای آقای جان استند. اما تونیو تا کسون از این اعتماد تا حدودی گامته است. پترا استدلال کرد:

شما میدانید به مردی که واقعا آدم دوست دارد، خیانت کردن چه عواقب ناخنجاری در پیال خواهد داشت؟

بپشنخدی که جای را سو میبرید. آنجا سرو گلکاش

بپدا شد. زیلی یاد لویسی پرسید: چه خبر است انگلوس؟

بپشنخدی جوابه داد: بپزش میطلبم، میخواستم خبر بد هم که آقای تونیوترنی آمده است.

۱۴-

زیلی، ترنتی را برای چند دقیقه به صحبت دعوت کرد. ترنتی با لباس های آبی که خط های سفید داشت، همچنان بیواهن و نکلی آبی، در برابر زیلی زانوده، ترنتی با احترام تمام دستان - هر دو وزن را بوسید و گفت:

از هر دو بتان غمخو خواهم هم از تونیو بگویم و هم از خود پترا!

هر دو وزن بهت زده به مرد چارشانه با سکو و نگرسیستند. مرد جدید، ادامه داد: پترا تا اکنون باید بدانی که من بدت زیاد را با ویکتوریا گذرا - نیده ام، زیاد دوستش داشتم. اما اکنون آن محبت وجود ندارد. اکنون به تونیو پلاستم، پترا! وانگاه تونیو به سوی زیلی رونموده، گفت: چنانیکه قبلا هم برای تان نمود ساختم آنیکه تنهارا پست میکم، معدوم بدار. من خیال از داغ با پترا را در دلم، سکوتی در اتاق حاکم گردید. پترا ایمن سکوت را شکست. زیلی به ما خیانت خواهد کرد، همه اسرار را به فاشیت ها قاصه خواهد کرد.



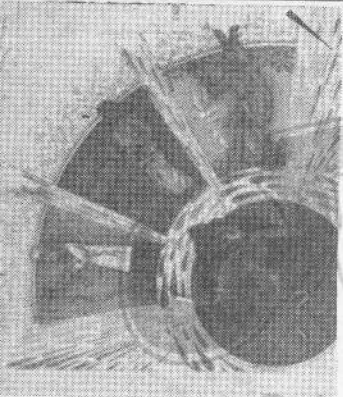
زیلی گفت: این که توجه اشتباهاتی را مرتکب شده ای، چیزا، انبراک توجه اشتباهاتی را مرتکب شده ای، تونیو پلاخی پرسید: چرا اینهمه تعذ بد؟

زیلی جوابه داد: برای اینکه در مسترخوب و مهربان استی.

انگاه تونیو دست پترا را گرفته، هر دو به سوی ترانس شتافتند. زیلی به دنبالش مجله نموده، اما فریاد زد: تونیو لطفاً حرکت نکن، لطفاً... اما تونیو فریاد های اوراناد بد گرفت و دست به دست با پتراوند از لاله های زینه به بیرون رفت.

و شام همان روز مشاور سفارت تونیو را سگرت کرد. ترنتی که در گاراج منزلش محصور شده بود، به فکر فرار از شهر برآمد. بالای هر دو مامورین کرد، اما اصابت نکرد، د یگران را اسب بد پراخت، ترنتی راه سوی هتل ((میزا)) در محلی که رهبری گشت بود در روم موقتیت داشت، بردند و ساعت ۲۰ زیلی بسود.

روز بعد زیلی ناید بد شد. در حقیقت او دیگر به روم برگشت. جندی بعد ترنتی و دوستانش به برلین فرستاده شد. د پترا و پترا در روم او چیزی نه شنید. مجدد آن زیلی برای نجات تونیو و پدرش همیلو - ترنتی و عطفه گرفت و آنان د برلین حتی نزد یواخیم (ادامه دار)



آياسگار په طبابت کارول کيږي

تجربه ترسره کړه . د پښتورگو اوسختو زهرود مسوميت پيسه حساسووزنگو پښورگي د ناروغانو حالت اورفتيا بڼه پرسختک کړي دي . دياتيسيدرايديدانفکوره دټولونه زياته هغه وخت ډيره گټوره اوهالي ويلل شوه ، چي په جراحي که د ((صنوي زړه)) او ((صنوي پښورگي)) جوړونه اوه کاراچونه باب شوه .

په (۷۰) کلونو کي شوروي اکاډيمين اي . م . لوکين د هيموسور ترولولونه اوکمل ميتود چي د هيني د جوړونکو اجزاو (پلازما اولنف) په تصفيه اوتجزي کي بڼه گټور واقع کيدافاسي ، رامنځته کړ . په دغه وخت کي د لوپري لامل له پاره په شوروي اتحاد کي په تېروال پراکتیک کي مصنوي سگار چي د لوپرواښو هيموسور پښورگي د بنسټ اواساس په توگه شې خدمت سرته رساوه ، دود اوباب شول . ددوي په مرسته د هيني تصفيه دگني شمير هغوناروښيوه علاج کي چي طب شې په مقابل کي کمزوري بڼه شوه ، لوپري نتيجي ترلاسه کړي . خو د هيني تصفيه اولتروپيوه ساده اومعمولي جراحي عمليه نه ده . درگونو د سيستم په عمليا توکي داسې بڼه آله کارول کيږي ، چي د هيني جريان او دوران ، حجم اوچټکتياگړندي کوي . د بيوه خاص سيستم له هغې د سکرو فلترهڼه ددي له پاره برابره اوچمتوکوي ، چي پخپله دپروپيونه ناولي نه کړي . داهم سه ده ، چي دوي بايد تل د ناروغ د هيني سره متابوليت ولري ، اوکه نه پونډيږي . د هيموسويشن د معالجي ضررنايي ساده شن . داکترانو د زهرياتواوتو کمميتو دېا موجزونکو د کاربولني اوگولي ساده ټپونسه سترگي په لاري دي .

انتراسورپانټونه

پورتنې نومونه د درولونو ټپو ((يوثاني او لاتيني)) څخه اخيستل شوي دي ، او ټپا په شې په انډي ډول ده: «انټرو کولي اوسورپو» جذبه کالغه کوپيني گرانولونه چي ۰۳-۰۶ ر . ملي متره قطر لري اوشوروي کيچاپوهان شې په ترکيب اوچولولو بهالسي شوي دي ، د هغې اوسورانو تکي خصوصيت لرونکي دي . دوي د وجود زهرجن ډول شې اود معدې اوکولمو په ټوله لاري چي له گسټي اومعدې لاري تېرېږي ، خپل تاثيرات بندلي شې . اود کاربولسن په پرتله اوتېمپرچر ژر او په سرعت اشباع کيږي . له دي امله هغو د کولمو په ټپواولټيښو برخوکي عملا خپل تاثيرات نشي بندلي . له دي پرته مصنوي انتراسورپانټونه د کيچاي مفاصر وديونونو

له ډير پخوا راهيسې درمل جوړونکو په طبابت او علاج کي رنگار شیان کارولي دي . هيوکرات چي له ميلادي پيري نه يي ډير کلونه پخوا ژوند کاوه . اڼه هماغوکلونوکي د ((اورپمي)) هغه نارغي چي د ادرار د نيابتيدو سبب گرځي ، د علاج په کار بوخت و .

اروپايانو يثاني د صهيانوختي دلرغونو سگار په هکله ، چي دگني شمير شیانو د جذب اودخنيو محلولونو د رنگو د منځه وړلو قابليت اوتوانائي لري ، معلومات لاسته راوړي وي . لرغونو صهيانو سگار د بدن د داخلي برخي د پريمختلو اود بدن د بدبوي څخه وژغورلو په هيله ، کارول . دغه ساده اومعمولي درمل يواخي په ۱۸ پيري کي اروپايانو په طبابت کي دود کړل . د شلمې پيري په پيل کي د سکرو استحصال په صنعتي ډول سره پيل شو . خوياد زياته شې ، چي د سکرو استحصال څومره چي سکري اومحصولاتو د توليداتوپه قصد ترسره کيږي ، هومره په طبابت کي نه لگيږي .

داکترانو په زوروتيا سره د سکرو د يودرواستعمال په غذائي تضم د درندو فلزاتوپه مسوميت بر مزمو گاستر ټپو ((تيزايي)) اودکولمو د مزمن التهاب په علاج کي ، تصبه کاوه اولپيري نبي نتيجي لاسته راوړي .

انتي بيوتیک اوانتي باکتريا ، ترکيبونه چي په دي وروستيوکي په طبابت کي په پراخه اندازه کارول کيږي ، هيڅکله سگار د درملسو له ډلي اوقطارختي نشي اېستلي ، داځکه چي هغه د بشري ټولني د ژوندانه د ژغورني په لاره کي ستر خدمتونه سرته رسولی شې . سکرو دديزانټري دايپيديم په کلوکي د ډيرو وگړوژوند له پرينسي وژغوره . اود آسيائي يامعمولي کلورا اوبطني محرق څخه يي ټپوچر انسانان بچ اوخوندي وساتل . د سکروختي ډولونو اود هغوپيسه ډله کي منگي د کاربولن د قابليت په بڼه پراس هم په گني شمير هيواد وکي توليديږي .

سگار هڼه تصفيه کوي :

((۲۰)) کاله پخوا د يونان د ډيودا کتريا تيسيديو نوي متود ، چي په طبابت کي د ((هيموسويشن)) يعنې له هيني څخه پيسه مستقيم ډول د زهروي مرکبونو شولواو تجزي په نامه يادېږي ، وړاندي کړ او هغه شې د ((سکرو مېچتورگي)) په نامه ياد کړي نوموړي د فعال کاربن دغز او طبق له لاري دناروغ د هيني د تېيدو آزمېښته او

استعدادها ثروت...

بقیه از صفحه (۲۲)

- چه تفاوتی ؟
- هدف تان ؟

- هدف من این که گریه اش چه وصف داشت ؟

- وصف آنرا نمیتوانم به سما با کلمات بیان کنم . کاش آنوقت متوجه میشدم تا آنرا ثبت میکردم . اما این نکته این که گریه اش حالتی بین گریه بزرگ سالان و اطفال داشت . البته او طفل زیاد آرام بود . بسیاریه ندرت گریه میکرد .

مادرش همیشه میگفت که طفل ما نظری است . اما من انقدر به این گفته ها توجه نمیکردم . تا که کودک ما پای به دو سالگی گذاشت . درد و مالگی او ، متوجه شدم که سید اعظم جان در هلهوی - هشیاری و سرینکاری های طفلانه ، خیلی کجکار و بیادقت است . مخصوصا ، به قلم و کاغذ . انقدر علاقه نشان میداد که تصویرش را هم کرده نی توانستم . وقتی قلم پاکغذی را می دید ، تا آنرا به دست نی آورد و کاغذ سفید را خط خط نمیکرد ، آرام نی گرفت . این همه علاقه مندی اش به قلم و کاغذ باعث شد تا بیشتر متوجه اش شوم .

هنوز دو نیم ساله بود که آموزش الفبا را با وی شروع کردم . ولی با تعجب مشاهده نمودم که در مدت کمتر از یکماه نه تنها الفبا را - کاملا خواند و نوشته میتواند ، بلکه یگان جملات و کلمات را نیز تحریر نموده ، میخواند .

برایش کتاب صفا اول خریداری کردم . آنرا در مدت کمتر از ۲-۳ ماه ختم کرد . در این زمان بسیار به ساده گی میتوانست هر متن را از کتاب ها ، مجله ها و اخبار بخواند و تشریح نماید . خصوصیت دیگرش این بود که وقتی یک موضوع را یک بار می خواند ، دیگر ضرورتی به تکرار نداشت . بلکه آنرا کاملا با تمام جزئیات حفظ کرد و هر وقت که میخواستم ، از یاد تشریح میکرد . این خصوصیتش هنوزم - با درجه عالیتر - در وی وجود دارد . در این جریان ، که او سه ساله شده بود ، حادثه ای جالبی روی داد که موجب جهت یابی اش گردید .

- چگونه ؟

- طوری که یک روز ، گریه ای از کارکنان ریاست مبارزه با بیسواد ی به خاطر جذب اشخاص بیسواد در کورسها ، به منطقه ما ((جوی شیر)) آمده بودند .

وقتی آنها دروازه را به صدا آوردند ، با سید اعظم جان مقابل شده پرسیدند :

- در خانه شما کسی بیسواد است ؟

- اگر باشد چه کار دارید ؟

- برایش درس یاد میدهم ، تا خواند و نوشته بتواند .

سید اعظم جان با جدیت جواب داده است :

- تشکر ، به کمک شما ضرورت نیست ، اگر در خانه ما کسی خواسته ،

باشد درس یاد بگیرد ، خودم برای شان درس میدهم و شما هم

اگر خواسته باشید ، شمارا هم درس میدهم .

هیئت سواد آموزی به خنده ، می افتند و آنرا یک شیرین زبانی تلقی می کنند ، رویش را می پرسند و میگویند :

- خیر اجازه است که داخل خانه بروم و از تو امتحان بگیرم .

هیئت داخل می آیند و کتاب صفا اول سواد آموزی را برایش می

دهند تا بخواند ، او با صراحت و بدون هیچگونه غلطی قسمت های

مختلف آنرا میخواند و وقتی برایش املا گفته می شود ، بی هیچ

اشتباهی می نویسد .

هیئت با تعجب به وی خیره می شوند ، در او استعداد سرشار

می یابند ، کارهای شانرا به فردا میگذارند و سید اعظم جان را گرفته

با خود به وزارت تعلیم و تربیه می برند و ریاست تعلیمات عمومی

معرفی میدارند . لطفا صفحه برگردانید

تا راگزی و ورگزی توان لری ، که به دیگسکروماندی د وجود اوتها
و پورویونونه نهات شی . دهفوی به مرسته به هته کی د مالگسی
دمحتوا اوه حجروکی دننه دمایعاتولنف سم او برابریدی شی .
تن ورغ کولی شو ، نه د پاسه د (۳۰) نارویو او پتالونکی
حالتونو مونه واخلو ، چی د انتراسورپختون د داخلیدوله لری او -
قاعدتی معالجه کیزی اونی او لوی ریختیانی نتیجی تری حاصلهزی .
د خور و درطو ، کیچاوی اسبابوسخت اوحاد صومیتونه ، سختی -
سونی ، د مفصلوهغه پرسوبونه چی تداوی بی هه اندازه پسه
سختی ترسوه کیزی . برانشتی سه لنتوی ، دحمل توکسیکوز ،
د شرایینو د حلب اوختی قلی اوصهی ناروی هم د انتراسورپختونو
د پورتنی قاعدتی به مرسته له منته نی .

تن ورغ د طبابت پوهان انتراسورپختونه ، دهفو نارویو ، -
چی د روانی پوری پورستیلوسیزوکی به چاپیریال کی د زیانتمو سواد -
ودیتوالی او ککرتیاله کبله باب اونخته راغلی دی ، هم به پراخه
اندازه کاروی . دغه نهانمن مواد ، که چی د انسان به بدن
کی ننوزی ، یعنی ناروی لکه د زره اسکیک ، دمعدی او کولمو
پینتورگو او خگر ناروی چی دمعاصر تمدن دنارویو لقب ورگم
شوی دی ، منخته راوری .

د پینتورگو دکیمت مزمنه ناروی یوه دیوه سختی او خطرناکه
ناروی ده . اوس نوموری ناروی د ((هندوی پینتورگو)) به مرسته -
چی له یوی خوا دیوه قیمتی آله ده اوله پنی خوا نی پروسود را و
دمعالجی طرز هم دیور خطرناک او دارونکی دی ، تداوی کوی .
میکروسفیروکی کاربونلرونکی انتراسورپختونه به آسانی او ریمکی -
میتابولیتونه چی باید له پینتورگو یعنی وایستل شی ، راباسی ،
اود تهولونه ضرور او مهمه داده ، چی د انتراسورپشن د قاعدتی
به مرسته هم به پولیکاینیک کی اوهم د کور به شرایطو کی کولی شو -
نجان تر تداوی او معالجی لندن ویتسو .

د نهری ۱۵ فیصده ورگزی تن رالونکی نارویو سره ، چی د -
خنو غیر احتمالی شیانو سره چی انسان تن له هفوی سره به تماس کی
دی ، اس او گویوان دی . الرنکی ناروی هله له منته زلی شی او
هله نهری د اکثران کولی شی ، به مدی برخه کی ژور هیالیتونه تر
اسه کری ، چی دالرجن اوله به دقیقه توکه ثابت کاندی . خوپه
دغه حالت کی هم د پوره هیالیتونو هیله که لیدله کیزی .

به ورستید دیوه ، خلور و کولونوکی د شوروی اتحاد به منسو
طبی مرکزونکی دالرژنکی نارویو به نیسیو دولتونوکی د انتراسور -
پختونو دافینزی شمزی سرته ورسیدی چی تر ۸۰ او ۹۰ فیصد پوری -
نارویان له رختیا خه برخن شول ، اود علاج اوتداوی موده شی
هم رایتیه شو .

طبی اونجوبوی شمزونه ثابته کوی ده ، چی د سکرو انتراسور -
پیمنتونه ، همدارنگه د زره اود شرایینو د صلب داسکیک -
نارویوکی هم اتمکل شوی دی ، دا نکه چی به هته کی د -
کلورستول اندازه برابروی ، زره نه دیوتاسیمو او مگنیزیمو لاری اندازی
د نشتوالی او کمینت به صورت کی هم کیدای شی ، داسکیک د پر
مخگ د خطر سبب هنی . دغه حالت هغه همنوی سکباروه
چیمپی د کوچنو نهمگرو عناصرو د چارج شهوتونو یعنی منخته
راغلی وی ، معمولی اوله منته ورلی شی .

خود سکرو د نیگسونه به باب خیری لنتوی هم لیری دی اوه
دی هم هرچه پای ته نه رسیزی . داسی شواهد اوسناد چمی
به خنوی حیواناتو باندی د تجربو او آزموینه پایه اساس منخته راغلی
دی ، شته چی به زینت کی د انتراسورپشن افیزی تعدیقوی .
ایا هغه به د طب به منه کی قولونالونکی نارویو د علاج
اوتداوی به برخه کی نوی امکانات اوسانتیا وی رامنخته کری ؟

آنجا مجدداً اوی امتحان میگیرند و او تالیپ می نیند .
 بالاخره بعد از طی مراحل ، امتحان نای د پتر بوفیت ها ی
 دیگر ، موسس با زیر صاحب تعلیم بر سه در جریان گذاشته نیند .
 زیرا صاحب پیر از مطالعه شدیدا شغبا مختلف به صورت
 فوق العاده امری بر نهادن بپوشنخی روشن انوف غف می سازند تا
 این کود پنج ساله را جذب و اموزش ایشرا به وجه احسن
 تعقیب نمایند ، بدین ترتیب سید اعظم ان از طرف صاحب مکتب
 میروید بعد از عمر ن روغنخی به تحصیل ادامه میدهد که در یو-
 هنجی باز . . .

محترم سید محمد اقبال میخواهد که حاضرات طالبی از پسرش را
 در بوشنخی روشن حکایه کند ، اما من که تصمیم گرفته ام حریسان
 درسی این کود پنج ساله را در بوشنخی از زبان استادان آن
 برای خواننده گان گرانقدر مجله سبایون تقدیم بدانم ، موضوع را
 عوض کرده میگویم :

خوب اما صاحب اثر اجازه نان باشد که چند سوال را از سید-
 اعظم جان بپرسم .
 - هر چه دل نان است .
 - تشکر !
 کود پنج ساله که تا اندک کنجگاران به سخنان ماگوس میداد .
 خود را آماده می سازد تا به بر شمش باسخ بدهد .
 ازش میپرسم :

- به کدام مصامین دلاقه ریاد داری ؟
 - به ریاض ، فزیت ، کیمیا ، بیولوژی ، دری ، پشتووانگیسی .
 - در آینده میخواهی چه کاره شوی ؟
 - می خواهم داکتر سوم .
 - چرا داکتر ؟
 - به خاطری که انسان غای میسراند اوی تمام .
 - چرا نی خواهی مثلاً انجنیر شوی ؟
 - انجنیر ماشین ها را ترمیم میکند و داکتر انسان را ، نسا بگویند .
 کدام معترسات ؟
 - هردو .
 - نخیر ، نخیر ، انسان مهمتر از هر چیز است ، انسان !
 - چرا مگر انجنیر هاد ر خدمت انسان قرار ندارند ؟
 - دارند ، اما به صورت غیر مستقیم ، در حالی که داکتر مستقیماً
 به انسان ، آنم انسان میخورد و محتاج به کت ، خدمت میکند .
 - خوب نه بخصوص ، میخواستم بدانم به غیر از مادر جان پدر-
 جانت ، چه چیز در جهان بسیار دوست داری ؟

درجهان

بلی درجهان !
 - چار چیز : آفتاب ، انسان ، تاب و ماد رنگلام را .
 - چرا ؟
 آفتاب را برای این که همه با را روشن ساخته بر میکند . انسان
 را به خاطری که آفتاب زمین است . کتاب را برای آنکه تمام
 دنیا را معرفی میکند و ماد رنگلام را به خاطری که هر روز مرا به
 مکتب ، ماکولته و مدرسه می برد و باز وقتی رخصتندم تا خانه
 میرساند .
 - خوب سید اعظم جان ، حالا اجازه است که از کتاب هایت چند
 سوال عن کنم ؟
 - بلی !
 - چند سوال از بیولوژی ، کیمیا ، فزیت و الجبر از او میپرسم . بلی
 استدلال قوی پاسخ میدهد در حالیکه از استدلال و منطقش
 خوشش می آید ، به ساعت نگاه میکنم ، پوره (۱) تمام است .
 فلم و کاغذم را جمع کرده در دو وسیه میگذارم ، از جا بر می خیزم ، خیلی
 اصرار میکنم که شب آنجا بمانم و صحبت کنم . در سیمای بد رو سیر
 نهایت نهایت حس همان نوازی ، آنچنان که مردم با در مسلمان
 نوازی شعره اند ، می بینم .
 اما من ناگزیرم با انما حد افاضتی کنم .
 هر دو تا دهن دروازه حویلی بدرقه ام می کنند ، وعده می
 گذارم که فردا به خاطر تعذیه تزارش از بوشنخی روشن و مدرسه
 دار الحفاظه بوشنخی و مدرسه که سید محمد اعظم جان در آن درس
 میخواند ، با هم ببینیم و صحبت نمای با استادان و مسوولین آن یو-
 هنجی داشته باشم . به مدرسه اسلامی دار الحفاظه سری بزیم
 طاعت پیدار را در بوشنخی تشییع کرده ارم جدا می شویم .

 خلاف دیروز هوا برفی نبود ، آفتاب اشعه اش را به زمین
 فرستاده بود ، به شهر ما تابون های روز گذشته را آب سازد
 و رکودت سردی را درهم بشکند .
 برف ها آب میشوند ، آب در حویچه کوچک جاده آسمانی وات
 در جریان بود ، آب این حویچه انسوراهی بود ، سوی در سیمای
 شهر ما ، دریای که سان هاست این از حرکت ایستاده است
 در این حال چشم به کود پنج ساله افتاد که در دست
 در دست پسر داده ، سوی بوشنخی روشن در حرکت است .
 گام هام را تند تر کردم ، نزدیکی دروازه بوشنخی به هم
 بقیه در صفحه (۷۲)

رازگلهها

گل سن : عشق آتشین مرا -
 بید پیر .
 غنچه گل : برای نخستین بار
 قلم به خاطر تو توتیید .
 گل میخک : قلم راه تو
 هدیه میکنم و س .
 گل شقایق : زنده گیم تنها
 به خاطر عشق تست .
 گل بنفشه : همینه به یاد من
 باش .
 گل همینه بهار : عشق تو
 برای همینه در قلم لانه ساخته .
 ارسالی :
 شکره حسین ظفیری

باور کنید

چند روز پیش در خانواده بود -
 فتوف که در سایه سکونت دارند
 طفل قوی الجته می متولد گردیده
 که دارای وزن هفت کیلو و یکسده
 گرام میباشد برای طریکی از وحیم
 شدن وضع مادر طفل توسط
 هلیکو پتر از قریه شمالی به زایشگاه
 مرکزی انتقال داده شد .
 عملیات جراحی موفقانه صورت گرفت .
 فت و علاء مادر بیست و هشت ساله
 و سرتش هردو وصحت میباشند .
 ارسالی سیما کوهستانی بارز

پلی سلطان فوتبال

پالی !! ای این ضعف کار ترینان
 بوزایی نیست که یکتعداد
 زیاد آنها ، در کشورهای همسای
 و آفریقای به سمت مرئی ایفای
 وظیفه مینمایند ؟
 جواب : من باشما موافقی
 نیستم ، زیرا برازیل قهرمان سه
 مرتبه بی جهان فوتبال است
 و دارای فوتبالستان و ترینران
 ورزیده میباشد و هلت استخدام
 مر بیون برازیلی در کشور های
 آفریقای همسای ایست که آنها
 خواهان استفاده از تجربه آنها
 جهت رفع عقیمانده گی خویش
 درجهان فوتبال اند . چنانچه
 ((زاکالو)) که در هرستان سمو-
 دی به سمت مرئی ایفای وظیفه
 میکند ، سه بار قهرمان جهان
 گردیده هاست .
 سوال : ((دیچادی محمد و
 سینگال)) آیا تکان دهنده نیست
 و تنیکه مافقرو گریسکی جهان
 و مخصوصاً ((نور دوست)) برازیل
 را با معانی بعضی از فوتبالران

مقایسه کنیم .
 جواب : نه ، زیرا این رهبران
 حاکم بر کشورهای جمله برازیل
 اند که سیستم نادرست اداره را
 در کشورهای شان اختیار کرده اند .
 من خواهان و طرفدار این سیستم
 عالی و عادلانه تقسیم و توزیع نعم
 مادی بالای افراد جامعه هستم
 و تا جائیکه به همگان میرهن است ،
 نظامیگران هرگز مردمی اندیشند .
 سوال : ((بلیز گولو - سوئیس))
 فکر نمیکنید که فوتبال فعلی
 نسبت به عصر شما بسیار خشن
 است ؟
 جواب : نه ، فوتبال بطور
 کل خشن نیست ولی بعضی
 از فوتبالران از شدت و خشنونت
 کاری گیرند .
 سوال : ((سٹیوان لانسول -
 سوئیس)) لطفاً نظر خویش را در
 قسمت برگزاری مسابقات جام
 جهانی جوانان ، تیم های امید
 و زنان بگوئید ؟

جواب : این ین اقدام نیک
 و شمر است زیرا جوانان برای
 مسابقات حقیقی جلم جهانی
 فوتبال ، تجربه اندوزی می نمایند .
 سوال : ((مر توهیبی - الجزایر))
 چرا آفاغیر عادلانه نخواهد
 بود که فوتبالست در سطح شما
 تا حال در کرسی رهبری FIFA
 (فیفا) قرار نگرفته است ؛ آیا
 تا حال به شما پیشنهاد رهبری
 فدراسیون جهانی فوتبال شده
 است یا خیر ؟
 جواب : تا حال از جانب FIFA
 کدام پیشنهادی بمن صورت
 نگرفته ولی به نظرم آنسای
 (جاثو هاوا لانوا) رئیس فعلی
 (FIFA) رهبر بزرگ است .
 ازجانبی برای من وظایف
 سپرده شده جام جهانی مکسیکو
 ۱۹۸۶ مهم ، سترگه و طاقت است
 فرسایوده است .
 سوال : ((عمر تانکی - شوروی))
 به نظر شما ممکن است که فوتبال
 برازیل در مدت کوتاهی درخشند

گی قبلی خوش را باز یابد ؟
 جواب : فوتبال برازیل بازم
 درجهان بی رقیب و شمشاره
 یک خواهد بود . هرگاه رهبران
 کارها را جدی و تعینات فوتبالران
 را با سخت گیری تعقیب و ادامه
 دهند .
 سوال : ((رو بور توگالس -
 هسبانیه)) لطفاً نظر تان را در
 باره مسابقات جام جهانی فوتبال
 مکسیکو ۱۹۸۶ ارائه نمایید ؟
 چراتم برازیل به دور نهایی
 مسابقات راه نیافت ؟
 جواب : جام جهانی ۱۹۸۶
 مکسیکو برای من یکبار دیگر
 خانه فراموش نماندنی جام
 ۱۹۷۰ مکسیکو را زنده ساخت
 و برازیل باید بازم در دور-
 نهایی بایست حضور می یافت .
 اما باخت آن در مقابل تیم ملی
 فرانسه غیر عادلانه بوده است
 زیرا تمریات بنالتی هرگز راه حل
 درست برای شناخت تیم فاتح
 نیست .

بقیه از صفحه (۷۲)
 آمریکای جنوبی خط نادرستی
 در پیش گرفته اند ؟
 جواب : نه ، زیرا فوتبالران
 آمریکا جنوبی ، بیرو فوتبال
 منحصر به فرد خوش اند ، زیرا
 فوتبال در آنجا تهداب گاری
 شده و روی تکنیک و مهارت
 فردی استوار است و نباید بطور
 کور کورانه فوتبال اروپایی را دنبال
 نمایند .
 سوال : ((ولی ترار - جمهوری

فریادی از میان دیوار رنج

بقیه از صفحه (۴۷)

و ((سکوت شکست)) کوشیده ام
رنج و تیره روزی و مصیبت ناشی
از تضاد های ژرف طبقاتی و چهره
غمزده کودکان و نوجوانان محروم،
الم ورنجهای زنان را که نمایانگر
یک جامعه نابسامان و نهایت
عقب مانده است انعکاس بد هم
مجموعه بی ازداستانهای کوتاه هم
به نام ((زنجیر گناه)) زیر چاپ
است و همچنان اثرهای دیگری
تحت عنوان ((اندیشه های تلخ))
((دیوانه و بر تو بیدرین))
آماده چاپ است امید که روزی
چاپ شوند .

- همینکه با وجود گرفتاری
های خانواده کی، مسوولیت
شوهر داری و اولاد داری با وجود
شرایط نامساعد توانسته اید
اینقدر داستان بیانی بنویسید
و چاپ کنید قابل تحسین
و قدر دانی است. به خصوص که
شما زن استید و در کشور ماکه
نویسنده زن انگشت شمار است.
برای تمام مردم و به ویژه زنان
کشور پایه خرسندی و افتخار
است. میخواهم در زمینه داستان
و داستان نویسی گهای بیشتری
از شما بشنم .

توربیککی به اندیشه نور رفت
و بعد از لحظه بی چند گیسو-
هایش را از دور گردنش بیس
زندنگا هایش را بین دو خست
و در مورد چنین به سخن آغاز
نمود .
- داستان یک بدیده هنرست

و نویسنده هنر مند هریمدیده
هنری همد تا به سایل عاطفی
و احساسی انسان سرگارد ارد
نویسنده بایست به طور جدی
و صمیمانه بکوشد که با اثر نیش
داستان بر احساس و حافظه
خواننده تاثیر بگذارد، این تاثیر
گذاری طوری باشد که جهت
زشتی و خصلت های زشتی انسان
را تضعیف نماید و نیروی نیکی
و انسانی را در انسان بپروراند
انسان را از بیعدالتی بیزار
سازد، او را صلح خواندگان با آرارد
از جنگ و جنگ اندیشه روزی
و آدمکش متفرس سازد و او را به
سوی یک فرهنگ و الای انسانی
رهنمون شود .
طعارت و نظافت را در او پرورش
دهد، ذوق زیبایی بسنبدی
و عدالت پروری . آزاد
اندیشی و آزاد بخوای را در نهاد
دش بیدار سازد و پرورش دهد .
نویسنده ادبیات و خواننده
ادبیات بایست به هیچگونه
اسارت تن درندد و به طور
بیگرو آشتی نباید بر علیه هرگز
اسارت مادی و معنوی برزسد
و نویسنده در وجود خواننده اش
باید اینگونه رزم و یگاری تحریر
و تشویق نماید .

خواننده و با خواندن داستان
خوب جوهر ادبی پیش پا نک میگردد
و جلایش میباید و هر چه بیشتر
مطالعه کند به همان اندازه
به سوی انسان و الا شدن گام
بر میدارد .

هنگامی سخنهای توربیککی
قیم نویسنده جوان کشور ما درین
جاریسید، از روی پرسیدم :
- درباره انجمن نویسندهگان
چی گویا دارید ؟

توربیککی قیم آه زنی از دل
برکشید، لحظاتی خاموش ماند
و نگاه هایش به گلبرگی که در گلدانی
بود چسبید، لحظه ها خاموش
بود و انگار که درباره چیزی
میانندیشید، سپس نگاه هایش
را از گلبرگ برچید و از اندیشیدن
بجز آن آمد و به سخن آغاز کرد :
- انجمن نویسندهگان اساساً
یک سازمان صنفی است سازمان
صنف نویسندهگان و شاعران .
این انجمن اصولاً مکلفیت دارد
که از حقوق صنف نویسنده و شاعر
دفاع و حمایت نماید و به شا -



هران و نویسندهگان نیازمند
یاری برسانند و از هیچگونه
مساعدت در رخ نه ورزد . وقتی
یک نویسنده و یا شاعر را به بهانه
های گوناگونی منوع القلم
می سازند و از چاپ آثارش جلو
گیری به عمل میاورند، انجمن
وظیفه دارد که از حقوق همجو
نویسنده و شاعر دفاع و حمایت
نموده، قلم وی را آزاد و آثارش
را چاپ و نشر نماید . وقتی یک
نویسنده و یا شاعر را در زندان
می اندازند، انجمن مکلفیت دارد
که به خاطرهای وی مبارزه
و بجاده نموده، از هیچگونه کسک
مادی و معنوی به او خانواده اش
در رخ نه کند . وقتی یک نویسنده
و یا شاعر مریض میشود، انجمن
وظیفه دارد که در تدابیر و معالجه
وی مساعدت های لازم را به عمل
آورد . وقتی یک نویسنده و یا شاعر
بیکار میشود، انجمن مکلفیت دارد
که در کارایی به وی کمک نموده
مساعدت های لازم را در دورویی
کاری وی معاشی، به او برساند .
انجمن نویسندهگان وظیفه

درد و مکلف است که به خاطر
دموکراسی به مفهوم واقعی کلمه
و به خاطر آزادی قلم به طور
بیگرو و شریک بخش مبارزه نماید .
تمامی نویسندهگان و شاعران و اهل
قلم را در انجمن گرد آورده و جا -
معه ادبی کشور را هرچسی
گسترده، ترویج و تفرس سازد .
مجله انجمن (مجله
ژوندون) را از انحصار چند نفر
بجز آن کشیده، در خدمت چاپ
و نشر همه نویسندهگان و شاعران
واهل قلم قرار دهد . در معرفی
تمامی نویسندهگان و شاعران
واهل قلم کشور و آثارشان بدین
همچگونه تمییز و تمصب از طریق
مجله ژوندون و سایر مجاری
ادبیات جمعی اقدام نماید .
در تمامی برنامه های ادبی، همه
نویسندهگان، شاعران و اهل
قلم را سهم سازند .

در اعزام هیئات های ادبی
به خارج و در چاپ و نشر آثار
ادبی و استفاده از هرگونه
امتیاز باید نوبت و عدالت
را مراعات کند .
وقتی سخنهای وی به این
جاریسید از وی پرسیدم :
- درباره خود بگوید بر خورد
انجمن نویسندهگان باشما
چگونه است؟ باشتاب پاسخ داد :
- بسیاری با وجود یک من
عضو انجمن میباشم، با من هیچگونه
کمک و مساعدت نکرده است .
چند وقتی که من در انجمن کار
میکردم، اشخاص مسئول هیچگاه
نوشته مرا نخوانده، کمک
و اصلاح نکرده و چاپ و نشر نه نموده
اند، هر وقتی که من نوشته های
خود را به شخص مسوول داده ام
با پیشانی تشر و برخورد مایوس
کننده گفته است : قابل چاپ
نیست .

در حالیکه توقع من به حیت
یک نویسنده جوان و انم یک
نویسنده زن این بود که شخصی
مسئول انجمن که وظیفه اساسی
اش همین است با من یا پیشانی
باز و تشویق کننده برخورد
مینمود و از رهنمای های استادانه
اش در رخ نصیحت مگرم -

نوشتن ادامه دادم و ادبیاتهای
انفردم و به چاپ رسانیدم و تصمیم
جدی دادم که اینکار را تا گه
زنده هستم ادامه بدهم و در جا -
معه ادبی کشور سهم باشم .
- میخواهم در اخیر این صاحب
- باره زندگی خصوصی شما چیزی
های بشنم .

توربیککی خندید و گفت :
اگر قصد از زنده گی خصوصی
دردهای درونی من باشد، یک
مقدار در آثار من منعکس شده
است . به عقین که خواننده دقیق
چیزهای از انهادری باید .
اگر قصد چیزهای بیرونی
و ظاهری باشد، چندین سال
پیش هنگامیکه دختر تازه جوانی
بودم خانواده ام مرا به شوهر
دادند، اکنون سه فرزند دارم . یک
پسر و دو دختر، فرزند ام همان
در مکتب میروند و خوشبختانه اول
نمره هستند . شوهر کارمند دولت
است . تقریباً دو سال قبل کار
رسمی را ترک کردم، فعلاً به حیت
یک زن خانه به انبیزی و جمع
و جابو مشغول استم و گاهی کسه
ازین کارها فارغ میشم، دست
به قلم میبم و چیزهایی را نقش
کافزها میبم . از لیبه آنرا کسا
فارغ شده ام و در شهر کابل،
زادگاه پدری ام، در یک خانواده
روشنفکر چشم به جهان گشودم
شروع کار در مجله زنان افغانستان
بود . مدت یک و نیم سال در آنجا
به حیت خبرنگار کار میکردم، بعد
به حیت معاون مجله مذکور توظیف
گردیدم، مدت هم مسوول بخش
زنان و جوانان روزنامه انیس بودم .
ولی نسبت حادثه ترافیکی مجبور
به ترک وظیفه شدم . آخرین کار
رسمی ام در انجمن نویسندهگان
بود . خیلی توقع ها و امید ها از
انجمن داشتم ولی در آنجا حتی
یک جای ارام و یک میز تحریر برایم
میسر نند و یک کلمه هم از نسو -
پسندیدگی نیاموخت .

برای اینکه بیشتر ازین تحقیر
نشده و وقت ضایع نگردد، تا گیسو
رخستی بدون معاش گرفت و تقریباً
دو سال من شود که مسوول هیئت
رسمی ندا ام .

انجمن رهنمای خانواده



ولاد تعالی شیریه شیرام است
بلند رفتن و نیات طفل و ماد رمیکرد
د د جهت ایجاد فاصله بین
ولاد تعالی و تقیل بخشیدن و نیات
اطفال و مادران و تامین سلامت
انها و تقویه بنیه اقتصادی خانو-
اده تان میتوانید به نزد یکترس
کلینیک انجمن رهنمای خانواد
محل زیست تان مراجعه نموده
وازدما تان که طور رایگان
عرضه میگردد مستفید گردید .

از پرنامه کورنی ژوند

در این روزها خوشم بامن بسیار
مهربانی میکند، نمیدانم چه
کم بسیار بریشانم.
جواب: شما هم مهربانی کنید، تا او
هم بریشان شود.

نطاق: نامه گرفتیم از برادر عزیز
(ج. ل.):

جوانی استم ۲۰ ساله، دو
سال می شود که با دختری دوست
استم. هر دو میخواهیم با هم
ازدواج کنیم، اما فامیل های ما
راضی نیستند، نمیدانم چه
کنیم، لطفاً مارا راهنمایی کنید.
جواب: بهترین راه حل اینست
که با هم فرار کنید.

تعیینکننده: احمد (یادگار مینی)

نطاق: نامه داریم از برادر گرامی
(ن. ک.):

جوانی استم ۲۴ ساله عاشق
دختری ام که یک سال تفاوت
سنی بین ما موجود است.
هر قدر برایش نامه نوشتم، -
جوابش را نفرستاد، نمی دانم
علتش چیست لطفاً مارا راهنمایی
کنید.

جواب: شاید دوشیزه مورد
علاقه تان بیسواد باشد، کوشش
کنید با فرستادن نوا سه های تان
وی را آگاه سازید.

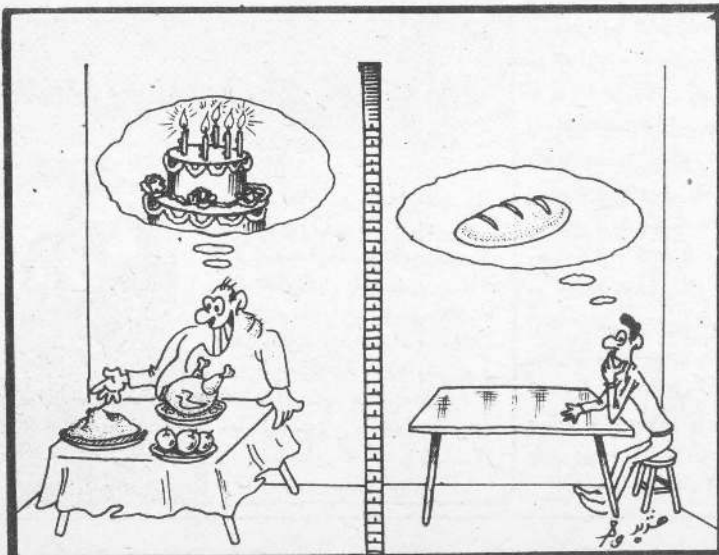
نطاق: نامه داریم از خواهر
گرامی (غ. ع.):

خانمی استم ۲۰ ساله، باشو-
هر خوشم یکجایزندگی میکنم.



گفتگوی دو تبیل

اولی: گفتگوی بچیش در یک سال
چند دفعه حمام میکنی؟
دومی: وله میشه یک یا دو دفعه،
و تو سال چند دفعه حمام
میکنی؟
اولی: جاری یا پنج بار.
دومی: وله گفته ماهی استی
ماهی.
ارسالی: محمد نادردی



کجا بودی

موتری از ارتفاعی سقوط کرد.
عد و کشته و عد و زخمی شدند.
یکی از کسانی که زخمی شد، بو د
ناگهان شنید که کسی چیز های
در گوش او میگوید.
وقتی خوب گوش داد، این
حرف را شنید:

برخی از مرد، من نجات د
هند و نواستم پنج سال پیش
موقع افتیدن از اسپه چار-
سال پیش در جنگ و بالاخره هفته
گذشته از آتش سوزانی ترانجات
دادم.

مرد زخمی در حالی که به زحمت
از جای بلند میشد، باناله
گفت:

ای نجات دهند عزیز، پس
شبی که من خواستم زن بگیرم،
کجا بودی؟!

فرستنده: نبیله کوهستانی

مگس شناس

زن: چند مگس را کشتی؟
مرد: ۴ تا مذکر و ۱۲ تا مؤنث.
زن: از چه نوعی که مؤنث
بودند؟
مرد: به خاطر این که پیش روی -
آینه نشسته بودند.
ارسالی: مسعود و شتیق

موقع مناسب

معلم - احمد بگن بهترین موقع
چیدن سبب ها چنی وقت است
احمد جواب داد : موقعی که
باقیان از باغ بیرون رفته باشند و
سگ او بسته باشد .

آدم پخته

در مجلس صحبت از آدم های
پخته بود ناگهان شخصی بلند
شد و گفت در تمام مملکت آدم سی
پخته تر از بد من یافت نمیشود ؟
گفتند دلیلی هم برای گفته
ات داری ؟ گفت چه دلیلی
محکمتر از این که بد من در مسافرت
به جنگل های افریقا بدست
قبیله آدم خوران اسپوشد و او را
در میان دیگ بزرگ پختند و خوب
ردند .

توگر جدید

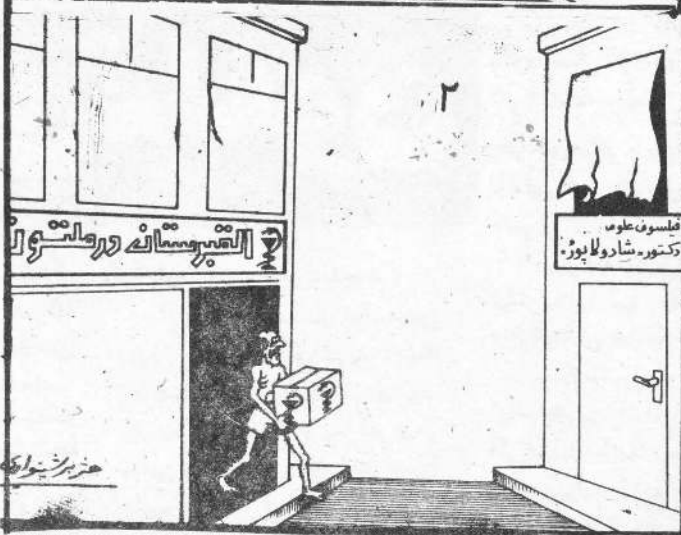
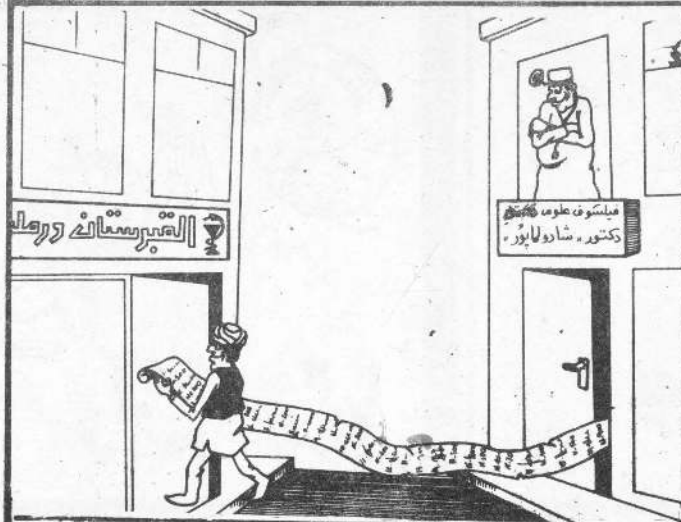
خانم به نوگر جدید شان گفت :
خوب گوش کن ماجای صبح را به
ساعت هفت صبح میخورم که اقا و
بچه ها به کارشان بعد از صبحانه
میروند .

نوگر - بسیار خوب خانم اگر من تا
ان ساعت بیدار نشدم جای صبح را
بجای من نوش جان کنید .

پاستخا قناعت بخش

- دختران برای چی به مکتب
میروند ؟
- برای نشان دادن کتابچه
خاطراتشان به یکدیگر .
- یک دختر مکتب باید چی صفات
رادار باشد ؟
- باید گلکسیون بوستکارتهای
و متن راداشته باشد و بداند
که مایکل جیکمن چند آهنگ
دارد .

- قهرمانان سرکس در افغانستان
به چه کسانی اطلاق میشود ؟
- به آنهایی که بالای یک باسکل
بنج یا چهار نفر سوار میشوند .



وقتی مریض میشوید . نزد دکتر بروید و پول بپردازید . زهر
ارحق دارد با استناد از این پول زنده گی کند . وقتی نسخه را گرفت
فتید به دو خانه بروید . پول در آرام بردارید زیاد و فروش
حق دارد زنده گی کند . اما وقتی دو را گرفتید . از آن استناد
نکند . زیرا شاهم حق دارد . زنده گی کنید .

انتقاد منطقی

از مسخوره می پرسیدند چرا خورشید وقت صبح بیدار میشود یک پای
خود را بلند میکند .
جواب داد : زیرا اگر هر دو پای خود را یک دم بالا بکشد می افتد .
صالحه (موج) متعلم آمده فدیوی

عیادت

شخصی که کربود به عیادت یکی از دوستان خود میرفت در زمین راه
با خود خیال کرد حالاکه میروم اینجا پس از سلام و علیک و تعارف از او
می پرسم . حالتان چطور است ؟ خواهد گفت : امروز یک کسی بهترم
میگویم الحمد لله . می پرسم غذا چه میل کردید ؟ خواهد گفت : شور
بای رقیق یا فرفری خواهم گفت : نوش جانتان . می پرسم طبیب تان
کیست . لابد یکی از دکتورها را اسم خواهد برد میگویم قد مشمارک
وقتی نزد میفرماید شروع کرد به بر سفتا . حالتان چطور
است ؟ گفت : خیلی بد . نزد یکست بسمی . گفته الحمد لله . پرسید
غذا چه میل کردید ؟ گفت : زهر مار زدم گفته نوش جانتان . بالاخر
پرسید طبیب تان کیست ؟ گفت عزیز امیل گفت : قد مشمارک
ارسانی بلقیس چندتا محصل بوهنسی علم طبیبی

مرد خوشبخت

خبرنگار روزنامه ای برای تهیه
رپورتاژی در جاده ای با اشخاصی
که از دوچرخه بودند مصاحبه
میکرد . از مردی که حلقه از دوچرخه
در دست داشت پرسید : ببخشید
آقا . آیا شما از خانه وزنده گی
خود راضی هستید ؟ مرد جواب داد :
البته . . . من پنجسال است که
از زنده گی خود رضایت کامل
دارم . . . در اینصورت معلم میشود
که شما پنجسال است از دوچرخه کرده
اید . مرد بلافاصله جواب داد : نه
جانم . . . پنجسال است که
زخم فوت کرده و من تنها زنده گی
میکم .

دوستدار مجله : شفیق حسین فردا فانتا میخورد

روزی پسری جوان مشروب
نوشیده و مست به خانه آمد پدرش
بایدن وضع پسر خود سخت
ناراحت شد و شروع به لگ و کوب
پسر خود نمود . وقتی مادرش از
موضوع باخبر شد . به شوهر خود گفت
به لگ کردن اصلاح نمی شود .
چرا لگ میکنی ؟ شوهر با عصبانیت
جواب داد : او زن توید اخلسه
نکن . این پسر امروز شراب خورد
فردا فانتا میخورد . پس فردا کولاک
کولا میخورد . بازگی اصلاحش
میکند .

فرستنده : بنامه نظری توخی

رودندان

اولی : با من جنگ نکن واگر نه
۴۳ ندانت را میشکام .
دومی : دندان جمله ۳۲ دانه
است تو چطور ؟ ۴۳ ندان مرا
می شکس ؟
اولی : بخاطر که حتما ۲۰ دانه
دندان از من هم از بین
میرود .

فرستنده : عبد الجبار عزیزی



مزایای تلفون

ترجمه واحد نظری :

مره نمی شناسین

ازخانه که برآمد در ریشی سره بی به تن داشت داخل خشک شویی شد بعد از چند دقیقه از آنجا برآمد اینبار در ریشی فولادی به تنش بود معلوم میشد که در ریشی قبلی رابه خشک شویی داده و در ریشی شسته شده را گرفته و در همانجا پوشیده است و آخراً - بیان خرامان در جاده به راه افتاد آهنگی رابا اشپلاق ریزمه میگرد و فوغز پوتها پیشه گوش می رسید او بدین توجه به اشاره سرخ تری - نمکی خواست جاده راهبوز نماید ترافیک اشپلاق کرد اما اعتراضی به این اشپلاق نکرد ترافیک جوان هلاقند به وظیفه باز اشپلاق کرد حس ششم اش به برایش گفت که همشهری در رهوای دیگری است با دو قدم به او خود رارسانه و گفت :

- اشاره سرخ نه دیدین
همشهری باد ریشی فولادی اشپلاق خود را قطع کرد و با فرور و بی اعتنایی خاص گفت : ((برو بی کارت))

ترافیک وظیفه خود را تحقیق شده یافت و با قهر گفت :

- لطفاً دلبره جرمه تاد بکشد همشهری تمعجب کرد :

- ای گاربه نقص تمام میشه
... تونمیدانی که مکی استم
- تذکره تا نرانسان بد مید

بقیه در صفحه ۲۹

- چون در فایده که باید به یک سلسله کارهای عاجل رسیدگی کم به بنا به جلسه آمده نمیتوان خواهش میکنم ، بعداً برایم تلفون کنید تا در مورد پسر صحت کنیم

چون فراموش کرده ام که تا تری معنی چی ، به رئیس این مرکز فرهنگی تلفون کرده میکنم :
- متاسفم ، که نخواهم توانست به تماشای نمایش بیایم . اگر زحمت نباشد موضوع آن را بطور مختصر برام بگوئید .

حالا دیگروزنه برداری راهم رها کرده ام .
تصا گوش تلفون را بر

چندی قبل به دکتور معالجم تلفون کردم :
- الوه دکتور فکر میکنم درین

اواخر چاق شده ام . آیا امکان دارد که در همین لحظه توسط تلفون مرا معاینه کنید ؟ شنیده ام که در خارج اینکار مود شده است .

گوشم که در این اواخر بسیار حساس شده ، صدای ضربه بی را که در آن سرخط به گوش تلفون وارد شد شنید !

نهادم پرسرد کتورچی آمد که اینقدر صباتی است ؟ در حالی که او هم صباست مانند من راضی باشد که تلفون دارد .

آیا باید قصد برایت بفرستم ؟
از زمانی که صاحب تلفون شده ام ، زنده گی ام به انصاف شجاعت دارد . وقتی دلم نمشود که به سرکار بروم ، به آمرسا تلفون میکنم یک بهانه دروین جاوم .

- رفیق آمر ، امروز به سرکار آمده نمیتوانم تلفونچی برای ترجمه تلفونم خواهد آمد .
امرجواب میدهد .

فرق نمیکند ، تشهش ندا باشند ، از این که اطلاع دایم شکر .

وقتی که باید به جلسه اولیای اطفال به مکتب بروم به نگران صفت تلفون میکنم :

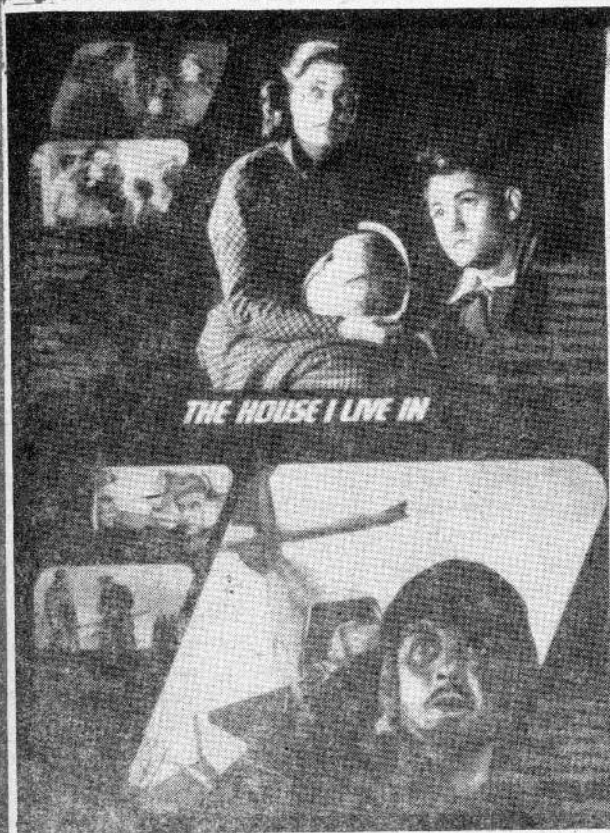
حالا میتوانم بگویم که در زندگی موفق هستم . خانه ، موتور سیکل صلا کوچک داشتم ، ولی تلفون نداشتم . برای این که صاحب تلفون شوم مجبور بودم مدت زیادی انتظار بکشم . در ابتدا پایه های تلفون نبود . بعداً

این ها اخره هم شماره آزاد . با حل شدن این معضلات حق دارم ایشادی دیوانه شم . تا زمانی که این وسیله مالی

تخنیکی رانداشتم شدیداً احساس کمبود میکردم . دایره شناخت و معاشرت محدود بود . حتی نزدیک تهن دوستم نمیتوانست بکشد :

- تلفون که نداری چگونه معنای هوساقل دوستت کم ؟





جهانگیر دم در باره لنین از طریق موسفلم تهیه گردیده است. سالهای عبور و مرور ۴۰ (وقتی توپ ها به صد می آیند) الهه های شعر خاموشند ((این وجیزه قدیمی در سالهای جنگ کبیر میهنی ۱۹۴۱-۱۹۴۵ است. درست ثابت شد. فلسمازان شوروی به خوبی میدانستند که الهه های شعر آنها عشق نداشتند خاموش بمانند. از نخستین لحظه های جنگ، کارمندان سینما ((موسفلم)) با بصورت - سر باز و افسرد ر قوای مسلح و با سلاح هنرشان در مبارزه مشترک خلق شوروی پیوستند (۱۹۴۰). نفر شده پورا به عن جبهه تشرک کردند و یکصد و سی نفر آنها - در جبهات جان خود را از دست دادند.

موسفلم در گذرگاه یک تاریخ بزرگ

ترجمه: غ نوری

در میان فیلم های ایمن سالها در باره مبارزه بخاطر آزادی و جنبش پارتیزانی که سراسر مناطق اشغال شده را فرا میگرفت، فیلم های ((منشی کیت)) ((ناحوی جزی)) توسط ایوان - پورف، ((بنام سرزمین مادری)) توسط پرو د و تکین ((تجاوز)) توسط ایوان رم و دیگر فیلم ها قرار دارد. اما از فیلم های این دهه که نداشتند خاموش بمانند. از نخستین لحظه های جنگ، کارمندان سینما ((موسفلم)) با بصورت - سر باز و افسرد ر قوای مسلح و با سلاح هنرشان در مبارزه مشترک خلق شوروی پیوستند (۱۹۴۰). نفر شده پورا به عن جبهه تشرک کردند و یکصد و سی نفر آنها - در جبهات جان خود را از دست دادند.

وقتی هیتلری هانزد یک مایکروسیدند، ستد پوس بایست به آسیای مرکزی به شهر الماتسا انتقال داده شود. در اینجا پوراز وقفه کوتاهی کار سینمای از سر گرفته شد. نخست فیلم های کوتاه از مبارزه میهن پرستانه و بعد فیلم های طولانی تهیه شد.

قیه در صفحه (۸۶)

کرد و در فیلم ((ایرو گراد)) شعری را که باید بخاطر دفاع از کشور به منظور جلوگیری از تجاوز از سوی شرق ساخته شود، نشان داد. سرگی ایز نیشتن به گذشته رجوع کرد و فیلم ((الکساندر رفسکی)) را ساخت و بدین ترتیب تاریخ کلید درک زمان حال را به او داد. بود و تکین نیز در فیلم های این نام انسران بزرگ روس را در خاطر هازنده کرد.

امام انقلاب بنابه تمام اساس فیلم های این دهه باقی ماند. و با مساله دفاع از میهن توام شد.

جنگ جهانگیر دم دور نبود. باید صادقانه گفت که بسیاری از فیلم های بزرگ در دهه سی، در

در سالهای ۱۹۳۰ گفته میشود. اینک صدا وارد سینما شده است. عصر نوینی آغاز یافته است. پسرده شروع به موسیقی و آواز خوانسی میکند. امکانات برای تولید یک زانر ((نوع)) جدید سینمایی - موزیکال - فراهم گردیده است. گریگوری الکساندر روف، بیسیس از ((میری بویزا)) فیلم های ((سرکس)) ((ولکا - ولکا)) و ((راه روشن)) را تهیه کرد. تلم این فیلم ها با موزیک شاد مانده ایساک دونایفسکی زنده گسی می یافتند. کارهای بزرگ در عرصه کیدی هلی سینمای با کارهای ایوان پورف، مشخص میشوند. به گونه مثال از فیلم ((تراکتور)) جیان)) میتوان نام برد. آثار

را بهترین فیلم همه زمانه ها و همه ملل، شناختند. در سبیده دم عصر صدا: ((الکساندر روف روسیه نوینی را برای امریکا کشف کرد. قبل از ((رزناو بوتکین)) امریکایی ها صرفاً روسیه داستایفسکی را می شناختند. حالا آنها میتوانند حرکت و انتقال برجسته روانی مردم را مشاهده کنند. مردم با شادی و نشاط میخندند.

این بیروزی بزرگی است. و میتواند بهتر از آتش فتنه و سخنرانی مردم را ترغیب کند. ((جاری چاپلین)) اینگونه سخنان شاید در مورد اکثر فیلم های هنری موسفلم

از طریق همین فیلم ها خود را به مثابه هنر نیرومند با ظرفیت بیان مطلق ترین افکار تبارزادان این صرنا یک شانس و تصادف نبود که نمایش فیلم ((رزناو بو - تمکین)) بیروزی بزرگی را در سطح جهان نصیب شد. با وجود موانع سانسور، این فیلم راه خود را در قلب تماشاگران کشورهای سرمایه داری باز کرد و به عامل فعال در مبارزه طبقاتی آن دوران بدل گردید.

((رزناو بوتکین یک شاهکار هنر عالیست. هنری که از برای آن میتوان نفس آزادی و میدان ریم نوین زنده گی انسان را احساس کرد.)) این سخنان نویسنده فرانسوی هنری بار بوس است. اینگونه از برای هاتوسط بسیاری از معاصران ایز نشتاین اظهار گردید.

((رزناو بوتکین)) در نمایش جهانی فیلم در باره (۱۹۲۶) مدال طلایی را کسب کرد. این نخستین جایزه ستدیوی موسفلم بود. در سال ۱۹۵۸ منتقدان برجسته و شناخته شده سینمای جهانی فیلم ((رزناو بوتکین))

گل‌هایی که نباید...

((من خواستم عرواطف واحسانم ت درونی ام را به پلوسیه به مر- دم بازگوشم . وازده سال به اینسوسما به راه پوتون پوتون بگذاشته و تا هنوز نازده آهنگ در آرشه‌های راد پوتون پوتون ثبت نموده ام که از ساخته های شادگار ، فرهاد دریا ، نیسازو الفت آهنگ می باشند))
وقتی از نواز رانزی سپیدم که خود فریبه که ام یک از آهنگهای پیشتر است - همه دل بسته است . او می آید - نگه کوتاهی گفت :
((با آنکه همه آهنگهای راد وست دارم ، مگر آهنگ . مد لبرون پی مهری . میدانم نمیدانی به پیشتر مورد توجه من است))
اینکه چرا نواز جان رانزی بیشتر به لبر پی همزلفه ننداست . چیزی در این مورد آواز نشنیدم .
گویا چشم به راه مهریانی دلبر خود است .

من تکی کمی که ده سال و - یازده آهنگ . آنگونه که رسم بره آوازخوانان قرار دادی راد پیو - تلویزیون است خیلی کم به نظر میرسد . نواز رانزی در این مورد خود را بر ابرایت بخشیده گفت :
((از این مدت ، چارسال و چند ماه آنرا سران بردم . و نتوانستم به کار آواز خوانی بهتر رسیده گسی نمایم))

در شمار سایر بخش‌های موسیقی شرقی ، یکی هم موسیقی نخل است که در ده‌های نزدیک گذشته رونق بهتری گرفته و علاقه نندان بهینسانی یافته است . در کشور های هند و پتان و پاکستان و کشور خودمان ، هر روز از رنزد پگر بر شمار علاقه نندان و خواستاران این مکتب افزون میگردد و آواز خوانان جوان و تازه کار ، از این درجه سرپوش می آرند . نواز - رانزی یکی از دوستداران و سیقی نخل است و میگوید که :
((به موسیقی نخل و کلاسیک علاقه مندی ویژه ای دارم))
من به این گفته نواز رانزی که بر دم - نورا اگر چنین است . پس چرا تا هنوز نخل نخوانده است . یا سخ اودر مورد چنین است :

((از اینک پیشتر نه در محافل شاد و شهربان ، به آواز خوانی می بردم . و وقت آن محفل ، موسیقی جاز و آهنگهای جاز را بیشتر ترجیح میدهند . پس ما هم میخواهیم داشته باشیم برابری ذوق آنان باشند))
خواننده گان عزیز ! آیا شما نیز بر این نظر استید ؟
آیا موسیقی ملی و میهنی خود مادر - برابری موسیقی غرب ، یا سخی ندارد . یا به اصطلاح ((کم آمده)) است !

استعدادها شروت ملی ما



آیا موسیقی شرقی فقط موسیقی نوازند و است ، و هیچ ضرب و صدای ندارد که جوانی دست افشانی های با یکی ها باشد ؟
این ما استم که خود را با فرهنگ بیگانه آلوده ساخته ایم ؟
نواز رانزی میگوید : ((موسیقی ما همه چیز دارد . هم با سخگویی وجد و وسع و هم بر انگیزند هموا - طف واحساسات هم انگیزه است . اما من هم میدانم که چرا مردم ما اینک بدانند ، به ساز های بیگانه دست و پا می جنبانند))
وقتی از نواز رانزی پرسیم که چرا عده ای از آهنگهای راد پیو تلویزیون از کیفیت خوب برخوردار نیستند . می گوید : ((چون ثبت آهنگهای هر هنرمند در ماه ، قرار داده شده ، یعنی اینک یک هنرمند به اساس قرار داد قبلی باید ماهانه ، چند آهنگ ثبت نماید . پس از آهنگهای قرار دادی چه برون می آید همچنان نوازنده گان نیز قرار دادی اند که چندان دل بسته گی ویژه ای به نواختن سازهایشان ندارند . جای - مساعد و خوب برای تمرین وجود ندارد . دستگاه ثبت خوب بسیار نیست و ... و دیگر اینکه خود آواز خوانان باید در مورد آهنگ خود وقت و کوشش نهایت به خرج دهند تا آهنگی را که ثبت و اجرا می نمایند کم از کم سزاوار شنیدن باشند))
یکی از نکاتی که باید روی آن انگشت گذاشت ، ((کاپی خوانی)) است . که در پی برای عده ای از آواز خوانان ، مجال اعتیاد را گرفته است . تا آنجا که بعضی ها بدون اینکه کترین سواد در مورد آهنگ مورد نظر داشته باشند به - کاپی خوانی آن می بردند . وای بر حال آواز خوانان اولی اگر آنرا باز شنود ، نواز رانزی میگوید :
((کاپی خوانی تا جاییکه از اصل آهنگ به دور نماند ، بد نیست))
نواز رانزی آوازهای مرحوم استاد سر آهنگ و احمد ظاهر ، فرهاد دریا و نیز در شمار آواز خوانان هندی به مهدی حسن ، غلام علی و انوب جلوتا ، دل بسته گی ویژه ای دارد . در مورد موسیقی اینگونه نظر دارد :
((موسیقی روان آدم را آرام نگه میدارد))
از ت ترین آهنگهایی که نواز رانزی در دست یوهای راد پیو ثبت نموده است ((بی گفتگو)) نام دارد .
و اما اکنون در مورد ((بی گفتگو)) گفتنی ندارم . آینه هادر - انتظار اند .

سپیدم . وقتی نگاه به جوی امتداد یافته آب افتاد ، به نظر در پای آمده جهانی را سپراب خواهد کرد ، و آن آب جاری بود ، آری جاری و با حجم بیشتر به پیش می رفت .
با هم سلام کردیم . سپید محمد اعظم با صمیمیت بیشتر و بیشتر به من خیره شد ، دیگر احساس بیگانگی نمیکرد ، در حالی که دست در دست داده بود ، سوی اداره پوهنسی در حرکت شدیم و آنجا صحبت های باصوبولین و استادان داشتیم که اینک پیشکش میگردد .
محمد کاظم وطنپار رئیس پوهنسی روشن :

بنابر امری ، وزیر صاحب تعلیم و تربیه ، ما سپید محمد اعظم را شامل موسسه خود ساختیم و فعلا او در یک دوره آماده گی پوهنسی ، تحت تد ریس استادان قرار دارد .
سپید محمد اعظم جان یک محصل بسیار د سپهین پند پیرو و استعداد است ، هیچوقت غیر حاضری نمیکند و یک لحظه هم ناوقت به درسی نمی آید .
اداره پوهنسی تمام امکانات خود را در خدمت این استعداد کشور قرار داده است . تمام استادان که به صورت اختصاصی سپید اعظم جان را تد ریس می نمایند ، با علاقه مندی فراوان در س شانرا پیش می برند .
در س این کودک پنج ساله تحت یک پلان منظم پیش برده می شود و برای او زورنال مستقل ثبت اداره شده تا تمام برنامه آموزشی اش منظم تعقیب شده بتواند .
چون این کودک نظریه سن خوردش در مکتب هم درسی خواند ما تقاضا داریم که این کودک را در مکتب شامل صنف هشتم بسازند تا در آنجا وقتش ضایع نگردد . و امور پوهنسی را منظم تعقیب خواهیم کرد .

استاد عبدالرزاق امر د پیارتنت ریاضی پوهنسی روشن :
هر چند ، ما در س منظم و سیستماتیک از ابتدای ریاضی با سپید اعظم جان شروع کرده ایم ، ولی خاطره جالب من اینست که یک روز او را با خود در یکی از ساعات ریاضی به صنف سم پوهنسی (صنف یازدهم) بردم .
هر چند موضوع درس مسله بهیشترفته اشتیگال و توابع مربوط آن بود ، وقتی از صنف بر آمدیم و موضوع را از سپید اعظم جان سوال کردم ، تمام آنرا برایم تشریح نمود و کوچکترین اشتباهی هم نداشت .
دپلس انجنیر فرامرز کرهنیار ، استاد بیولوژی پوهنسی روشن :

استعداد ذهنی سپید اعظم جان فوق العاده است ، من - از بازگاه خداوند بزرگه برایش آینه ، خوب تمنای کنم .

((شغل گزول)) را نمایش میدادیم ازین برسیدند آید رلندن تحصیل کرده آید و یاد آمریکا ؟
من در جواب گفتم ، تحصیلات عالی من در شوروی آریوده است .
چه نکری کنید در انتخاب نقض باید حساس بود ، و یا هر چه پیش آمده خوش آمد ؟
گاهی شرحه پیش آمد و خوش آمد ، و زمانی هم باید نه تنها حساس بود بلکه باید دقیق هم بود .
بیا باید یک کمی عم از بر ابلم ها و مشکلات تان صحبت کنم :
حق الترجمه روی که ام معیارها به هنریشه داده میشود .
معیار ، معیار وجود ندارد ، چیزی که لایحه حکم میکند همانطور اجر - ات میشود . برای هنریشه تیاثر رنزد ۲۰۰۰ افغانی برداخته میشود ولی شب اول نمایش هزار افغان -

نی برایش میدهند دیگره کسی بالای سابقه کار هنریشه حساب میکند زنه بالای استعداد و لیاقت او ؟
- گاهی هم تقدیر شده آید ؟
- بلی (۵) سال قبل جایزه اصلی کلتور را به دست آورده ام ، و یکم افتتاحی اتحادیه هنرمندان را - برای داده اند . همچنان بدال صداقت ، بدال افتخار و بدال دوستی افغان - شریوی رانییز نصیب شده ام .
- تازه تاجه رسیدت دارید ؟
- عنقریب در نمایشنامه (نامه نگار شاه)) یک نقش کیدی خواهم داشت .
- پس اینطور (نامه نگار شاه) !
- بلی !
- بر رفتن منی که پرسشهایم خسته تان کرد .

مدت

باید گرفتیم . من می دیدم که او هنگام صحبت کردن مانند یلنگ میچرید و هنگامیکه اولین نقش خود را در داستانهای دنباله دار - را در یو حیثت ملک بازی کردم ، خیلی موفق بودم .
- شما همیشه در نقش های سپرده شده موفق بوده آید . میتوانم از تحصیلات هنری تان ببرسم -
- جرانه ! وقتی در شوروی -

بقیه از صفحه (۸۳)

مظفر علی

لباسهای فلورا (ما ری مک فادن)) در نیویارک یزاین کرده و کمپوز موزیک آن از ساخته های (رایچی سکلوتو) جاباتی برنده جایزه اوسکار میباشند به صورت علی باین نقیسه است که هم آمریکایی و هم جاباتی برای اجرای این وایفه مناسب نیستند.

((علی)) اینتلان بیرومون کار جالبی را کنار گذاشته میگوید: ((از کار او شما به بحث اندرخواه میاید)) و این از یاد (لگریه) از اینستا کسب شهرت و امتیازات را نمیتوان محزا ساخت، با آنهم این امر کاملاً تجارت نیست و به علوهای سایکولوژیکی نیز دارد. یک فرد هادی جاده های نیویارک به کارن علاقه من گیرند. پس به خاطر جلب توجه آنها برای کارنام نامهای بزرگی را انتخاب می کند. به دست آوردن بیرونی از تجارت نیز مهم است، زیرا آینده کار نام بر آن دشوار میاید.

مظفر علی علاوه میکند: ((خوشبختانه یا بدبختانه من یک نفر هم هستم، بنا بر این تصویر گوی برام از درجه یک دارم. هرگاه چشم انداز مناسبت میسر نباشد، احساس راحت نیستیم. از همین جا موی تلم ((زنی)) قد بر من افزاید. در این تلم که میری با رقص بسیار بازنای بی یاید که برای تاملگر بهر تراز آن سواغ شده نمیتواند.

هنگم تولد، داشتن دندان، چوتی موی، نم بودن استخوان های سر، گریه منحصر به فرد قابل توجه بود.

همچنان از نظر روانی اوسپار کنجکاو، دقیق و جستجوگر است، حتی اگر دوشخمس در پیگام صحبت کنند و او آنجا باشد کاملاً به سخنان شان دقت می کند و متوجه است.

در مطالعه های معرفتی آن، حافظه اش بسیار قابل تامل است. قوه برداشتی و نگهداری مطالب و مهمتر از همه انتقال دوباره مسایل در وی بسیار قوی است و نکته قابل دقت.

مثلاً وقتی که اوسه سال داشت، روزی خانه شان رفتند بودم و تا دوسال دیگر وی را هیچ دیده نتوانستم، چون به یکی از ولایات سفر کرده بودم، ولی بعد از گذشت دوسال، روزی که لباس محلی به تن داشتم، ریش هم گذاشته و در یک کار غیر از رسمیات درسی، مصروف نقاشی یک تابلو بودم، با وی سر خوردم. باور کنید هر کس دیگری که میبود حتی حدس هم زده نمی توانست که من استم، همان ادم دوسال پیش، وی سید محمد اعظم جان به هجرتی که به من نگاه کرد، با گزرت آرام و مو د ب که خاصه اش است گفت:

استاد شمس پلام! شما کجا بودید؟

برایش گفتم: چطور شناختی، مرا در کجا دیده بودی؟

او گفت: شما دوسال پیش خانه ما آمده بودید، آنروز می خواستم برای تان جای برین امدار ترموز چای نموده بودم و دیگر این که همانروز شما برایم یک مجله هم تحفه آورده بودید.

و بدین ترتیب تمام جزئیات دیده از نخستین راکه حتی من فراموش کرده بودم، به یاد آورد.

خصوصیت دیگری اینست که دارای کرکتر بسیار هالی است، طوری که هنگام ختم درسش در بوهنسی، اگر در صحن مؤسسه کسی باشد یا نباشد، او مثل بزرگان متین و استوار قدم بر میدارد. حرکات موزون و حساب شده دارد. و یکسرا استوار در دست میداشته باشد تا از بوهنسی خارج می شود.

هر چند استادان بوهنسی روشن گشتی های زیاد و زیاد ی درباره این کودک پنج ساله داشتند اما من بایست دیداری هم با امر مدرسه دار الحفظا کابل می داشتم.

بعد از گرفتن اجازه از استادان بوهنسی با آنها خداحافظی کرده، همراه با محترم سید محمد انبیا بدر کدوک پنج ساله رسید محمد اعظم سوی مدرسه که رزید یکی بوهنسی روشن قرار دارد، حرکت کردیم.

در جریان راه از سید انبیا پرسیدیم:

- یک سوال که در پیروز فراموش شده، آنهم این که نگفتید اصلاً از کدام ولایت استید؟

بقیه در صفحه (۹۴)

مثلاً کتاب (ایکالوزی) راکه برای صنف پنجم بوهنسی (صنف شانزدهم) آماده ساخته ام، اوسه خوبی می خوانند به حافظه می سپارد و تحلیل میکند.

- ببخشید استاد، در صورتیکه چنین است و استاد ریاضی هم به آن اشاره کردند، پس چرا سید محمد اعظم جان را رسماً شامل صنف اول بوهنسی نساختم که یک دوره کوتاه آماده کسی بوهنسی را با وی شروع کرده اید؟

- بلی، حالا هم سید اعظم جان در بوهنسی شامل است و رسماً شامل است و به صراحت می گویم که او از عهده هر نوع درس در ناکولته ما بدر شده می تواند، ولی دوره کوتاه ماقبل ناکولته راکه اداره با وی آغاز کرده، نتیجه دلسوزی بی نهایت نسبت به وی بوده است.

این درست است که نوابغ مسایل را زود می گیرند و تحلیل می کنند، اما مسایل را حداقل یک بار باید مرور کرده باشند تا آنرا بتوانند ارزیابی و نتیجه گیری کند، در حالی که بنا بر مسئله سنسی، سید اعظم جان مثلاً توصیف دو مکتب شده است و او موضوعات در صنف ۲-۱۲، مخصوصاً از صنف ۲-۱۲ را مطالعه نکرده هر چند مطالعه آن برایش بسیار ساده و آسان است ولی بایست یکبار مرور کرد تا خلایق درسی از مکتب تا بوهنسی در وی وجود نداشته باشد، به این خاطر بود که ماسله را جدی گرفتیم، تا به سرعت مسایل درسی مکتب را یک بار با او مرور کنیم و بعداً بوهنسی که از اوست و سخن دیگری که در سر راکه فعلاً هم با او پیش می بریم، جزئی از پروگرام درسی است و او محاسب است.

در اخیر می خواستم بگویم که امید وارم مقامات با صلاحیت در زمینه مسایل مادی و اقتصادی این کودک نیز توجه نمایند، زیرا وی در شرایط بسیار دشوار اقتصادی زنده می کند.

من پیشنهاد می کنم که وزارت تعلیم و تربیه باید به طور فوری برای معاش ما نوار مقرر نماید و کمک های مادی دیگر هم انجام دهد.

و هم آرزو مندم، ارگان های با صلاحیت دیگر به خاطر تسد ارک یک سرینه برای نامیش کلم کنند تا او بتواند به تکرار بخواند و مطالعه نماید. زیرا او کودک هادی نبوده، بل کسی است که در وی آثار نبوغ و وضاحت دیده می شود.

روانشناس ظاهر شمس استاد بوهنسی روان :

((من تست های دست داشته روانشناسی را برای تعیین درجه استعداد این کودک اجرا کردم. و بنا بر حالات بیست و لوزیکی، نزدیکی و روانی سید اعظم جان، مشاهدهات را انجام دادم. مثلاً از نگاه مطالعه بیولوژیکی، جسامت بسیار خسور د

میخواهید کودکان

بقیه از صفحه (۸۹)

است که عزیزستان در کشور ما بسیار مریک و مریک میگرد. این کار از احتراق ناقص نغان و دید مویتر ایجاد می شود. گذشته از آن، از سمومیت ناشی از نفت، فایاد، انغان می افتد. هم باید نام برد. چنانچه باید دانست که با دانستن کودگان به استفرغ تنه ها و وقتی مجاز بنداشته شده می تواند که در حال بیعونی نباشند. به درعین زمان آلودگی های وارد شده او شده. جیب های آلوده بسیار خطرناکی خواهند کرد.

در امارت در سرسیرامون دو مویع به لومات وجود ندارد که یکی سمومیت با بود رتد و دیگری مدد می ندن با ما. این تیل در وی میاید. بسیاری از این بین خوش دارند که بهر از حمل دادن کودگان نشان به بدن آنها بود و راس بدنه آنها از این بود.

کان باد آلودگی مسکن شکل دیگر خطرناک آن است. همین در ایوانه. این که انرژی یا حساسیت وجود دارد در زمانی حساسیت بوقت دیده میشود که بی احتیاطی در نگهداری آنها منتهی است باعث سمومیت اطفال گردد. در آخر از آلودگی حساسیت ناشی هم باید نام برد. به ایما سیرکاتگاه سبب سمومیت کودگان میگرد. در این مورد بیبیا نانا دای توبیه میباید به سر خاواده باید همیشه این بوتل شربت ایبیا نانا در اختیار داشته باشد. این شربت توی آبر بود براد بیله دهه را از جمله کودگان خان میسارد. طریق دیگر ایجاد استفرغ تحریک نشانی مخاطسی دهن باندست است.

عامل دیگر سمومیت استنشام گازات از قبیل تاین موناو رساید

زیادی شده است. جلد اطفال هم محل خوبی برای جذب بعضی مواد است. از جمله ترکیبات حیوه بنا بر این برای اطفال کودگان از حللول غلیظ مرکب نرم استفاده نکنید. زیرا مرکب های از ترکیبات حیوه است و از راه جلد میتواند جذب شود. در اطفال باید اطفال داشت که اکثر مساجات اطفال از قصور والدین ناشی میشود. و واقعیت ناراحت کننده تر این است که این حوادث قابل وقایه استند. در حالیکه مرگ به علت جمله قلبی، سبک و سرتان چندان قابل وقایه نیستند. بهر حال تا زمانی که والدین کودگان از وقایه حوادث ناگوار به اندازه کافی آگاهی ندارند مساجات خاکی ادامه خواهد داشت و ضرر اقتصاد آن کماکان در حدود بیشتر از آن ملایر دالر میباشند.

در دسترس مردم قرار داشته. میباید بطور کلی میتوان ادعا نمود که هر داری که در دواخانه منزل فراوان باشد احتمال سمومیت از آن بیشتر متصور میاید. تا به تندی دیگری سبب سمومیت کودگان میگرد. در فصلی حاوی ترکیبات آهن است. این نوع سمومیت شدیدی تر و بدتر از نوع قبلی میباشند. انتی بیوتیک های کیسولی هم ممکن است در مجرای تنفس کود باند مانده و سبب خفه شدن او گردد. سمومیت کود



د کچالو خیال



هغه وخت چې نري وریجی من په اتیا او غونډه کیلو په پنځلس افغانی وه، نو د یرومفلسانو او تنگ لاسو خلکو په دېلو ورس ته درلود، نو د پلوه خای به یی ((خیال پلو)) نوش جان کاوه.

خواوس چې نري وریجی من په یونیم زراو غونډه کیلو په شیزسوه افغانی ده، نو ننخوا خواره مامو - رین او مفلسان نه یوازی داچی پلونه شی خورلای، بلکی خیال پلوم د دوی وچی او سپوری کولمسی نه شی هضمولای.

د دې له پاره چې دغه پله خلک د ژوند وړخنی خړ وخرولای شی، نو ورته په کار ده چې د ((خیال پلو)) په خای خیال کچالو، خیال شلم، خیال کدو او خیال پیاوه نوش جان کړي.

اوس هغه خوک چې د بناریه لوړویوکی په خپله میاشتنی ننخوا د کچالو اخستلونوان هم نه لري، کولای شی چې د خیال کچالو په پخولو سره وچه او سپوره پوهې ترکولمورسوي.

د ضرورت ورمواد: که چیرته د کورنی غړي پنځه تنه وي، نو بوکیلو خیال کچالو، یوه غوټه خیالی پیاز داچی تازه رومیان په مشکل پیدا کیزی نودوه قاشوقی وچ او خیالی رومیان، درې قاشوقی یا یوه خمخسی خیالی غوړی، مالگه د ضرورت په اندازه، داچی د لرگو اوسکرو بیبه پیره لوره ده، نوره خای یی یو

پایه خیالی پیزلی شتوپ او وچه خیالی پوهې چی هرڅومره خورلای شی.

د پخولو پل: له خیالی مینه لوړوسته خیالیسی د یگ د خیالی شتوپ له پاسه کیزدې او خیالی غوړی پکی سره کړي، که چې غوړی سره شول نو هغه خیالی پیاز چی مخکی له مخکی توتی شوي دي نسر هغی پوری په غوړوکی سور کړي هغوی رنگ کلابی شی وریسی وچ او خیالی رومیان د دوه د نیکو له پاسه د پیازو سره یوځای سره کړي او بیا هغه خیالیسی کچالو چی په خیالی جاقوسپین او غوڅ شوي دي، د یگ نه ورواچوي، له خوخله لرلو وروسته پنځه شیز خمشی اوبه هم پري ورواچوي، که چې دغه پورته کارونه په ترتیب سره ترسره شول، نویاد نیم ساعت له پاره انتار ویاسی، خوشناسی په ذوق او اشنها برابر خیال کچالو یاخه شی.

د خیال کچالو له پخیدو وروسته خیالی د ستره خوان وغوړوي او وچه خیالی پوهې په مزه مسزه ورسره وخوري.

خودي ته موپام وې چې له خیال کچالو وروسته که چیرته دوه درې کیلو تازه خیالی میوه په خیال کی دروگرید، نو په خورلو یی سرته مه کوي، بلکه چې پاکتران وایی چې: ((له پوهې وروسته تازه میوه گټه لري))

د مدیر کوندل نوښتونه

خبريال: لطفاً ووايست چې دگرځنده پلورونکو او ترانیکو ترمنځ د پلي لاري په سرلانجه به څه وخت حل شي؟

مدیر کوندل: که څه هم داسمه به بناروالی پوري هېڅ اړه نه لري خو بیا هم زه یوه طرحه لرم چې په یوه بیت کی یی خلاصه کوم: ((هر سر ی پیداد ی خپل خپل

کار لسه کسه))

خبريال: تاسو ته هم څرگند ده چې په بازارکی د مواد وپیسه له کنترول و تلی ده د تاسو په دې هکله کوم تجویز نیولی دي؟

مدیر کوندل: واوا... واوا... تاسوله پیری بیس مسالسی سره تماس ونیو... باید زمانه اونوست په پگاه شوي وای... هو... ما په دې برخه کی یو پیشنهاد وړاندې کړي دي.

چې متن یی داسی پیل کیزی: چې په رسد تفتیش څه کارونه شو څه ضرور چی ریاست ویدی تفتیش خبريال: تاسو وایاست چې پوهې پخوونکی تر سخت کنترول

لاندې دي آیاد ا خبره سمه ده؟

مدیر کوندل: بیشت... موز د رام پوتلونیز یون له لاري د ا کار کوو خوموز په خپله خان پوهې پخوونکو ته هغه وخت ورسوچی پوهې مویه کاروي... ځکه له دې متل سره سم ((اول خان بیارام))

خبريال: مدیر صاحب دا متل داسی نه دي.

مدیر کوندل: اصل یی راته مالوم دي خوته یی تقلبی د رواخله دا ځکه چې په هرڅه کی تقلب رافلی... په متلونوکی... د اهم زمانو نیت دي.

خبريال: یوه وروستی نوښتونه د ملی بس په باب څه نظر لري؟

مدیر کوندل: تاسو هم عجیبی نوښتنی کوي داسمه به ما څه اړه لري... ملی بس ته ورشی او خپل خواب واخلي د امتل دینه دي - اوردلی چی وایی: که دې خپل کار هم وړی، قلی اوسه... د ا باید هیزه کړی چی د امتل هم زمانه نوښت جوړ شوي دي.

اوس که څه ویل نه لري او باید یی هم ونه لري دا ځکه چې زه نور خوابونه نه لرم... زه هم ځکه د بیو د ټینگت په خاطر یوه ضروري غونډه لرو.

مرکه کوو کی ((خیالی))

گاز

از: ریدر ایچست چاپ لندن
مترجم: ستاره



• مواد مخدره
قرآیدی بزرگ
نسل جوان

• تجارب سوئدین
این کشور پستگام

در عرصه مبارزه علیه مواد مخدره
برای جهان آموزنده است

اقدامات سهدن در راه مبارزه جهانی علیه مواد مخدره، از جمله تدابیر مؤثر و موفق در سطح جهانی است. برتانیها با داشتن حداقتر يك صلمون معتاد به مواد مخدره تاکنون نتوانسته جلوتأچاقتمبران ودست اندرگاران این مواد را بگیرد. بنابراین تراهدی مواد مخدره خلاصتا مان نسل جوان، هنوزم در سرخط وقایع روزاست. سهدن که با پروابلیم های مشابه مواجه است، يك سلسله اقدامات تمر بخشی را سازمان داده و نتایج چشمگیری از آن بدست آورده است.

سهدن از روزگاران پشمن در معرض تهدید مواد مخدره قرار داشته است. چارراه (ماهها) سی سنگلم و چابیک جوانان مشترک در آن صرف دودکردن مواد مخدره اند، بعنوان چارراه (ماری جوانا) معروف گردیده است. در حوالی سال ۱۹۸۰ مرگ و میر ناشی از استعمال مقادیر زیاد مواد مخدره ربه افزایش گذاشت و طوییکه حتی وکلا و مستویولین تمقیب و مقادیر روز افزون کاتایز وامیبتامن هارا برای استفاده شخصی خود نگهداری کرده و در جهت جلوگیری از آنها به اقدامات مؤثری متوسل نم گردیدند.

ولی مردم هادی سهدن ناگهانی متوجه خطر گردیده و تصمیم گرفتند که از آن جلوگیری کنند. دولت نیز سیاست عدم مداخله در امور تجارتي مواد مخدره را کنار گذاشت. از نهه دوم سال ۱۹۷۰ به اینطرف در تنلفات ناشی از مواد مخدره ۴۰ فیصد کاهش بعمل آمده است (در برتانیها این ارقام به ۴۰ فیصد افزایش یافته است).

تعداد نوجوانانیکه به مواد مخدره امتیاد دارند به نیمه هزارم به نیمه تلیل یافته است. در میان جوانان ۱۶ ساله و از جمله ۷ پسر یکفر و از جمله شش دختر یکی آن در اوائل سال ۱۹۷۰ به مواد مخدره معتاد بودند. اکنون صرف از جمله ۳۳ نفر یکی آن باقی مانده است. بقیه در صفحه (۱۰)



تدبیر خود که او هم از کارگردان بدل پرخونی داشته رفتیم و گفتم: - خوب شدی از کارش؟ مبدائی که بره نام کرد؟ حال چی باید کرد؟

هنکار قدیمی با چهره زنده و چشمهای بی قرار و انوسنگش در قاب تصویر راست مسکم ایستاده بود. دستهایش را در پیشانی گره زده بود و هر اندازه بوی تسلط بر خشتن میکشید، بی نیاید بود و سر انجام سخنان ولحن کتاکم بیروزشد و قفل نهانش را گشود. چنان به گریه و تندوی به ابراز اندیشه هایش میرداخت که گویی تنها اوست که میتواند از همه کار برآید. برای این که آتش درین من و خودش را گرم روشن نگاهدارد، صبری زنده نقاشی میکرد و مرا به سختی به گرفتن انتقام برهانیکشت. اما ناامواری ها و دشواریهای نهادی سر راه بود. دستم باید کوتاه و اندام چست و چالاکان اقبال. تصویر با راهبرین کشیده بود. با شور و سرارت نهاد پایین و بالا هرفت و به شرح اندیشه هایش منی پرداخت و طبع او کسانیدن هنرمندان به دور ما. گسستن شهر از کار تئاتر و کارگردانی بود. ولی هنوز مراقبات نتوانسته بود با خا سود مایندیشدم.

اگر دیواره مرا خواست، اگر از من پیشی طلبید؟ تصمیم در گزینش راهی که در پیش رو داشته برایم سخت دشوار بود. نماندم چند روزی منتظر بمانم تا با تئاتر و کارگردان بگلی قطع و بیهیتم و حتی تیشه راه جانش بردارم. انیساری جهات با تئاتر و کارگردان هنوز پیوند داشته و هنوز اهدم را بگلی ننهد. بودم یا از درود یاران خاطر ه ای تلخ و شومین نهادی به خاطر داشته. هنوز به ام در آن جا داشت. آیا میتوانستم از دیدار بگلی چشم بپوشم؟ آخر در خواب دیداری او جلوم بود. چطور میتوانستم دوران خوشی طلایی گذشته را فراموش کنم یا از آن بگلی بگذرم؟ روزهای نهادی نزدیک تئاتر می آمد. در گوشه خلوتی می نشستم. کیک میدادم. چهره ها را از دور جستجو میکردم. با سر روی پیچیده. کردار و تمیز میگشتم. سینه ام را از هوای آن مانتاشتم. با چشمم در دور یوار و گشته آن را صمیمیم. وقتی کمتین نشانی از لطف و آشنایی منی یافتیم، میبنداشتم که سراسر زنده گم مثل سایه لرزان و سرگردان در ختبان بیدکار دنیا بی معنی و بی قصد گذشته است. در این صورت صبری را که دستم کشیده بود و چیزهای را که ندیده بودم. تاثیر زهر آلودی داشت و انگارم را صمیم صفاقت ویرا بر میانیکشت تا هر طور شده انتقام را بستانم. کم کم این فکر تویی و تهنرت گشت و سر انجام سراسر وجودم را صخر ساخت.

دوستم هنوز سرگرم قدم زدن و نشوونگی بود. کار او زود و در انکار و خالهایی بود که از سالهای سال ز هنر را نمانده بودند. گاهی به کار من میخندید. زمانی مرا ملامت میکرد. گاهی با من دلسواری داشت. گاهی برای سر گذشت ام انصوس میخورد و آن را هدر رفته میبنداشت. کم کم همه یاد بود ها به طرز انوسون ماندنی از من فاصله میگرفت. انگار زنده کی مستقی داشتند

حسن میکردم که جان من و گذشته هایم دیوارهای بلند و ضخیمی قد بر انراشته اند. موجودی که تا دوسه روز پیش بودم دیگر نبودم. او کم سرا نصفه من قادر به درک او نبودم. فکر میکردم سرو کارم به جاهایی کشیده که از آن به شدت تفسر داشتم.

سر انجام به سرم تریش را گشاند و گفتم: - باید کاری کنم که برای تئاتر نه هنرمندی باقی بماند و نه تماشاگری.

بخت و صورت منی سر پایم را فرار گزید... مدتی ساکت بودم. نماندم چیزی جواب دهم. در اول شرم و خجلت از سر و صورت صبراید. مدتی بیملک بودم. به تدریج خود را فراموش کردم. - آهسته آهسته چیزی در من شکست. هر چه در گذشته داشتم دیگر به من تعلق نداشتند و خود را جان زمین و هوا معلق میبنداشتم. هر چه در آن لحظه نتوانستم برآه گدای ملی و ادا و دلی از همه چیزهای قدیمی روگردانم. در هوای نیکو نفس میکشدم. به تدریج کعبه ای ز هنر را از سرهای تازه انباشتم. سر انجام تصمیم گرفتم. یک تصمیم ترسناک و باور نکردنی.

با امداد هر روز از خانه می برآمدم و تا نزدیک شام سرگرم دید و باز دید با هنرمندان بودم. دشوار است که بتوانم همه کارهایی را که در آن زمان انجام میدادم شرح دهم. ساعتها گنگو بیست و شش جرسه ادا میبافت. یکی راه دادن نقش مرکب منی اجداد و صفاقت. دیگری خوشتر راه گزینش میباید. یکی دیگر مرا ترسید. نجات میبنداشتم. خلاصه تا توانستم باغ سرخ و سبز به همه نشان دادم. یک ماه نگذشت که گویم و مخاطب و چند بازیگر دیگر را از این جا و آن جا هم بد راه کردم و - تئاتر تازه ما شکل گرفت.

شب و روز هر چه به دست می آمد. تگ، کلاه، پتلون، پوشاک زنانه و مردانه و همه آن چیزهایی را که برای نمایش صبر هایم که خود خلق کرده بودم، و زخوره میکردم. شب ها تا نیمه شب در مقابل آینه میایستادم. منک به چشم میزدیم. کلاه و لنکی به سرم میگذاشتم. حرکتها و ژست هایم را اصلاح میکردم. صدام را بر روی صدام. گاهی به نظر خود را در قالب نقش جا میدادم. سر انجام یکی از تئاتر های شهر را اجاره گرفتم. روضه همه خوب بود. همه با جوش و خروش کار میکردند. بسیاری کار تازه، باب طبع شان بود. کم کم مردم هم رجوع میکردند. همه آینه بانام و نشانی را انتظار میکشیدیم. آهسته آهسته تمهین پیش میرفت. وقتی بازیگران را بانام و تخلص صدا میزدیم همه تعجب میکردند. سالها بود که آنها به جز امروزی چیزی را نمانده بودند. در نتیجه با دلگرمی و از به دل بازی میکردند و کارها به خوبی پیش میرفت. اما مدتی نگذشت که گردن خا و سر ما پا را سرسام ساخت. به جز یک اتاق خالی، اتاق دیگری وجود نداشت. هنرمندان همه در آن نمیگشیدند و مسجور بودند که ساعتها در دلهای انتظار بکشد. بیگاری، گردن خا کم کم تاثیرش را بر صبر و صبر و دیگر شور و شوق و نظم پیشین وجود نداشت.

ماتحت نمایش آغاز گشت. سالن پر از تماشاگران

بود. بیم واحد خاصی در چهره های هنرمندان موج میزد. صحنه طور از من روشن شده بود و فقط دیوارهای اتاق را نشان میداد. بازیگران به گنگو می پرداختند و سایه های شان به گوشه و کتار صحنه میخیزدند. میدهند. دراز و کوتاه. و از هم جدا میشدند. همه بازیگران در میان سایه های خود گم شده و جدایی شان از سایه ها دشوار شده بود. گاهی که به گنگو میرداختند، انگار هدیسان میگفتند. یا گابوسی را شرح میدادند. گاهی هرج و مرج و زمانی مکی طولانی میکشیدند. سپس صدای خشن و مسکمانا هتجار و در دناک و لفظه بعد نهاد های دور رسا بر صحنه تسلط داشت. سر انجام نمایش کم کم نظم گرفت. حرکت آرام و منظم سایه ها شکل گرفت. نمایش روش ریاضت و به اندیشه قدسی مبدل گشت.

درست در همین لحظه مرد قد بلندی به صحنه یا گذشت. با سوسوله کی تمام با صدای هم و شکم آهسته کی خالی از هر گونه ترم و شفقت بود، گفتم: - درد تئاتر و بازیگران اینها هستند.

وقتی نظر انداختم خوش بود. کارگردان - سایه و از بر طرف کتبه چون مید جلزید و در پهلوش چند بزغی با هم، طرز ابرار با نفوذ و افراد صالح قرار داشتند. این صحنه منظره بی اندازه ما را ترساند. بگلی مانگم شده بودیم. غش و خورنیم نظم صحنه و مسائل بهم خورد. نمایش تمام شد. همه چنان تکان خوردند که گویی جهان بی از سر سر وجود شان گذشته است. من و دیوارها که در گوشه بی تشنه بودیم با تریش و نشانی از جان خسته بودیم و در میان سبیل تماشاچیان کم وضیب شدیم. لحظه های اولی سکوت مرگباری در سالن سایه انگند. همه کج و صبران بودند. سپس مردم به درون صحنه دزدند و آدم میخوانست بیهیتم که در اطراف صحنه چگونه سرهای جنیدند و دستها تکان میخوردند. سالن پر از هممه های توام با خشم بود. بازیگران بیچاره بگلی خود را باخته بودند. وقتی جاور و جنجال به اوج خود رسید چاره جز ترک محل نداشتیم.

دیواره فلاکت و بدبختی آغاز گردید. تمام زحمتهایم به هدر رفت. بازیگران آواره و سرگردان شدند. وقتی یک هفته گذشته چهار پنج نفر آمدند. همه ساکت و خاموش بودند. دل شان نمیشد که با من بزنند. یکی در چند قدمی من ایستاد. از خشم غی انداخت و با صفاقت آن را لگد مال کرد. دیگری با چشمان نیز وضیبناکی با ستیزه جویی و تفرق مرا میگوشت و بالنس فضاکی گفتم: - می بینی؟ چی حال دایم؟

با حوصله مندی گفتم: - چرا، چی شده؟

چرا، نمیفهمی؟ اگر کم مارا نخوری مرمم.

کجا میرود؟

هر جایی که دل ما شد.

صبر کنید. یک هفته بعد دیواره کارها برآه میشود.

بسی است. دیگر صبر نمیتوانم. تا کی رنده ها بوج و همان تعی! مگر در این چند روز از احوال ما خبر داشتی؟

دست در جیبهایم بردم چند توت پاره را بایتم. همه را پیش با هیاشان انداختم. دوسه نفر هجیم بردند. وقتی پوله تمام شدند، یکی صدا زد: - دست از سرما بردار. خدا حافظ ما رفتیم. بعد بدون این که حتی برای یک بار هم پشت سرشان را بنگرند، همه کم وضیب شدند. دلم سرد گشت. مدت مدیدی ساکت و مگنم در اتاقم قد میزدیم. صبر ها با چشمان ملو از انگار پینشان مرا میگوشتند. با ز همی کد ام شان از من دفاع نکردند. دوشتر با چشمان ملامت بار به سر زشم پرداخته بودند. یکی صاف صوت کشیده رهش را گشاند. بود. آتش تا صبح هر انگار تلخ و م انگیزی دست و پا میزد. انگار کم شده، ترسهای ناشناس صرا زهرنگ، انگار معیب و باور نکردنی، کابوس زهر و ششمیر هلنگ و ازدها و از کتبه پشه ها، همه از سر نو جان میگوشتند. ماتحت سوال های زیادی ز هنر را پر کرد: - چرا چنین شد؟ چرا اشتباه کردم؟ کجا کجا فطری درین بود؟

از این انگاری پایان که به هیچ جایی نرسید خسته شده بودم. یک حالت بی اعتنایی و کجی مرا میخورد. دلم هیچ کاری نمیشد. سرم درد داشت. خواب نمیرد. ماتحت به سوی صبر میبستم. هجیم بردم. به سرم آن را از دیوار کشدم و تا نتوانستم بالا بردم. همه شدت بر زمین کوبیدم. توت های شیشه و کاغذ های پاره گوشه اتاق را پر کرد. صبر هنوز - لیکنند شیطان را بر لب داشت.

با امداد آن روز در زمین جانمیشدم راه رهایی و نجات میبستم. یاد آمد که دوستی در جای دوری دارم. روان دهکده او گردیدم. بی فکر بی ارا ده و آهسته فاصله ها را میپوشیدم و میبنداشتم که چه وقت مرمم. دره تا یکی که زنده کی مرا فرا گرفته بود. راه میرفتم. نماندم که به جایی مرمم با نی رسم. دوستم پیر مردی بود با پشت برآمده و لنکی ریشه ریشه گردن با یک و بیطکی که گردن و خنخش را با شال بی رنگ و ریش میبچید و تارهای ریش بهنش دانه دانه قابل شمردن بود. حالت آرام و موقر داشت. در چشمان زلف و نافذ و روشش هر کسی افتق گشده و مبراد و مطلقش را میبانت.

پیر مرد چندان توتی نداشت. چند تا بزرگ میبند و تعدادی مرغ داشت، با یک جفت گاو و موزه ای که در آن گندم میکاشت. اوضح تا شب ضلالتش را میبنداشتم. زمین را قلمه میکرد. از کسبنداشش مواظبت میکرد. آدمی بود سختگیر، زحمتکش و مقاصد بود. او در روز اول مرا با خود به سوی کله و قفسه مرفهانش برد.

ابرها به تدریج پراکنده میگردد. باد آهسته آهسته آرام میگردد. به بر بالایی قله ها میمانند. بود. سبزه و طلفی وجود نداشت. موشهای آبیست به قدری ضعیف شده بودند که به آنها نمیشد نگاه کرد. دیر باز بود بیماری وضعف آنها را از اینا مانتا. اگر هم نی مردند، دیگر نه پیشی میداشتند و نه گوشتی.

بره های بی مادر کنی را نداشتند که شمس بدهند. موشها نمیکشند که بره های بیگانه به آنها نزدیک شوند. شاخ و لگد میزدند. گاه گاهی بره های سرگردان و گرسنه و تشنه نبردست

یا ها گویم مانند. با به دنبال مایندیدند. با چشمها و نگاه های تضرع آمیزی سرخ گشده شان را میگوشتند. دوستم چیزی نمیکشت یا میگوشت ولی من نی شنیدم. با قادر به درک آن نبودم. وقتی کسی بیشتر رفتیم همه نزدیک قفس مرقان رسیدیم. شویس - صبری را دیدم. مرقان دم کشیده بی یکدیگر میبندیدند. سراسیمه، هراسان و قدتقد کتان خود راه به دور دیواره، سیمها و چوبهای قفس میگوشتند. هر مرضی تلاش برای نجات جانش داشت. فرصت دانه خوردن، تخم گذاشتن و از آن دادن نبود. بسیاری لبوانه وار و صیبهان به زخم یکدیگر چشم دوخته بودند و ندانم در پی طعمه و شکار بودند. نولهها و سر و صورت شان خونین بود. از پشت برهنه و زخمی چند سرخ قطره قطره خون بر زمین فرو میچکید. اینی، از قفس رخت برهنه بود. راه گزینی هم وجود نداشت. در هر گوشه چند تنی بی حال بی رقی منتظر بودند. گاه گاهی پرها و بال ها لروش میبندیدند. داشتند. پاهای کشیده میبندند و سر انجام بی سر و صدا همه چیز خا خسته میبندند و در پشت زخمی و - دیده و همان خون دله شده بر کرمهای نهادی میلهیدند.

دوستم نگاه مضطربش راه به هم گشاند. با لمن اندیشناکی گفتم: - می بینی گوشت یکدیگر را میخورند؟ این کار شکن بد دارد.

هنوز مکن العمل واضحی نشان نداده بودم که دوستم مهابه کتان در میان قفسه مرقان خود را انگند و در حالی که مرا به کمک میطلبید، گفتم: - چرا ایستاده ای؟ نگذار گوشت یکدیگر را میخورند. نشانه بدبختی و فلاکت است.

هر دو دست به کار شدیم. با دشواری مرقان را از هم جدا ساختیم. دوستم رنگ و رویش بسیار بد و چهره اش بیبده رنگ میبند. انگار شرفم داشت. بهرخت و اقبال خود لعنت و نفرین میفرستاد. به زمین و زبان نش و نشانی میداد. دلش میخواست با جویب و لگد به جان مرقان ساده بیفتد. من هم حال چندانی نداشت. دامن را لگه های خونین فرا گرفته بود. هر قدر میکشیدم از من نیروی و دامنه آن وسع و صبر میبندید.

در حالتی خوابگونه میبندم که تئاتر ما به شکل قفس بزرگی درآمده است. همه جا پر از مرقان کوچک و بزرگ است. تعدادی با پرها صبح شده و لرزان به هر سو میگردند و بیخواب اند. چند تنی به جان هم میگردند. سر و صورت شان خونین است. من و کارگردان هم مرقان میبندیم. مرقانی که یکدیگر را با آرزو خشم تمام میبندیم. لیا میبندیم. پیر مرد کار قفس ایستاده و چهره رقت انگیزی میبند.

- این کار شکن بد دارد...
فم گنگی در درونم زناه کشید و آهسته آهسته جایش را مرق سرد و سوزانی گرفت. آنچه در قفسه مرقان دیده بودم، پرده سباهی از شرم و خجلت جلو چشمم میبندید. از انگار قلمم دلم بهم میخورد. میکشیدم آنها را از خود برانم. آهسته آهسته بخهای دلم آب میشد. به نظرم می آمد که تا این موقع خود را نشناخته بودم. به جای دنیای روشن و صقیقی تا یکی شب در ز هنر حکمفرمای داشتم.

است. کابوس که با چنگال تویی و توش گم را - میفرشد. به تدریج ست و ناتوان میگش و سر زه آرایش را میچشم که از چند سال پیش به این سو میبند اما نماندم.

ندانستم چطور با دوستم خدا حافظی کردم. ناگهان حسن کردم که چالاکتر و میبند شده ام. حسن میکردم که از چند های زنده کی رسه ام.

دیواره راه شهر را در پیش گرفتم. وقتی به دیواره تئاتر اولی پا گذاشتم. در نزدیکی دیوارها گردان با من قابل شد. او هم حال چندانی نداشت. شکسته و زخمی به نظر میرسید. لحظات اولی پاکندی و تلخی گذشت. هر چه میکشیدم چیزی در درون ما مانع میشد.

با حتر میبندیم. یا کسی بود که درخواست ما به هم میگردیم. کارگردان هنوز سو ظن داشت و با بدگمانی و تردید مرا میگوشت. کم کم دیوار کتبه در برداشت. با چشمهای سر زش بارش را این که گناهان پیش نا پذیر ای زهر دوی ماسر زده باشد. دیگر را میگوشتیم. ناگهان دیدم که گوته های نور فرشته او کم شکست. هر دو نفس راحتی کشیدم و دست - دیگر را نشردیم. شانه های ما سبک گشت ولی هنوز بازگرای از اندوه را بر دوش میبندیم.

مرد نمی شناسد...

بقیه از صفحه (۱۸)

همشهری دست به جیب برد. تمام جیبها را دید. متوجه شد که تمام کارتها، اسناد، حتی یکس جیبی اش را در دوشی سر به بی فراموش کرده. قیافه اش رنگ های مختلف و حالات مختلف به خود گرفت. با صدای ملایم، لازم بود که اعتراف کند. ترانیه با اشاره رؤس تشرفاتی، گفتم: - بس لطفاً، به اداره ما برن. ایا تمجب بیشتر گفتم: - توحی نداری؟ تو میدانی که به کی است. در میان تو خواهیم دانست، بغیر این حرکت کنی.

- صبر کن، به سلاوی پانا پوتوف است. در دفتر پولیس باز بگوین.

- خواهش میکنم. این ترانیه، دیگر نمیتواند حرف مرا تایید کن. رویش راه طرف مردی که در آن شان جمع شده بودند. کرد و ادامه داد: - بر سر این اگر با او بران.

- ترانیه در دفتر گرفت. خدا میداند که کی است. هر کسی خود به یک کسی معرفی میکند. ولی باز هم مردم جمع شده را بر رسید.

- کسی از شما را میبند؟ هیچ جواب شنیده نشد.

هیچکس جواب نداد. همه چپ بودند و بی تفاوت نگاه میکردند. حتی میخواستند که پشت کار خود بروند.

آدم با دریش فولادی خود را واقعا خجالت زده بانت.

- کی گفتم که مره نمی شناسه؟ به سلاوی پانا پوتوف بیف استم و کجکل انتخابی شما، همه شما بر منه رای دادین. چطور میبند نمی شناسین.



ورزش

اختصاصی فوتبال

نخستین مسابقات جام جهانی فوتبال

— نخستین بار مسابقات جام جهانی فوتبال در سال ۱۹۳۰ در یوروگوان برگزار شد.
 — ((پلی)) یگانه فوتبالست است که سه بار مقام قهرمانی جهان رسیده است.
 — کارناجال دروازه بان تیم فوتبال مکزیکو در (۵) جام جهانی اشتراک نموده است.
 — پله ، سیلر آزالمان ، وولاد سلانو زمودا از پولند هر کدام اند چار جام جهانی اشتراک نموده اند

بزرگترین مسابقات

— بزرگترین مسابقات جام جهانی — هنگری ۸ — آلمان فدرال ۳ در جام جهانی ۱۹۵۴
 — هنگری ۱۰ — السلوان دور (۱) در جام جهانی ۱۹۸۲



— ۹۰۰ مین گول توسط یازالک از آرژانتین در سال ۱۹۲۴
 — ۱۰۰۰ مین گول توسط رابسی انسن برینگ از هلند در سال ۱۹۲۸
 — ۱۱۰۰ مین گول توسط باله — چه از شوروی در سال ۱۹۸۲
 — ۱۲۰۰ مین گول توسط پاپین از فرانسه در سال ۱۹۸۶

جام جهانی فوتبال و گفنه های از این جا و آن جا

۱۳۰۰ مین گول — بهترین و زیباترین گول جام جهانی ۱۹۸۶ توسط ((مانهل — نگره)) فوتبالست مکزیکوی در — سابقه 'مکزیکو — بلغاریا — سار — ضربه' قوی پای چپ به شمر رسید.
 — بابه شمر رسانیدن گول چارین خوش در سابقه هسپانیه ، دتعار در ۱۹۸۶ بوتراگینو مهاجم تیم فوتبال هسپانیا نام خوش را ثبت تاریخ نمود . زیوا گول وی ۱۳۰۰ — مین گول جام جهانی به شمار میرود.
 — ۱۰۰ مین گول — توسط چانسن از سویدن در سال ۱۹۳۴

— ۲۰۰ مین گول توسط واترمرون از سویدن در سال ۱۹۳۸
 — ۳۰۰ مین گول توسط شیکو از برازیل در سال ۱۹۵۰
 — ۴۰۰ مین گول توسط لیفتراز ترکیه در سال ۱۹۵۴
 — ۵۰۰ مین گول توسط ران از — آلمان فدرال در سال ۱۹۵۴
 — ۶۰۰ مین گول توسط پر — کوچ از یوگوسلاوا در سال ۱۹۶۲
 — ۷۰۰ مین گول توسط بامسی چارلتون از انگلستان در سال ۱۹۶۶
 — ۸۰۰ مین گول توسط جرزینهو از برازیل در سال ۱۹۷۰



یگانه بازیکن خورده سالترین و مسین ترین تماشاگر جام جهانی

— جف هرست از تیم ملی فوتبال انگلستان تنها بازیکن در طول تاریخ جام جهانی است که در سابقه 'فینل جام سه گول رابه شمر رسانیده است.'
 — خورده سال ترین تماشاگر جام جهانی ۱۹۸۶ مکزیکویک طفل ۱۲ روزه مکزیکوئی بود که مادرش او را در سابقه 'مکزیکو — بلغاریا با خود آورده بود'.
 — مسن ترین تماشاگر جام جهانی ۱۹۸۶ مکزیکو پهر مرد ۹۸ ساله مکزیکو بود که برای تماشای سابقه مکزیکو — آلمان فدرال — آمده بود.

یگانه کشور

— برازیل یگانه کشوریست که در ۱۲ جام جهانی اشتراک نموده است.



صاحبه : حسينا

راه طولانی که یک ورزشکار می پیماید

همایون یوسف کارگریکی از -
چهره های شناخته شده تیم
فوتبال و عضو تیم منتخب کشور
پرسش های باخبرنگار سپاهون چنین
پاسخ ها ارائه کرد :

س - در کدام سال به ورزش
خواهتان یعنی فوتبال
رو آوردید ؟
ج - از او آن کودکی علاقمند ورزش
بودم . بخصوص به ورزش
فوتبال و سکی سخت دلبنسند
داشتم ، همان بود که در دوره
مکتب عضویت تیم لیسه خود
را کسب نموده و از آن طریق
در مسابقات جوانان و نوجوانان
شرکت می یافتم و
زمانیکه عضو تیم لیسه حبیبه
بودم ، همه ساله تیم مادر -
میان لیسه ها ، قهرمان فوتبال
بود .

س - مشق اصلی تان درین راه کی
بود ؟
ج - مشق اصلی ام خانواده ام -
بوده ، زیرا اقربا
اکثریت اعضای فایبل ما ورزش
کار بوده و چهره های -
شناخته شده ورزشی اند
و از طریق کلب اتفاق که یکی
از جمله کلب های آزاد ورزش
در کشور است و به همکاری
اعضای فایبل ایجاد گردیده
بود که در آن کلب رشته های
فوتبال ، والیبال و سکی فعالیت
مینمود و بهترین استعداد
های ورزشی از همین کلب به
جامعه تقدیم و اکثریت آنها

اعضای تیم منتخب نیز بوده اند
شرایط مساعد ، امکانات بهتر
وسایل و تریبون ورزشی نیز
میتواند باعث تشویق ورزشکار
گردد چنانچه تشویق تهر
ورزیده کلب ما محمدریفیق
محمودی در پرورش استعداد
های ورزشی نقش اساسی داشته
که افتخارات انزونی از باعث
تلاش های نامبرده تهیه کلب
گردیده است .

س - گذشته از ورزش فوتبال چی
در وقت های دیگری دارید ؟
ج - شغل آزاد دارم .
س - از کدام سال عضویت تیم منتخب
ملی را کلبی نموده اید ؟
ج - در سال ۱۳۵۶ عضو تیم
جوانان و در سال ۱۳۵۷ عضویت
تیم ملی فوتبال کشور را کسب -
نمودم که تا اکنون عضویت آنرا
دارم .
س - بجز عضویت تیم ملی به
شکل آزاد ، در کدام تیم هابازی
نموده اید ؟

ج - عضو تیم فوتبال کلب
اتفاق نیز بودم ، زمانیکه
محل پوهنتون کابل شدم مدت
چارسال کپتان تیم فوتبال -
پوهنتون کابل بودم ، که درین
دوره خاطرات بسیار خوش و دل -
چسبی دارم و همچنان درین -
مدت تیم پوهنتون کابل ، همه
ساله در سکو قهرمانی قرار
میگرفت و از طرف مقامات
پوهنتون کابل تحایف ، مدال
ها و هدیه نامه های زیادی نیز
برایم اعطا گردیده است ، و
در سال ۱۳۶۱ بحث بهترین
محل ورزشکار از طرف ریاست
پوهنتون کابل شناخته شدم . بعد
از فراغت از پوهنتون ، به خدمت
سربازی رفتم ، مدت چارسال راه
حجت سرباز در کلب سپورتی ارد و
سپورتی نمودم . در تیم ارد و واقعا
نظم و دیسپلین ورزشی خاصی وجود
داشته و باعث پیشرفت های
شایان ورزشی میگردد .
س - چند بار بخارج از کشور

سفر نموده اید ؟
ج - بیشتر از ۱۵ بار به جمهوری
های مختلف اتحاد شوروی ، دو
بار در مسابقات آسیایی ، به بنگله
دیش ، یک بار به مسابقات آسیایی
منعقد شده چین ، یک مرتبه به
کویت و همچنان نظر به قرارداد -
های کلتوری که بین افغانستان
و دیگر کشورهای خارجی عقد گردیده
است جهت مسابقات دوستانه
به کشورهای آلمان دموکراتیک
چکسلواکیا و هند سفر نموده ام که
درین مسابقات نتایج و تجارب خوبی
کسب کرده ام .
س - از این سفرهای رهتوشه هایی
به کشور خود آورده اید ؟
ج - مسابقات آسیایی که در سال
۱۳۵۷ در بنگله دیش بین ۱۷ کشور
آسیایی صورت گرفت ، تیم فوتبال
افغانستان مقام چارم را حاصل
و بدور نهایی این مسابقات راه -
یافت .
در مسابقاتی که در سال ۱۳۶۳
در چین دایر گردید ، در مقابل
بثیه در صفحه (۸۳)

کند بیایند صد ستالینی برآید نماید و تمام آنچه را که در آن زمان اتفاق افتاده بود انشا نماید که بر سر میدانست که اکثریت نمایندگان در برابر هرگونه انشاهی تکیان در هند و مخالفت میوزینند در آن ران کین شخصیت پرستی! هر چند به عقیده من خروشچیف بیگانه کسی بود که از عهده اینکار میتوانست برآید ولی با کم جزایت و احساس و در رسا موارد بود در نظر داشت موقوف موضوع (بیباکی خروشچیف تا سرحد دل به در رسا زدن من انجامید جزو بود روزگار ریاست سرگداشته و باز بجای که تحمل کرده بود، بالاخره تصمیم گرفت تا همجواریت را برآورد. علاوه بر آن، او با خاطری کارایی لورینتی برآید، رئیس کمیسیونی سربرا به خاطر گذشته بود. اینکه در قضا چه واقع شد، خروشچیف خود شرداقل سه بار به زبان خود جریان موضوع را قلم کرد و بهمنزاهمه، هر باری که جریان را توضیح میداد، کلمه به کلمه آنرا تکرار میکرد.

او اظهار داشت که اعضای رهبری کمیته مرکزی به مجسرد شنیدن خبر مرگ ستالین از زبان آمرجانفین (بانی گارد ها) فوراً خود را به افتخار ستالین در کویت میروسانند و همه اعضا در جوار جسد ستالین ایستادند و اظهار نظری میکنند که مانند استالین ندند در واقع خود بودند. بعد در ونری به ترن محل افساز کردند، نخست مالدینوف و بریا بعد مولوتوف و گابا نوویچ میگویند که با خروشچیف مانده بود. گفت: (بریا به مسکو رفت تا قدرت بدست بگیرد) خروشچیف پاسخ داد: (تا زمانی که این زدن در اطراف ماست، هیچکدام ما روی آرمین نخواهیم دید) (با تحلیل همه جانبه وضع و خروشچیف تصمیم گرفت اعضای هیئت رئیسه کمیته مرکزی را به صورت فردی ملاقات کند و آنها را از صورت برکنار کرد و آنها را از خطرناکترین فرد اینها مالدینوف بود. او به عنوان دوست بریا شناخته شده بود. ولی وقتیکه جریان وضع به احوالی شد، بریا بط شخصی را کنار گذاشت و به خصوص هنگامیکه از زبان خروشچیف شنید که بریا روی لابی قطعاً نظامی را تقویت نموده است. من به مسکو حرکت ندادم است. در آن زمان، مالدینوف سمت ریاست شورای وزیران اتحاد شوروی را داشت و جانشین رسمی ستالین در حزب بود. این مالدینوف نبود که جلسات هیئت رئیسه کمیته مرکزی را رهبری میکرد. خلاصه او داشت چیزی را از دست بدهد. هنگامیکه صحبت با خروشچیف خلاصه نه یافت به وقت (پلی، مالدینوف همینطور است. نمیتوان از آن انکار کرد ولی صرف کارها باید طوری

خروشچیف

سازمان داده شود که حداقل مشکلات را در بر داشته باشد. (تشنوق و جلب رهایت کلیمنت زوریلوف (میزرید از اینکوموفی نخواهند شد) و لازار گابا نوویچ (اکثریت به طرف کیست کسی طرفدار کی است؟ آیا بریا طرفدار کی ندارد؟) وقت خروشچیف در رمورد اینکه نقش خود را در تاریخ کشور خود درک میکرد. موفقه رسیدند در رنپ ۲۶ مارچ ۱۹۵۵ در سفر به لندن. خروشچیف جریان آنرا بخوبی به خاطر داشت و آنرا اینطور تشریح میکرد: (ما همه نستیم ولی بریا خصوصاً داشت. مکرر کم به موضوع بی برده و این کار به قیمت سرما تمام خواهد شد. اینکه فردا چه واقع خواهد شد؟ هیچکس نمیدانند. بالاخره مسکو که بریا پیدا شد و یکمرد سنی با خود حمل میکرد. فوراً درک کرد که محتویات بکس باید از چه قرار باشد برای مقابله با چنین وضعی من نیز اندک چیزی با خود آمادم. داشت (درین موقع خروشچیف به جیب راست جاکت دست برد. بریا نشست و خود نیز روی کرسی جا بجا کرد و بعد پرسید: خوب سر اجند! امروز چه قرار است؟ علت این جلسه عاجل چیست؟ به پای مالدینوف زدم و او همیشه گفتن (جلسه را افتتاح کن و بعد بگذر ازین حرف بزنم) ولی مالدینوف رنگش زرد و زانهاش را سخن گفتن با زمانه. در همین موقع خروشچیف گفت: در آنجا صورت یک موضوع است و آنرا ربط میگیرد به فعالیت ضد حزبی و ضد وحدت اجنت امپریالیزم بریا. پیشنهاد میگرد که وی از هیئت رئیسه و کمیته مرکزی برکنار شود. عضویت حزب اخراج و به دادگاه نظامی کشانیده شود. کی با این نظر موافق است؟ من نخستین کسی بودم که دست را به عنوان رای مثبت بلند کردم. بقیه به نیال من عمل کردند. بریا رنگش سرخ شده و بسوی بکس سنی اخترف ولسی من آنرا از او یاد کردم: شوخی میکنی. اینکارها را بگذر از کنار! بعد که را نشان داد. افسران گارنیزون نظامی مسکو با جلسه داخل اتاق آمدند. فرمان دادم: این خاین دست را بگیرد و بمحل لازم برآید. بریا نیز باین من من کان چیزی میگفت. این بود سرنوشت قهرمانی که در پیگرد آنرا دستگیرند و برایش مسلسل قرار

میداد. (بقیه اثر را خود شما میدانید. این بود جریان واقعی که ما چگونه این لکه خروشچیف را از خود نستیم. بخاطر عدم وقوع عید به منابه در آینه آجود در تروان دارم باید انجام دهم) فرصتی دست داد تا از خود خروشچیف در رمورد اینکه نقش خود را در تاریخ کشور خود درک میکرد. موفقه رسیدند در رنپ ۲۶ مارچ ۱۹۵۵ در سفر به لندن. خروشچیف جریان آنرا بخوبی به خاطر داشت و آنرا اینطور تشریح میکرد: (ما همه نستیم ولی بریا خصوصاً داشت. مکرر کم به موضوع بی برده و این کار به قیمت سرما تمام خواهد شد. اینکه فردا چه واقع خواهد شد؟ هیچکس نمیدانند. بالاخره مسکو که بریا پیدا شد و یکمرد سنی با خود حمل میکرد. فوراً درک کرد که محتویات بکس باید از چه قرار باشد برای مقابله با چنین وضعی من نیز اندک چیزی با خود آمادم. داشت (درین موقع خروشچیف به جیب راست جاکت دست برد. بریا نشست و خود نیز روی کرسی جا بجا کرد و بعد پرسید: خوب سر اجند! امروز چه قرار است؟ علت این جلسه عاجل چیست؟ به پای مالدینوف زدم و او همیشه گفتن (جلسه را افتتاح کن و بعد بگذر ازین حرف بزنم) ولی مالدینوف رنگش زرد و زانهاش را سخن گفتن با زمانه. در همین موقع خروشچیف گفت: در آنجا صورت یک موضوع است و آنرا ربط میگیرد به فعالیت ضد حزبی و ضد وحدت اجنت امپریالیزم بریا. پیشنهاد میگرد که وی از هیئت رئیسه و کمیته مرکزی برکنار شود. عضویت حزب اخراج و به دادگاه نظامی کشانیده شود. کی با این نظر موافق است؟ من نخستین کسی بودم که دست را به عنوان رای مثبت بلند کردم. بقیه به نیال من عمل کردند. بریا رنگش سرخ شده و بسوی بکس سنی اخترف ولسی من آنرا از او یاد کردم: شوخی میکنی. اینکارها را بگذر از کنار! بعد که را نشان داد. افسران گارنیزون نظامی مسکو با جلسه داخل اتاق آمدند. فرمان دادم: این خاین دست را بگیرد و بمحل لازم برآید. بریا نیز باین من من کان چیزی میگفت. این بود سرنوشت قهرمانی که در پیگرد آنرا دستگیرند و برایش مسلسل قرار

مستولیت مردی خودش لعن شد و مرتکب اشتباه شد. عد زید از اعضای حزب دربار و نقش که خود خروشچیف در آن داشت و تمسک کاد رها در ارگان های حزبی او کرایین و سکو باری کرده بود. اطلاع داشتند. با در نظر داشت اینکه خروشچیف در اظهار حقایق در رمورد خود ش تا کام ماند. قادر نبود حقایق را در باره د پگران نیز بیان کند. یکی از نتیجه گیری های عملی که از تحلیل اشتباهات گذشته مستقیماً بدست آمد، ضرورت تغییر کاد رهای رهبری بود. این مسئله هنگامیکه کار روی طرح بود. گرام جدید حزب در جریان بود. مناقشه خیلی بزرگی برپا کرد. همه آنها را خوب به خاطر دارم زیرا به عنوان کارمند کمیته مرکزی خودم در جریان امور خیل بودم. در مقوله تغییر تریبید پول کاد رها با آنکه مستقیماً از خود منشی عمو میگویند، تعد پلاسی وارد گردید. خروشچیف از خود داشت تا یک سلسله تضمینات معینی را بنظر جلویی از تمرکز قدرت در دست این بریسه هنوز هم سایه افکند. این بریسه با تاقاضی هم رو برینشید و انباشت مؤثر نبود. در راه تجدید وضع رزاع، پروگرام رسمی رویدست بود و بخاطرس نامین و تشویق استقلال اقتصادی محلی (سوفناخوزی) یا شوراهای اقتصادی منطوقی بیان آمد. تندید بریسه ساختمان خانه های رهای، تجهیز دیاره منایع، اجرای حقوق تعلقه برای دهانین افزایش مزد کارگران کم مزد، تغییر در رنیمب های روابط با غرب از جمله کارهای شامل بریسه نوسازی بود. بالاخره نوسازی قوانین عده کشور ترمیم، پروگرام جدید حزب رویدست گرفته شد. همه اینها با همکاری ها و اساسات رهبری های را که در عمل پیاده میشد تشکیل میداد و در مورد پولیندی میگرد. تازه تر است اینگونه تحولات و نوسازی ها افساز می یافت. خروشچیف به جنبه های اید پولویکی مسائل اهمیت بزرگی قایل بود و آنرا برای انشا کامل کش شخصیت پرستی و کشف همه حقایق مربوط به حرام زرم دارای قدرت فردی و نامحدود مطلقاً لازم می پنداشت. درینجا که این واقعیت نمی از استان یا صرف قسمتی از حقایق را تشکیل میداد از همان آغاز خروشچیف روی مسئله

توقعات بزرگ

۱۹۵۲ به تعقیب جلسه عمومی کمیته مرکزی بر مطالب فوق صحنه میگردد. در جلسه (طرفداران سابق) ستالین (شامل مالدینوف، مولوتوف، گابا نوویچ و بولگانین) از برینسپال کسرت (به اساسا کسرت) استفاده کردند و سعی رویدند تا خروشچیف را برکنار نمایند. در نتیجه راهی گویی در هیئت رئیسه کمیته مرکزی که - ۱ - ش فیصله بعمل آمد تا خروشچیف از پست منشی عمومی برکنار شود. هر چند برکناری خروشچیف از پست منشی عمو می در ارتلاشهای ستالین از خروشچیف که از آن احصائیه های مشخصی که به سیاستدارم، محفل قرار داده شد ولی نقش عمده را در زمین مسواری وزیران اتحاد شوروی پیشنهاد کرد. به بود. نام عمل ساخته شد. این گزارش که به وسیله زاسیاد کرد رها و در یک گروپ معین تهیه شد، بود نزد ستان بلند بود. قیمت خرید در لنی، تخفیف سریع در مالیات و ایجاد تکالوزی جدید در انام گرفته آبادانی زمین های با بریل الرزم کمبودی ها و اشتباهات، نقضی معنی را در تعیین تهیه مواد خود را کی برای مردم ایفا کرد. خروشچیف سعی کرد بهترین روشها و تجارب کشورهای خارجی را در امر زمامت به منظور آغاز انقلاب آزادی بکاربرد. نام خروشچیف با پیشرفت های بزرگ در عرصه سیاسی و تکنولوژی شوروی ارتباط دارد. با پیشرفت های که اساس نیل به مساوات سترا تویک را تا سرحد امکان بنیان گذاری کرد. وجه کسی ملاقات نشناخت امیز او را با بری گابا رین که کار اتحاد شوروی را در بر میسر تحقیقات تمامی جشن میگرد. فراموش خواهد کرد؟ همینستین مسالمت امیز که در پستین کسرت حزبی - ک - ا - ش اعلام گردید (بعد از بحران کیو) اساس خیلی مستحکم را برای توافقات و مصالحه با غرب تشکیل داد. در سالهای (نسنزل) خروشچیف میتوانست نشانه ها و ریشه های موافقتنامه نهایی هلستنگ را جستجو کنیم. این موافقتنامه به درس هارتما ریب جنگ جهانی دوم تقویت بیشتری بخشید و روابط جدید بین اللنی و راز قبیل همکار اقتصادی، تبادل اطلاعات و مقوله هارتما س های فزاینده انسانی اعلام داشت. تحت رهبری خروشچیف، حزب

به صورت کل نسبت به موضوع نظر منی داشت، تمام تلاشهای ده سال گذشته را منبجوا نمود ساخت و آنرا در کرد. اکنون که ما با گذشت ربع قرن و سابع آن زمان را میبینیم، ضعف خروشچیف به قدرت و نقساط گسین خدمتی را که خروشچیف انجام داد تخریب و تصحیف کینش او درین زمینه علی الرمز تلاشهای بعدی طرفداران ستالین به خاطر نشانند. در باره ستان کده ازین بجای سابق خود ش یعنی احیای کینش شخصیت پرستی، مؤثر بود. همینکه سخن رفت، شخصیت امیق میزند، کارش بی ثمر نیست. تصمص شجاعانه به منظور احاده حیثیت تعداد زیا. دی از کمونستان مردم غیر حزبی که در زمان کینش شخصیت پرستی محکوم به تجرد و اعدام گردیده بودند، فضای ملو از دست گرفتند. افتخار را در زنده نگه داشتن وی و ایجاد افتخار از وی در زمین آگاساختن مجدد آنرا حیاء کرد. ضربه قوی با آنکه در برخی موارد همبوسه شود، نینبیک سترالینم افراطی نیست. بهر گزاتیم خود بینی و تکبر کار مندان رسمی وارد آمد. عصر خروشچیف شاهد آغاز تحولی است. در عرصه زمامت بود. از جمله میتوان بلند بودن قیمت خرید در لنی، تخفیف سریع در مالیات و ایجاد تکالوزی جدید در انام گرفته آبادانی زمین های با بریل الرزم کمبودی ها و اشتباهات، نقضی معنی را در تعیین تهیه مواد خود را کی برای مردم ایفا کرد. خروشچیف سعی کرد بهترین روشها و تجارب کشورهای خارجی را در امر زمامت به منظور آغاز انقلاب آزادی بکاربرد. نام خروشچیف با پیشرفت های بزرگ در عرصه سیاسی و تکنولوژی شوروی ارتباط دارد. با پیشرفت های که اساس نیل به مساوات سترا تویک را تا سرحد امکان بنیان گذاری کرد. وجه کسی ملاقات نشناخت امیز او را با بری گابا رین که کار اتحاد شوروی را در بر میسر تحقیقات تمامی جشن میگرد. فراموش خواهد کرد؟ همینستین مسالمت امیز که در پستین کسرت حزبی - ک - ا - ش اعلام گردید (بعد از بحران کیو) اساس خیلی مستحکم را برای توافقات و مصالحه با غرب تشکیل داد. در سالهای (نسنزل) خروشچیف میتوانست نشانه ها و ریشه های موافقتنامه نهایی هلستنگ را جستجو کنیم. این موافقتنامه به درس هارتما ریب جنگ جهانی دوم تقویت بیشتری بخشید و روابط جدید بین اللنی و راز قبیل همکار اقتصادی، تبادل اطلاعات و مقوله هارتما س های فزاینده انسانی اعلام داشت. تحت رهبری خروشچیف، حزب

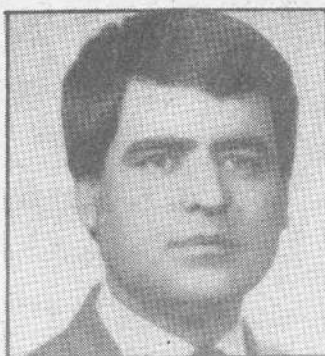
به منظور حل برابری های زیاد اجتماعی دست به کار شد. سطح زنده نگه داشتن عد رجا، روه افزایش نهاد. با وجود اینکه تلاشهای رهبری ها چه اجتماعی و چا اقتصادی طوریکه لازم بود جا به عمل نویشد. چرا این معتمد که یکی از اشتباهات در زمینه این بود که خروشچیف در راه عملی ساختن رژیم های اشتباه انکار، بر روخا دار معنوی حتی بهر گزاتیم کار تک را مرتکب شد. خروشچیف در راه تطبیق رژیم ها اشتباهات در این یا آن ارگان را تا آخرین قدمه آن محدود میساخت و البته ارگان مربوطه همواره طوری عمل میکرد تا بهر وسیله قوی باشد خود خرا از نظارت و کسرت و محافظ نگه دارد. واقعیت این بود که مردم خاموش نگه داشته شده بودند. در سرتوا ازینای های امروزی بوضاحت میتوانیم مشاهده کنیم که در سالهای (۶۰) در زمینه آگاساختن مردم از برابری های واقعی و اقدامات لازمه به منظور حل آنها تاجه اندازه کارگرتی سازمان داده شده بود. مردم به این واقعیت آگاه نبودند که هیچگونه تلاشی در جهت فراخوانی تود های وسیع مردم در راه مبارزه به خاطر تطبیق رژیم ها به خرج داده نشده بود. آخرین درصه این به خود خروشچیف ارتباط میگردد. اینسان شجاع و برانزوی که طبیعتاً خیز و هوش تیز سیاسی داشت، در مقابل طرح شخصیت خود ش معنی را در تعیین تهیه مواد خود را کی برای مردم ایفا کرد. خروشچیف سعی کرد بهترین روشها و تجارب کشورهای خارجی را در امر زمامت به منظور آغاز انقلاب آزادی بکاربرد. نام خروشچیف با پیشرفت های بزرگ در عرصه سیاسی و تکنولوژی شوروی ارتباط دارد. با پیشرفت های که اساس نیل به مساوات سترا تویک را تا سرحد امکان بنیان گذاری کرد. وجه کسی ملاقات نشناخت امیز او را با بری گابا رین که کار اتحاد شوروی را در بر میسر تحقیقات تمامی جشن میگرد. فراموش خواهد کرد؟ همینستین مسالمت امیز که در پستین کسرت حزبی - ک - ا - ش اعلام گردید (بعد از بحران کیو) اساس خیلی مستحکم را برای توافقات و مصالحه با غرب تشکیل داد. در سالهای (نسنزل) خروشچیف میتوانست نشانه ها و ریشه های موافقتنامه نهایی هلستنگ را جستجو کنیم. این موافقتنامه به درس هارتما ریب جنگ جهانی دوم تقویت بیشتری بخشید و روابط جدید بین اللنی و راز قبیل همکار اقتصادی، تبادل اطلاعات و مقوله هارتما س های فزاینده انسانی اعلام داشت. تحت رهبری خروشچیف، حزب

راه طولانی که... ج - به خاطر بهتر شدن ورزش باید نکات ذیل را در نظر گرفت: بودجه کافی برای هیات ورزش داده شود، نوا بودجه فعلی تکافی همه احتیاجات ورزشکاران را نمی نماید. ثروت تمام فوتبال چین به شکت مواجه گردیدیم. هاتم هانگنگ که از جمله بهترین تیم های آسیای جنوبی محسوب میگردد، در مقابل هندوستان و چین در مسابقات کورسها شکست خورد. دادم نتایج آن تفاوت بخش بود. ج - فوتبال در سطح جهانی همه حثیک ورزش جالب شناخته شد و فاهندان فراوان دارد و بهت کورما توجه لازم به آن میدل. نگردیده، نوا عنینات و مسابقات غیر منظم بوده، پراکنده گی های نهادی در سطح فوتبال دیده میشود و نظم و دیسپلین ورزشی در آن دیده نمیشود. در اسامین فوتبال رجه سقوط بوده، صرف گاهگاهی سبیلند میکند به مسکو اقدام شد. بمدار، سبیل شدن معاینات و دیسپلیناتی صورت گرفت. بدت ۴ ماه در مسکو بودم و بعد از یک مدت کوتاه استراحت دوباره به تعینات و دیسپلینات مل فوتبال پی هابوده است. ج - فوتبال یک ورزش اجتماعی بوده و انتخاب آن مربوط به تمام قشرین است. مگر با آنهم، قدریناها، تعایف و مسائل های از طرف مقامات تعصب شده ام و همینان بهترین با نکان حال نیز انتخاب شده ام و در سال ۱۳۱۶ لقب ماستر سبیلور افغانستان را تصویب شده ام.

چنین پاسخ داد: ((از آنجا که)) ((میل)) نسبت به ((شبان)) بیشتر قیافه کشمیری دارد، باین نسبت او را ستر تلقی میسود. همچنین یک نفس هادی کوچک مظهر علی گت که ((دیسپلین)) دارد، او یک سال را برای تقویت لسان اردو تخصیص داده است. من قبلاً به حیت دایر کسرت با کارکنان آم ولی خور کسرت تصور میگردید ایرکتا (دیسپلین) کاه آن تراز ایرکتا (ریکا) است. مظهر علی در برابری سبیل ((آپاسیت)) ((میل کیه یا)) شیان لغظی برای اجرای نقشش به شیان مناسب تر نیست؟

حالا که پرسیدید پس بخوانید!

فوت زلی باغ میدهد .



آرزوی پیرزاد ازکاره ۳ و ۲ و ۱ پیرزاد :

س - چرا ظفر شامل مل درین اواخر در تلویزیون آهنگ جدید نمی خواند آیا از هنرموسیقی دست کشیده است ؟
ج - خویش میگوید آداه میهدم .
س - آیا تینوس نامزد شده است باکی ؟
ج - با نامزدش .

ماهیه صفت متعلم لیسه ملالی :

س - آیا درست است که ظفر شامل تاجو رنگ موسیقی میباشد ؟
ج - به صاحبه * ظفر قی اقل مراجعه کنید .

خاطره همایون پیرزاد از خیرخانه مینه :

س - چرا بعضی از هنرمندان با هنگام لیسنگ آهنگ های شان در پیش گفته نیاز گل ها را پیرس می سازند، علت را واضح سازند .
ج - چون وارخطا میشوند .
س - شهروان هنرمند سابقه دار کجاست - زنده است یا اینکه خدانا خواسته ...
ج - شکر زنده است ، حالا پیشه تیکه داری را اختیار نموده است .

س - وهاب شادان چرا در تلویزیون ظاهر نمیشود .
ج - میگویند جائیکه سنگ است در پای لنگ است .
روی یخک موازنه خود را از دست داد ، با تاسف یک پایش شکست و حالا با دو گوش و دو چشم رادیو را می شنود و تلویزیون را نمی بیند .

فهرده نیازی و محمد یحیی نیازی :

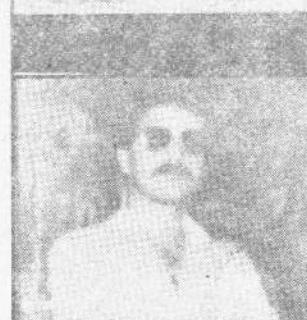
س - آیا آوازخوان عزیز و محترم ساربان صحت خود را باز یافته ؟

ج - با تاسف تا هنوز در بستری منمیشی قرار دارند .

س - میرا از یفتلی متعلم صنف دهم لیسه مهم :

س - چرا درین روزها هیچ کورس از گروه باران در - تلویزیون به نشر نمیرسد .

ج - زیرا درین روزها روزهای برف است



س - چرا در برنامه های تلویزیون تنوع و نوآوری دیده نمیشود ؟

ج - به خاطری که حالا مردم با همین برنامه ها عادت کرده اند و تنوع عادت موجب مرض است .

س - علت ازدواج نکردن محترم عزیزالله هدف هنسر پیشه تیاتر چیست آیا دختر مورد نقوش را پیدا نکرد ؟

ج - پیدا کرد اما وقتیکه آقای هدف را دید جایجا سکنه نموده بیچاره (هدف)

س - اگر امکان داشته باشد با محترم سلام سنگس هنر پیشه سینما صاحبه نماشید .

ج - اینبار که به سانش رفتیم حتما صاحبه ای - ترتیب خواهیم داد .

از طرف آصفه صدیقیار امید متعلم صنف دهم لیسه عایشه درانی :

س - آرزوی منی که هنرمند خوب کشور فرهاد دریا با تلویزیون خدا حافظی گرفت چرا دروازه های تلویزیون و رادیو برای همیشه به روی فرهاد دریا بسته شده .

ج - دروازه رادیو تلویزیون به روی فرهاد بسته نبوده ، نیست و تا حاییکه ما میدانیم مفتی - یگان بار در دهلیزهای تلویزیون قدم میزنند .

س - بایقرا غیر از اینکه گوینده پروگرام آینه است دیگر چه صروفیت دارد ؟

ج - مشعل است .

س - چرا پارچه های تشلی مرزاقلم به تلویزیون ثبت نمیشود ؟

ج - در یکی از صاحبه هایش با سهاون این مساله را کاملا توضیح نموده است .

الله رحمت نبرد محصل سال اول پوهنخی انجنیری - ج - :

س - مجله سهاون یعنی خبرنگار مجله ، سری در - موسسات نظامی نمیشوند .

ج - در شماره گذشته این کار را کرده اند .

س - جراتیعت مجله سهاون در هر شماریکه جدید از چاپ میزاید ، به کیهان میرسد .

ج - گناه ازبازار سپاه است .

وضع مقررات بالقوه بمنظور ملاح اساسی معنادارین :

دیگر هیچگونه قفل وجهه زندانی وجود ندارد ولی فرار نیز ممکن نیست . اولیها خاطر نشان میسازد : ((کستی را در بیدم تا به وسیله آن به آنسو جهیل برسم . جلورفتن ولی بدست خارتندی گیر افتادم . در حضور همه ، مسئولین میگفتند که چگونه میتوانم خود را از این صفت رهائی بخشم ؟ چگونه میتوانم از دوستان خوش بگهزم ؟

بعد یکروز بمن پول دادند تا برای خرید به بازار بروم . در کمردم که مسئولین امور انجا واقعا' دوستان من بودند همین اقتصاد داشتند . از همان لحظه ، تصمیم گرفتم به زنده کی دهماره ام بر گردم .))

مؤثرت برنامه های تربیتی طبیعت که از جمله پنج نفر ، چهار نفر آن طرف سه سال یا بیشتر از آن بعد از ترک محیط ، اعتماد به مواد مخدره را ترک گفتند . معالجه بعنوان جز' موضوع تربیتی شناخته شده است . مسئولین امور خانواده های شان با شاگردان یکجا زنده کی ممنوعند و بعنوان والدین مقتدر و لسی مواظب عمل میکردند . درین فام کارهای نهادی مانند تغذیه حیوانات و زرع نباتات برای انجام وجود داشت . جلسات شورشی در جریان روزهای رسمی مکتب و برنامه های سکی و رقص در تعطیلات اخیر هفته سازمان داده میشد .

بعد از ۱۴ ماه ، شاگردان منظمه رفتن به مکتب ، گرفتن تعلیمات حرفه ای یا اشتغال به وظایف را در شهر نزدیک آنرا از کردند . در حالیکه در محیط خانواده کی کاملاً تحت نظارت به زندگی خود ادامه میدهند . این یک آزمایش واقعی است زیرا سالهای از دست رفتن را باید تلقی کرد . اولیها که اکثراً ۲۷ ساله و - فاغ التحصیل ژوئالیتم است میگهد : ((من تمام عمرم را در گهز و دروغ سپری کرده ام . هرگاه به ترک اعتماد بمواد مخدره مجبور نمیشدم شاید تا هنوزم آنرا ادامه میدادم .))

سهدن با ترکیب اقدامات بجا رفته مواظبت یکی از راه های نو کی کردن موج اعتماد به مواد مخدره را دریافته است . به چار د هارتول ، تنظیم کننده همکار پروژه ((شاخص های مواد مخدره)) در بوئنوتون لندن اظهار صداره : ((جوایع دیگر جهانی ، با اتخاذ همین تدابیر استفاده از تجارت سهدن میتوانند در راه جلوگیری از مواد مخدره کاممهای مؤثری را بردارند .))

ملکه

بقیه از صفحه (۲۱)

ژورنالستان واگذار کرده بودند . در اینجا بود که دختران با بیست اسعداد شانرا در مصاحبه روی موضوعات آزاد تبارز میدادند و در یک موقعیت مشکل نباید تمرکز فکری را از دست میدادند . تنیج یا سابقه ((حسن خوش طبعی)) بمنظور رفع اینهمه فشار زیاد اعلام گردید .

پروگرام نمایشی ((اسرار نهایی)) شامل چندین بخش بود : اشتغالی نخست ، نهائی ۲۰۸۸ اجرای رقص عالی ورزشی با اجرای اکت ملکه نهایی و محمتر از همه اجرای آن بختر از هر کس دیگر ، کار ساده نبود . در همین مرحله بود که ((نهائی رقص)) آرزو مندوبند پرواز نمات شانرا از دست میدادند .

سرانجام ، از روند فاینل سابقه نتیجه خیلی عالی بدست آمد . ملکه مکتب ((ماشاکالینیتا)) که پیراهن ساخت کمیته بود را مودن را برتن داشت بانوار برنده که روی شانه اش جا گرفته بود بر جایگاه ((ملکه نهایی)) قرار گرفت .

تاج اوساخت کمیته چکی ، جابلو- نیکیس بود . سهیل گلها ، موفسات هاباد کارها و تحایف از جائی تضمین کنندگان خارجی سابقه به پاس قدر دانی از نهایی اش و خاطر اشتها تولیدات شان به سوی اوسرا نهر شد .

((ملکه نهایی سکو)) چهره نهیها ، ساتهای دراز (باقدر ۱۷۶ سانتیمتر) و اندام باهک (۵۲ کیلو گرام وزن) دارد .

این یک درجه ، نادرخوشبختی بود . بروی دختر هفده ساله ای که تازه نخستین قدمش را به جهان بزرگ بر میدارد . ساعت ۱۰ او ، تحفه کمیته لیس سینت لرون ، خاطره عالی یک رهداد فرحت بخش است ، ایا انتظار داشت - برنده شود ؟ ((ماشاکالینیتا)) در مقابل این پرسش نهاد میگد : ((اوه ، نه ، البته که نه ! ولی صمانی

هم نبودم . حق اگر این تاج به کسی دیگری تعلق میکرد ، با زهم ناظره این سابقه را تا اخیر - زنده کی فراموش نمیکردم .))

فوتو راپورتی که ((ماشاکالینیتا)) رادر سابقه مودل سال گذشته در خانه فوشن زاتسیف ، تاشا کرده بود ، لحظه به لحظه تا مرحله انتخاب راهنمایی و همراهی میکرد .

در طول هر سه روز سابقه فاینل در قصر ورزشی ((لوتزکی)) پدر ماشا حاضر بود هر ای او - آرزوی موفقیت میکرد . او اظهار داشت : ((همیشه دخترم را در میان اینهمه دختران نهیها دوست داشتنی ندیدم ، واقعا' در مورد اینکه او خواهد توانست از اینهمه حرفان جلو بیفتد شک و تردید پیدا کردم . ولی به ماشا در دوران کودکی جرئت و ایستادگی را آموخته بودیم که احتمالاً همین امر سبب شده باشد او را در این بخش لحظه مؤثر بسازد .))

دو هارگردی در مدیترانه ، فلم های اشتها ، قرارداد های تجاری گاهگاهی همه اینها برای ماشا رهایی بیش نبود . کار بعدی چیست ؟ او بر زبان هسپانیولی که در دوران مکتب خوانده تسلط خوس دارد ، شاید معلم یا ترجمان شود . ولی نخست از همه باید تحصیلاتش را به پایان برساند .

در همان برندگان دیگر ((اوسکانافاندیری)) ۲۱ ساله جایزه دوم و ((ایلینا پیدروالی)) نژده ساله جایزه سوم را گرفت . به ((ایکاترینا چلیچیکو)) جایزه ((قدر دانی عامه)) اعطا گردید و نیز ((مارک روزوسکی)) از اودموت بعمل آورد تا به استودیو تئاتری اودر ((نیکیتسکی روتتا)) بپیوندد . همچنان برای برنده گان - جذابیت خاص)) و ((برخورد با تاشا چجان)) ((نگمهای تابنده و ((روزشکار خوب)) جوایع اعطا گردید .

سابقه نهایی سکوا آنتیپانک وای گیری عمیق نشان داد و اینکه اکثرت مردان از آن استقبال شایقی بعمل آوردند . بصورت منظم هر سال دایر خواهد شد . ترجمه : ستانک

سختان

سختان محبوب

نزدیکان زود ترازم ناضله
می شناسند
میکنند گویا میخواهد عشق را
طلاق بدهد
مشنوقه بگرس بازار او تاسیب
مستقم دارد
بخون نزد یکی سازی ویس از اردو
وسوسه از خود در سازی

بالیا س خورد بختد نال
هر که بیختر سرگرم ارتکاب
جری است بیشتر از آنکه
در عکسها راه خالاراسی
مکن شناختن دانا بر سن
نادان باید از بوانه بنسد
بگردد و هوشیار از هر دو
وهایی آخرین تجربه زندگسی
ترجمه از رهتاب

بقیه از صفحه (۷۱)

در هر دو فیلم روی این نکته تأکید صورت میگیرد که: «جنگ نمیتواند و نباید دوباره اتفاق بیفتد» و خطرات جنگ برای سینماگران شوروی از جهت هیروئیسم و شناخت روان انسان ارزشمند است. شخصیت اندری سکولوف را که توسط سرگی باندوچسوک در فیلم «سرنوشت یک انسان» بازی شده است ببینند. او تمام خانواده اسراراز دست میدهد، تمام آنچه را درین جهان دوست داشته است، او از میان وحشت و ترس اردوگاه های نازیستی عبور میکند، اما در نهایت بساویز را به مردم از دست نمیدهد. شخصیت ایلوشا سکولوف در «حماسه یک سرباز» اثر سرگئی گریگوری چوخرای، حیرت انگیز است! (وقتی میدانیم که او از جنگ باز نخواهد گشت، ما را اندوهی فرامیگیرد.)

فیلم های «ستاره های روز» (برف های داغ) و دیگران از شمار همین فیلم هایمانندند.

کارگردانان «موسفلم» در مبارزات آبرویی صحنه های جنگ و بازی نقش شخصیت های باادب شجاری های فراوان روبرو بودند. فیلم «آزادی» اثر «یوری اوزوف» و «آنها با علم و مین جنگیدند» اثر یانید ریچوک میتوانند نمونه های از شجاری کار کارگردانان موسفلم باشند.

کارگردانان و سینماگران اتحاد شوروی در کنار هیروئیسم مردمان اتحاد شوروی سقوط شخصیت و ضعف های اخلاقی ایراکه جنگ بهمیرساند آورده بود فراموش نکردند. اندر فیلم های مربوط به دوره جنگ خیانت ها و بزدلی هانیژانکار میشود. الم کلیوف در فیلم

«بیا و ببین» از کسوجناینگارانی را که تمام خصلت های انسانی شانرا از دست داده اند و از سوی دیگر فلورا بسری را که از تمام معابر و روزن فاشیستی گذشته و در هول و راحمل کرده ولی روح تناسکس را از دست نداده است نشان میدهد.

فیلم های متعددی که علیه فاشیسم از طریق سته یوه های موسفلم تهیه گردیده است تأثیر بزرگی بر سینما و سینماگران وارد کرده است. این تأثیر هم از لحاظ دوونامیه انسانی و بشری آن وهم از نگاه زبان تبیین در سینما از اهمیت بزرگی برخوردار است.

«چرا هنوز روس ها درباره جنگ فیلم میسازند» این جنگ بسیار قبل اتفاق افتاده بود...»

پاسخ ساده به این پرسش اینست: «روس ها درباره جنگ فیلم نمی سازند» آنهایی که جنگ فیلم میسازند تا هرگز یار دیگر اتفاق نیافتد...»

از خصوصیت جنگ جهانی دوم و جان و زنده گی شمار بزرگی از انسان هارا گرفت. در جنگ دوم جهانی اتحاد شوروی بیست میلیون از افراد خویشرا از دست داد.

این جنگ برای جرمن هانیژ همان فاجعه را آورد. این امر را الکساندر رالف ولاد میرنوموف در فیلم شان بنلم «صلح بسرای تازه وارد» نشان دادند.

درین فیلم سرنوشت فاجعه بار کونکان در جنگ مطرح گردیده است. روی این مضمون فیلم های زیادی تهیه گردید. از جمله «کودکیان» از اندر تارکو-فسکی «مان» نیکلای گوینکو-راه های تازه

در سال های جنگ و دهه اول بعد از جنگ کارگردانان جوان به موسفلم روی نیاموردند. وقتی در نیمه دهه پنجاه قرن جاری

استعداد های جدید ظاهر شدند وضع جدا تعیین یافت.

آغاز کار هنری میخائیل شویمتر با توجه ویژه او به زندگی روس-بیان مشخص گردید. او یکد روزانوف با نخستین فیلم خود «شب کار» (نیوال) محبت تماشاچیان را به دست آورد. و در نتیجه به زانسر دلخواه خود - کیدی - وفادار ماند. فیلم «چهل و یکم» ظهور یک هنرمند بزرگ را با چرخش به سوی «رومانیسم قهرمانانه» اعلام کرد.

کپورشی دانیلایا و کپورشانلین کار خود را در سینما به سمت معاصران

«اوژنی گراند» پس از نمایش آن در «ماله تیاتر» توسط سرگی - الکسیف، فیلم ساخته شد.

فیلم های کوتاه داستانی روز، دست گرفته شد و بالاخره کارهای بیچید و ترافازگردید و «سریال های تلویزیونی» تولید گشتند. «سریال (ماروی خود آتشی گشتودیم) در چاربخش که توسط سرگی کولوسف تهیه گردید و در سال ۱۹۶۴ از طریق تلویزیون پخش شد. نخستین تجربه در عرصه تولید سریال های تلویزیونی بود.

پس از آن تولید سریال های

«رییس» اثر الکسی سالتیکوف «آفتاب سپید دست» از اولاد - پیرویتس از شمار این فیلم ها هستند. در کار استادان جوان هنر - مند ان نسل کهن سالشره کارشان ادامه دادند. میخائیل روم - داستان دراماتیکی را درباره «فیزیک هسته بی بنام» (نه روز از یکسال) و الکساندر زراشتی فیلم «در ارتفاعات» را درباره «کار - گران صنعتی ساختند» پولس - ایزین شکارش را بنام «کسو - نیست» کارگردانی کرد.

در آغاز کلمه بود...

گورکی توسط اسمیل لوتیانو (کاکل -

موسفلم

کارگردان یک اثر شاعرانه در اکتشافات بزرگ توسط یک - کوچک بنام «سریژا» آغاز کردند. دهه شصت بازم نامهای جدیدی را معرفی کرد: تارکوفسکی پس از فیلم «کودکی ایران» فیلم «اندری رولف» را فلمبرداری کرد. فلسی که هنوز از نگاه عشق شخصیت پروری و از نگاه تاریخ روسیه بی نظیریاتی ماند ماست. اندری میخائیلوف کاجالسو - فلسکی زیبایی شاعرانه زنده گی مردم روستا های معاصر کشور را در فیلم «سور آسیای» اخی کشف کرد.

الم کلیوف با فیلم «خوش آمدید» لاریسانینیکویا فیلم «بالسا» (الکساندر ریتم) با فیلم «کسی زنگ میزند» در بار بار کبید (۱) فیلم دیگریش «تیم» استعداد های بزرگی بودند که در موسفلم ظاهر شدند.

برای برده تلویزیون

موسفلم درد دهه شصت به تولید فیلم های برای تلویزیون آغاز کرد و به زودی نخستین انجمنی که تولید آن مربوط به تلویزیون رقیب اساسی سینما - بود ایجاد گردید.

نخستین تولیدات در واقع فیلم سازی آثار تیاتری بودند. مثلاً

بیچید و باتکیک های جدیدی در یگری تهیه شدند و استعداد های بزرگی درین عرصه تیار کردند. سریال های «میچونیکو» و «اجودان عالیجناب» اثر ایفگی تا شکوف پنج فیلم از «ارواح مرده گان» گوگول از میخائیل - شویمتر و همچنان «تازید ی های کوچک» از پوشکین به کارگردانی همین کارگردان. و به همین بیان فیلم های زنده گی نامه بی که از آن شما سریال «میخائیل لومونو - سوف» اثر پوشکین، ساخته شدند. از شمار سریال های تلویزیونی بسیار خوب که به استقبال گرم تماشاچیان روبرو شدند میتوان از «سایه هاد زهرناید» (میشوند) و «ندای جاودان» از اولری - اوسکوف و ولاد پیرکراسنا پولسکی - نام برد.

انجمن تولید فیلم ها و سریال های تلویزیونی موسفلم در کنار این آثار تولید فیلم های کیدی تلویزیونی را فراموش نکرد و آثار درخشانی را در این راستا تهیه کرد.

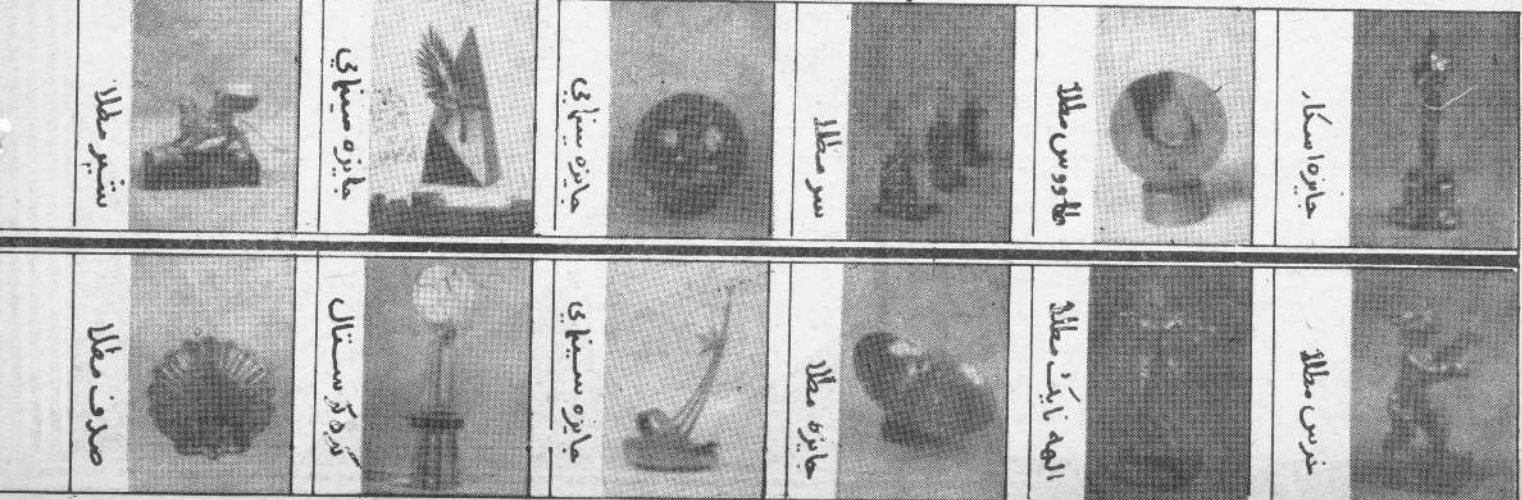
درین زمان به موضوعات جنگ داخلی در کارهای سینمایی توجه فراوان صورت گرفت و بر اوراق آن دوره تاریخ اتحاد شوروی روشنی افکند. شد. «دوسریاز ریفسکی هم بودند» اثر ایفگی کارلوف

اینجا) ای انتون جخوف توسط اندری میخائیلوف کجالیوفسکی و «جنگ» توسط سرگی باندو - چوک، فیلم ساخته شدند. بدیچی است که در کنار کلاسیک های یاد - بیات روس کلاسیک های ادبیات شوروی فراموش نگردد و فلسفایان فیلم های متعدد دی از روی آثار آنها تهیه کردند.

توریتیه بین المللی موسفلم از طریق تولید فیلم های مشترک با سایر کشورهای جهان تشبیهت گردید. شمار تولید اینگونه فیلم ها روز افزون است. در ذیل نام چند کارگردان و فلسفای معروف جهان را که با موسفلم همکاری مشترک داشته اند ذکر میکنم: اکیرو کوساوا کارگردان بزرگ سینمای جاپان در فیلم «دوسواوزلا» میکولاس - بانچوید فیلم «سریازان وستاره ها» و تئودر سیکا کارگردان موسفلم سینمای ایتالیا در فیلم «گل افتاد - پرست».

آغاز کار سینماگران تازه وارد

موسفلم به خاطر داشتن انجمن بی همتای خود میتواند افتخار کند و آن «دبیت» است. جاییکه فلسفایان تازه کار استعدادشان را در پرود کتن های کوچک مس ازیابند. این محل نام های



جایزه مسکار

طلاوس طلا

سوس طلا

جایزه سینمایی

جایزه سینمایی

ششبر طلا

خبرس طلا

الهه زایک طلا

جایزه طلا

جایزه سینمایی

کره طلا

صروف طلا

تلفون شماره

بقیه از صفحه ۱۱۳

در جوابش میگویم، این چه ربطی بین دارد ؟
 - چرا بتو ربط ندارد ندان
 هستی لم به آن چسبیده بود
 ویا در شعبهای که تو کزی استم
 میروند ؟
 منم تا هنوز بیدار استی ؟
 من همین لحظه به پهلوی دیگر
 فظلمم . و یا میگویند : فلان
 ولایت را برای مارخ کشید بروقتیکه
 میگوید با (۱۱) تماس بگیرند
 ما (۱۰) استم بفرستاده میگویند :
 شماره چه بلا زده اگر (۱۱) می
 بودی چه میشد ؟
 اکثر آنان که شماره را غلط
 میگیرند ، دویا به تلفون کرده
 میگویند : پیشرفها برای چه
 شسته اید ؟ تمام روزهای میخوبه
 بافت میکنید و معاش وقت میگیرید
 در خالیکه ما از صبح الی ۱۴
 ظهر جرق خوردن یک گیلانهای
 راهم نداریم
 بروین مدیر سوچور ؟
 شماره اداه گفته های
 همکارانمان، چه میگوید ؟
 من توقع دارم آنانیکه شماره
 تلفون را خودشان غلط یاددا
 شت میکنند و یا شاید به نسبت
 خرابی دستگاه، گاهی شماره غلط
 انتقال شود و یا احیاناً از طرف
 اپریتر مانوره غلط گفته شود ،
 جانب مقابل نباید با الفاظ
 و کلمات ترکیب و زشت اپریتر های
 ما را توهین کنند .

بلی، بفرمایید معلومات
 - کار ما را چطور کردی ؟
 - کدام کار ؟
 - چرا و ده ندادی که پکسی
 از همکارانت را برام میگری
 - امشب به یگرام داری ؟
 ویا میروند باقی دلبر
 کجاست ؟
 - میروند و جندان چیست ؟
 میگویم : بن نمیدانم ، در جوابم
 میگوید : ای بی وجدان ، ویا
 میروند : چرامینی زوب باز شود
 نمیشود چه کنم که همیشه جوان
 بنامم ؟ ایامالعه میکی ؟ مالا -
 لعه را چکار داری ؟
 میخواستم بیروم کتاب سایه
 اسلحه را خوانده ای ؟
 و یکی دیگر میروند : قدر زور از زگر
 میداند ، قدر جورا کی میداند
 ویا میروند روز اول که مکتب
 رفتی در صفت نمیترسیدی ؟
 روح افزا خلیلی ؟
 - نمیدانم که ام پرسش آنها را
 زود تر برایتان بگویم
 - مثلاً میروند :
 - آیا ارد در سیلو آمده ؟
 کوچه دست راست پهلوی خانم
 غلام سخی یک خانه است بگو
 نمرو آن چند است ؟ همان مغازه
 که اموال خود را لیلان کرده آیا
 دستکول صد شب را هم دارد ؟
 ویا میگوید : دو روز شده که
 ساجی خود را رگم کرده ام .

بودی، خوب بود اگر کسی مایل
 می نشست ، کاش من هم بهلولیت
 می بودم .
 سعادت عطا می ؛
 - باشاهم ازین قبیل پرسش
 مطرح میشود ؟
 - بلی ، من روزانه هزار شماره
 تلفون را جواب میگویم . وقتی
 میگویم بلی بفرمایید معلومات
 از انسو میشنم نمرو کمرت چند
 است ، امشب کدام فلم است ،
 پیچه و دختران کجاست ؟
 - بلی، بفرمایید ؛ فلم امشب
 بد ماشی دارد یا نه ؟
 - بلی، بفرمایید ؛
 اینجا حمام زمانه است ؟
 - بلی بفرمایید ؛
 - با من ازدواج نمیکی ؟ وایسن
 پرسش را چندین بار تکرار میکند ،
 وقتی برایش میگویم ؛ برادرین یک
 زن شوهر دار است اطفال دار ،
 میگوید تو هم چند رشت شوهر
 و اطفال گشتی ، کم شان کن ،
 هر چیزی که گفته شد باید جای
 آنرا تو بگیرد .
 گلزار ؛
 روزانه در حدود ۲ هزار شماره
 تلفون را جواب میدهم ، بیشتر
 نترات را دیو راهی پرسند ،
 زیاد آزار میدهند .
 بلی، بفرمایید معلومات
 - آیا عروسی کرده ای، چند طفل
 داری ؟

جوابیز :
 تولیدات موسلم جوایز متعدد
 نستیوال های بین المللی را کامی
 کرده است . تعداد این جوایز
 به صد هاست . در کنار همسه
 جوایز در دنیا مشکل است ، فقط
 برخی از عمده ترین جوایز را نام
 می بریم :
 جایزه اسکار :
 - ((جنگ و صلح)) ۱۹۶۸
 - ((در سوازیلا)) ۱۹۷۶
 - ((منگوه اشک باورند ارد))
 ۱۹۸۰
 جایزه ((پالمه دور)) در ششمین
 نستیوال بین المللی فلم (کان)
 - ((لنگه های پرواز میکند)) ۱۹۵۸
 جایزه طلایی نستیوال بین المللی
 فلم (ماسکو)
 - ((پروینت یاف انسان)) ۱۹۵۹
 - ((آسمان)) ۱۹۶۱
 - ((جنگ و صلح)) بخش اول و دوم
 سال ۱۹۶۵
 - ((کله شیرین - آزاد))
 ۱۹۷۵
 - ((در سوازیلا)) ۱۹۷۵
 - ((مینو)) ۱۹۷۷
 - ((تهران)) ۱۹۸۱
 - ((بیابان)) ۱۹۸۵
 جایزه خرس طلایی
 - ((صمود)) ۱۹۷۷
 - ((تم)) ۱۹۸۷
 جایزه گره گریستل در نستیوالهای
 کارلوی واری
 - ((سقوط برلین)) ۱۹۵۰
 - ((سال فراموش نشدنی)) ۱۹۱۹
 ۱۹۵۲
 - ((دوستان واقعی)) ۱۹۵۴
 - ((سریر)) ۱۹۶۰
 - ((نه روزانیکسال)) ۱۹۶۲
 - ((اطفا فی آتش)) ۱۹۷۲
 - ((رمانسها شقان)) ۱۹۷۴
 - ((ناقوس های سرن)) ۱۹۸۲
 جایزه گولدن دوف (نستیوال
 بین المللی فلم های مستند و فلم
 های کوتاه لایزنگه)
 - ((فاشیم رمی)) ۱۹۶۵
 - ((مارش)) ۱۹۶۶
 علاوه بر جوایز فوق فلم های
 موسلم مفتخر به کسب ده ها
 جایزه بزرگ بین المللی سینمایی
 گردیده است .

بزرگ و محبوبی به شهرت رسیده
 اند . فلم های زیادی که در سین
 انجمن تهیه و تولید گردیده اند .
 جوایز بزرگ نستیوال های بین
 المللی را برنده اند . به گونه
 مثال ایوان دیکورچی هایستز
 ((گراند پرکس)) را از نستیوال
 کراکوف به انجمن ارمان آورد .
 هنگامیکه این سطرها بنیست
 میشوند موسلم به دوره جدیدی
 از تغییرات بزرگ وارد میگردد .
 بازسازی راه خود را به سوی
 بزرگترین ستد پوی فلم شوروی گنود
 موسلم و کارگردانان آن در
 طول تاریخ این موسسه به اشار
 کلاسیک های ادبیات روسیه
 وفادار ماندند . قبل از همه در
 میان نویسنده گان بسیار معروفه
 آثارشان در فلمها زنده می دویاره
 یافتند ، لوتولستوی ، رامیتوان
 نام برد . از سازمانهای تولستوی
 آثار وی فلم ساخته شد ؛
 - ((جنگ و صلح)) توسط سرگی
 باند رچوک (رستخیز) توسط
 میخائیل شویتسر (اناکارینینا)
 توسط الکساند زارکی (سرگی بدر)
 توسط ایگور تالکین .
 همچنان ((آشیانه نجبا)) ی
 ایوان تورگف توسط اندری میخا
 لکوف کجا لوفسکی (رومان نورد
 ناک)) الکساند راستروفسکی
 توسط الیه ریازانوف (برادران
 کارامازوف) فیودر استایفسکی
 توسط ایوان پیرف (پروینت گو
 دانف)) الکساند روشکین ، توسط
 سرگی باند رچوک ، ((جت هادر
 آسمان ناید بد میشوند)) ماکسم
 است و این به معنی تجدید
 بنیاد های تکنولوژیکی ، بازسازی
 سازمانی و اداری است . هدفاز
 بازسازی سازمانی اینست تا تولید
 سینمایی ، متحرک تر و عملی تر
 گردیده و بنیاز مندی هنری امروز را
 برآورده سازد . آنچه همتر از همه
 جلوه میکند ، بازسازی عرصه
 هنریاتیک و محتوی و ارتقا سطح
 هنری فلم هاست .

آنطرف پرده

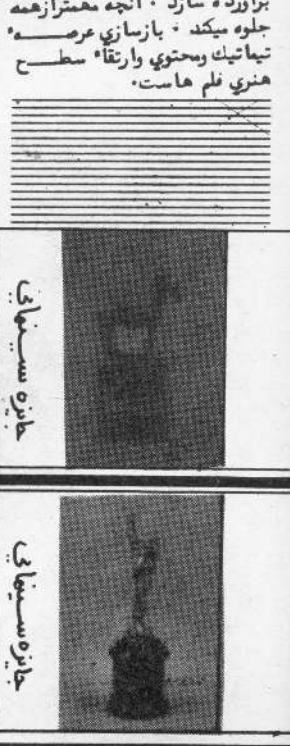
بقیه از صفحه (۴۲)

در سوال اختاپور به همین آقا ی
 ظفری نوشته اند :
 - د قیقه پانزدهم ؟
 - ((صحنه لب حوض نیکو سینه
 بند)) . پس آقا ی ظفری میخواستند
 زن در لب حوض ایجاد ری و
 بهر این خواب قرار داشتند ،
 این بود بخش از عواملی که
 بعضاً صحنه های فلم هاسیا
 میشوند و در مورد تعاضب آنی منی
 براینکه باید به عرض فلم مسترک
 فلم ((هنگر)) نشر شود . این
 دیگر اجرائیست که بعد از سا
 عت ۷ شب پدرم موجودیت سا
 کارندان ماعطی میشوند .
 وبه همین علت طی سه ماه
 ۲۷ مرتبه در مطبوعات درفنگوشدم
 حرف جالب اینکه در میان
 تپچی بدستان از نیایی بروسه ها
 چنین نگوی شده اند : بروسه
 خفیف ، بروسه ثقیل ، بروسه عمیق
 و بروسه کم عمق .
 - خوب زهر جان
 عدّه زیادی از بننده گان
 تلویزیون در مورد خط سیا هیکه
 در قسمت زهرین صفحه فلم در
 تلویزیونهاشان پدید میآید
 سوالاتی دارند ، بفرمایید

کرده سانسور نمایند . روتیکه
 پرده های تلویزیون سیا ه میشود
 از لحاظ اخلاقی بیشتر تحسین
 کنند و غلیظ به تصور می آید .
 در فلم ((ایه)) روس نمستی
 از یک صحنه ، دختر فلم بالباسی
 که در تن دارد کاملاً بی پروا -
 عادی نشسته و کوچکترین اثری
 از سکسی بودن به نظر نمیخورد ،
 بفرمایید عقب ریل بوش شما ره
 ۴۷۸ همین فلم را که یادداشت
 های کارمند از نیایی نوشته شده
 بخوانید .
 - در اینجا آقا ی ظفری یک تن
 از کارندان از نیایی ، این جملات
 را نوشته اند :
 - د قیقه نهم : ((دختر فلم
 خراب نشسته))
 - د قیقه چاردهم : ((بنسل در
 معلوم میشود))
 - د قیقه سیم : ((سینه زن کن
 یک مثال د یگز :
 - عقب بوش شماره ۲۵۰ قسمت

بگویند این خط سیا ه که صفحه
 را کمی مختل میازد به چه دلیل
 پدید میآید .
 - در سراسر جهان فلماهی بود -
 بیس نباید در تلویزیون به نما یخی
 گذاشته شوند . ولی ما نسبت
 به داشتن امکانات وسیعتر ، مجبور
 رم از فلماهی و پدید بیس استفاده
 کنیم که طبعاً در آنها اغلا تا
 و نامهای کوبی های وید پوسی و
 غیره اغلا تا وجود دارد و واضحی
 نداریم از طریق تلویزیون مرکزی
 آنرا نشکیم . ناگزیریم با مراسمات
 اینهمه نزاکتهای بنیستهای
 نوشته دار فلم را خط سیا ه ایجاد
 کنیم .
 - خوب زهر جان رهگذر !
 آمده بودم که بازهر رهگذر
 گویند و بدگفته تویرونی کشور
 معاصبه ایرا انجام دهم . اصسا
 صحبت ما باید بر موصی بر نامه
 های سینمایی تلویزیون سور
 گزنت ، به هرحال معاصبه ماها
 شادان رمورد زنده می و کارتان
 بعداً تنظیم خواهد شد .
 تشکر از همه گفت و شنود
 شان

علاوه بر جوایز فوق فلم های
 موسلم مفتخر به کسب ده ها
 جایزه بزرگ بین المللی سینمایی
 گردیده است .



میخواهید کودکان تان

زنده و

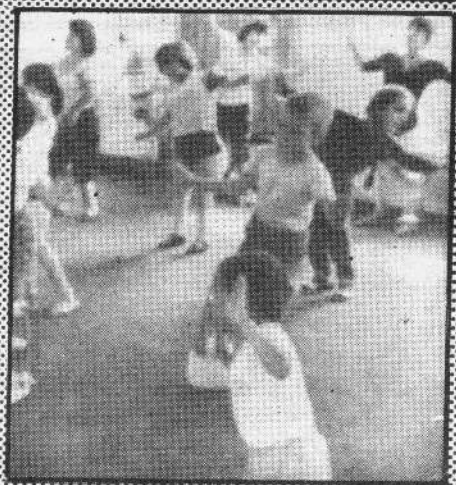
سالم

بمانند؟

• در خانه مراقب
اطفال تان باشید •

• حوادث خطرناکی
که زنده‌گی کودکان را
تهدید میکند •





— پس از حمله قلبی (سکته) و — سرطان سومین علت مرگ و میر، حوادث است. و آسیب پذیری ترین گروه ها اطفال و افراد مسن استند. به نظر می رسد که کاندای از کشورهای باشد که در آن حوادث مختلف خانگی بیش از سایر کشورهای غیر روی دهد. حوادث خانگی ۲۱ فیصد تمام حوادث مسبب مرگ را تشکیل میدهد و سه از هر حادثه که منجر به مرگ می شود ۱۵۰۰ سانحه اتفاق می افتد که به نحوی سبب ناتوان شدن مدهم میگردد. از این عدد ۲۹ نفر در شفاخانه بستری شوند و نفر هم تا پایان عمر معلول می مانند. به همین دلیل اخیراً رکاناد اگر روشی از طرف صلیب سرخ منتشر شده است بنام (حوادث خانه و اماکن عمومی) و در آن نحوه وقوع حوادث و جلوگیری و قای از آنها شرح داده شده است.

از میان حوادثی که منجر به مرگ میشوند، سقوط از بلندی در صدر لیست قرار دارد. در سال ۱۹۷۷، ۸۱ فیصد تمام سقوط های که منجر به مرگ شده به افراد مسن اتفاق افتاد. از ۱۸۱۸ واقعه ۵۸۷ قربانی بیش از ۸۵ سال داشتند. در حالیکه فقط ۸ تن از قربانیان را اطفال تشکیل میدادند. از این نظر احتمال خطر برای افراد مسن بیشتر است زیرا قدرت حرکت آنها کم است. استخوانهای شکننده دارند و همچنین بعد از مستردن در شفاخانه معمولاً دچار راضه میگرددند. از طرف دیگر احتمال خطر برای اطفال به این دلیل زیاد است که نمیتوانند خود را نجات دهند.

تقریباً نیمی از سقوط های که منجر به مرگ میشود، از روی زینه های خانه اتفاق می افتد. احصائیه بی که در سال ۱۹۸۴ در کانا د منتشر شده، حاکی از آن است که جمعا در شفاخانه که به مدت ۶ ماه مطالعه گردیده، ۱۰۴۳ نفر سقوط زینه داشته اند. داستان پایین افتادن از زینه معمولاً یکسان است. مقصر اصلی معمولاً پله ایست که از زیر پسا در می رود، بخصوص از زیر پایی مادر کلان ها، به نظر میرسد که این نوع پایین افتادن ۲۰ فیصد کل سقوط ها را تشکیل می دهد. در بسیاری از موارد این سقوط سبب شکستگی لگن خاصره به علاوه مچ دست در همان سمت بدن میشود و اینکه شکستگی در یک طرف بدن بوجود آید، خود بهبودی بهر آرا مشکل تر میکند. برای پیشگیری از این سانحه، در کوربان کانا د ای توصیه میکنند که از پله های استفاده شود که لغزنده نیستند و به سطح زمین نصب میشوند.

یکی از جاهایی که اطفال در آنجا زیاد به زمین میخورند و ممکن است سبب مدهم شدن آنها گردد میدان بازی است. ۳ فیصد این اطفال سرشان میشکند و ۷ درصد در شفاخانه بستری شوند. بسیاری از بچه های که از پله ها بز زمین افتاده اند به علت صدمات دماغی دچار ((میرگی)) شده اند.

طفل راهرو میتواند در هرنهنگه یک متر راه برود. بنابراین والدین باید همیشه مراقب باشند که در روزه خانه بسته باشد. علاوه بر این میدانهای بازی کودکان هم باید به ضخامت حداقل ۲۵ سانتی متری

میده ریختانده شود. آمار سقوط کودکان هشدار دهنده است. بنا به احصائیه هلی مورد دسترس سالانه یک ملیون طفل سقوط میکنند که از جمله ۲۶۵ هزار آن عاصمه می بینند و از سن عده ۲۲۵۰ آن دستخوش مرگ هم میگرددند. در کوربان کانا د ای توصیه میکنند که مادر هنگام جواب دادن تلیفون یاد روزه خانه را بازنگذارند و با کودکان شان ترو با خود ببرند. چه اکثر سقوط ها هنگامی اتفاق افتاده که کودک گسلسن برای مدت کوتاهی تنها و بحال خود گذاشته شده اند. شکستن جسمه در اینگونه کودکان بیشتر همومیت داشته و در حدود نیمی از حوادث زیاد تر در آنها بود و می باشد گاهی چنان دیده میشود که والدین از کودکان شان بیش از حد انتظار داشته میباشند. چه چاییکه کودک تازه آموز راه رفتن از خطرات محیط هنوز آگاهی ندارد. بنابراین قربانی خوبی برای اکثر حوادث خواهد بود.

آتش سوزی و سوختگی و میس علت مرگ و میر در حوادث است. طبق احصائیه های کانا د ۸۲۱ در صد ۱۸۶ مرگ ناشی از اتفاق آتش سوزی در خانه بوده است. علل آتش سوزی هاد ران کشتور بیشتر زاده نواقص در وسایل برقی خانه است.

فرقی شدن و خفه شدن در آب علت سوم حوادث ناگوار برای اطفال بشمار میرود. بسیاری از این خفه شدن هاد در حویلی به اتفاق می افتد. مراقبت دایمی و آموزش شنا بکودکان یگانه راه جلوگیری از این گونه واقعات است. در همین حال والدین باید به نکات با ریکی

توجه داشته باشند که ممکن است برای کودکان شان ایجاد خطر کند در نبود واقعیه بی که چند ی پیش اتفاق افتاد، بگونه نمونه یاد د هانی میشود: در حویلی منزلی حوض وجود داشت که بلندی آن بحدی بود که کودک نمیتوانست خود را به آن برساند. روزی والدین برای ترمیم حوض زینیه را در کنار آن گذاشتند غافل ازین که کودک شان میتواند از آن بالا برود. متأسفانه همینطور هم شد. کودک سه ساله شان از زینه بالا شده خود را به لب حوض رسانید. به حوض افتاد و غرق شد.

بسیاری اطفال ممکن است در تب تشناب خانه فرقی شوند. البته این حادثه زمانی اتفاق خواهد افتاد که اطفال در تب تشناب گذاشته شوند. خفه شدن در آب در حدود ۹ درصد حوادث مرگ را تشکیل میدهد که تقریباً ۲۸ درصد این قربانیان کمتر از ۴ سال داشته میباشند.

علیوفم وضع گردیدن مقررات برای ساختن تخت خواب و سایر بازی اطفال از میان حوادث ناشی از آنها کاسته نشده است. گاهی سانحه های ناشی از بیچیدن طناب بدور گردن کودک بوجود می آید.

خانه محل حد و ث بسیار از مسومیت هاست و میتوان گفت که ۵۰ نوع سم در خانه هابشاهد میرسد. یکی از موارد مسومیت کودکان بی اعتنایی در حفظ تابلت هاست. تابلت متداول بار آورنده مسومیت آمیرین است. زیرا این ماده داری و سمی است. بقیه در صفحه (۷۳)

هدف مصاحبه...

بقیه از صفحه (۵۷)

پولد اهارا رکت مرشعا پرتند
 - پس شما از سینما بریده اید؟
 - نوشته کنید: پلی، از سینما بریده ام اینرا هم اضافه کنید که تعارض منطقی نیست!

خاطر خود میگویم!
 - پس بخاطر چه کسی میگوید؟
 - بخاطر چهره غایب شما
 - استعدادی میگویم که بیرحمانه استعدادهای آنان کشته میشود.
 - در خانه چه کسانی علاقتند -
 - دامه راه شما اند «خانم» اغفال و یا هیچیک!
 - و هیچیک، وقتی مشق میزنم -
 - میگردم مادرم برای میگفت: چشم کاشکی در مکتب اینقدر درس -
 - میخواندی حالا بر میرسی بوی -
 - و خانم و اغفالان در دیار عشر شایسته می اندیشند!
 - شش اولاد هائی نانی دادی
 - فریاد برآمدند از تن بدند، مجبور شدم به نانوائی بروم، رفتیم در لست نام نوشتیم بیوزن را د بود، گپ از لست گذشت و سر دم به شانه های هند یگر بالاشدند، من زیر پا شدم هرچه داد و فریاد کردم اما کجا بود گوش شنوا بالا خزه در بین بیوزن خفه شدم با تمام قوا که در وجود مانده بود -
 - فریاد زدم، از خواب بیدار شدم و شکر کردم که زن و اولاد ندا -
 - پس اینطور که معلوم میشود خوف من بجاست که در با هر گری خورد -
 - اید یعنی که در لایلائی هنسر خود را گم کرده اید؟
 - پلی همینطور است، رفتی که من جوان بودم تیا تر از مردم خوب نمیدیدند، هنریشه را بنام لفق و سخن بد اید میگردند -
 - من بیشتر از هنرمندان حسادت بد بینی و خود خواهی بیجا وجود دارد آیا شما هم به این مرض -
 - مصاب هستید؟
 - حسادت کله زشتی است -
 - هنرمندی که بد بینی و حسادت داشت اصلا هنرمند نیست، هنر هنرمند جایی خود را دارد، هیچکس نمیتواند کرد پیری باشد مثال میدهم استاد رفیق صادق -
 - سید شریف حارث، استاد بینا و غیره در گذشتند ولی هدف جایی نداشتند -
 - یعنی که شما هیچگاه نخواستید که پیری باشید؟
 - پس رفتی نقش خان و ملک را در فلما با بازی میگردید خودتان نبودید؟
 - من باید اعتراف کنم که نور رفتن در نقاب خان و ملک را من بار اول از یک خان معروف (نام نمیگویم) بقیه در صفحه (۷۳)

بقیه از صفحه (۷۷)

رقم در حدود (۱۰۰۰۰) معناد با تهریق هیروشن و امیتیا من ها -
 ثابت مانده و تعداد جوانان روی آورده به آنها اصلا صفر است.
 راهی را که سهدن بخاطر جلوگیری از اعتیاد به مواد مخدره در پیش گرفته به هیچ وسیله مکل نموده ولی از جمله مشهورین مواد مخدره پروفسور گابریل ناهای از هنتون کولمبای توهارک در مسوود چنین اظهار نظر میکند:
 ((با اینهم سهدن نسبت به هر کسوفی دیگر پراهم مواد مخدره را تحت کنترل خود قرار داده است.))
 هنگامیکه ساله زنده گی و بهداشت مردم مطرح بحث باشد جامعه سهدن سخت معتقد است تا مکتف های مربوط به آنرا جامعه صل پیشاند. با آنکه به این امر که در جامعه سهدن مواظبت اجتماعی افراد اهمیت کامله در خور توجه و نهایت در نظر داشت اینکته برای سالیان متفادی زنده گی افراد معناد به الکل مواد مخدره در معرض خطر مرگ قرار گرفته، سهدنی ها نسبت به اهمیت مردم -
 دیگر جهان در مو تق بهترترین قرار داشتند تا در برابر استفاده از مواد مخدره واکنش جدی نشان دهند و آنرا خیلی جدی بگیرند.
 تا به آغاز این واکنش به نیمه اهل سال ۱۹۶۰ میرسد در یک جهت قضیه والدین معنادین مواد مخدره قرار داشتند که گروه ضمیمی را تشکیل داده و اولین آسایشگاه را برای معنادین نسل جوان انتظح کردند و بر طبقه ریش های غیر مجاز مبارزه را آغاز کردند. در راه مبارزه بنظیر حل پراهم اعتیاد به مواد مخدره در سهدن، نقش بارز دکتر نلیر بهیروت، دکتر معروف صحت روانی و دانشجو نادیسده گرفت تا هر دو مبارزه بخاطر اتخاذ تدابیر شدید وضع نمودند سنگین را رهبری میکرد. او استدلال میکرد که بدون معنادین، بازار تجارت مواد مخدره بصورت کل به رکود مواجه خواهد شد. نامبرده اظهار میکند: ((ما میدانیم آنها کی استند و در کجا میوان آنها را جستجو کرد؟ بنابراین میتوانیم عمل گیم و دست به اقدامی بزنیم))
 ولی در جهت دیگر قضیه، دیگران به نام آزادی فردی، می خواستند تمام مقررات دولتی را نادیده بگیرند. او ویسن گهن و رئیس اداره پلی سهدن بخاطر جامعه فاجع از مواد مخدره اظهار میدارد: ((لیبها الهت های طرفدار رسمی میوریدند تا مواد مخدره آزادانه بدسترس معنادین قرار داشته باشد در حالیکه ما آنها را از نرسندگان دوره گرد جمع آوری میگردیم))
 بقیه راه حل لبرال بی فموم بود ولی چگونه میتوانستیم مردم راه این نظر مقامه ساین تا اهمیت موضوع را درک کنند.
 بالاخره، همنکه ساله به مرحله حاد خود رسید، چشم و گوش مردم باز شد، چنانچه یک مشوول امر اجتماعی اظهار داشت: ((همنکه در جاده ها روز بروز به شمار جوانان های معناد انزوده مشد دل ملبال فرزند ان ما مسوخت بهم آنرا داشتیم ما را آنها نر معناد شوند))
 همنکه توجه عام به مسئله جلب شد، همه و خامت آنرا درک کردند. رای گیری ها نشان داد که تقریبا همه از ایلیسی شیدم ضد مواد مخدره حمایت میکنند ولی دهن راه مبارزه نمیتوانست انفرادی و صالسه گاره تصه باشد.
 برای آغاز مبارزه، تفاوت میان مواد مخدره ((شدید)) و ((خفیه)) وجود نداشت. شمش مانند هیروشن خطرناک شخص می گردید و مشوولین تعقیب دیگر هیچ نوع حد مجازی را در زمینه قائل نبودند. چنانچه موجودیت قدر اهمیت کوچک مواد مخدره تا چنانسی و منتهی منتج به جرمه حاضر در محکم میگردید و نریش آن معمولا شاه هدف خاصی بود. پس از وضع مقررات تازه در ماه جولای حمل

گل جهنم

استفاده از مواد مخدره در جمله تخلقات جنائی شمرده میشود. در مکتب ارائه معلومات پیرامون مواد مخدره بخشی از مسوود درسی اجباری یا حتی شاگردان (در سنین مختلف) محسوب گردید. در کتب درسی مربوط پریش های بخاطر مباحثه موجود است که جوانان در باره ارزش خود شان و نتایج سوء استعمال مواد مخدره آگاهی کامل کسب نمایند. همدین ترتیب انتخاب راه برای شان نهایت مشکل است. شاردنی از صفت ها باز دید کرده و به شاگردان توصیه میکند: -
 ((خوب فکر کنید، تخلقات ناشی از مواد مخدره جرم است و نه جرم معنی آرا دارد که شما در کسب اجازه و پیدا کردن شغل با مشکلی مواجه خواهید شد.))
اخطار های نخستین: علی الرغم آنکه والدین، بد نخستین امتیاد گوی به مواد مخدره محسوب میگردند ولی غالبا تلاش های آنها -
 بسنده نمود. آنها نوجوانان تند خوی آنها، از جمله معنادین مواد مخدره اند و صرف مراحل بحرانی بلوغ را پشت سر میگذرانند؟ چگونه میتوانند به شناخت وضع نوجوانان خود موفق گردند؟ به طفلی که مناقشه میکند دود کردن دسه جمعی نسبت به نوشیدن بیخطر کمتر دارد چه میتوانند بکنند؟
 هر سال مورد ملی صحت و رفاه عامه برای والدینی که نوجوانان ۱۴ ساله دارند، تشبه ((حیوش یا جرس)) رای فرستند. دهن تشبه بی پرده همدین تعارف آمده است: ((جرس اگرچه کسدام خطر جدی به همراه ندارد ولی جوانان را جبین، بی قیل و بی حسرت مسازد و در نتیجه واقعتا ها رانه شکل انحراف شده آن احساس میکند ...
 تا به نهر جرس بین یک تا چهار هفته بعد از دود کردن در بدن دود کننده باقی میماند))
 هر آنچه که کودک و نوجوان پیرامون مواد مخدره در مکتب و خانه میآموزد در کلیساها، اشاعده های صفتی، کلب های جوانان و کلب های ورزشی برضای آن افزوده میشود. بنظیر مبارزه علیه اعتیاد با مواد مخدره در حدود (۳۰) گروه بر ضد رکننده مواد مخدره تشکیل گردیده است. کود تیمپل، رهبر بزرگترین گروه در زمینه چنین اظهار نظر میکند: ((سعی بیشتر بر آنست تا نسل جوان مقاد ساخته شود که در زنده گی چیز های ناپای است که جوانان بخاطر آن -
 زنده گی نمایند و صروفیت های سالی داشته باشند و با این اطمینان دیگر بسوی مواد مخدره رونخواهند آورد))
 برای جوانانیکه تا هنوز هم با مواد مخدره سروکار دارند پلان وضع و شدیدتری جلوگیری از افتاد سازمان داده شد.
 در جهان صحبت های منظم و شاگرد ۱۴ ساله یک مکتب متوسط به مصر مکتب اظهار داشت که او هشت دختر دیگر در صفت شام سفینه شمش دود میگردند. مصر میگوید: ((در پنج صنف دیگر آن مکتب و پنج متوسطه دیگر آن شهر معنادین وجود داشت. ما در مورد اینکه این پراهم واقعا تا به حد بزرگ بود، هیچ نهاد نسیم بعد از آن مشوولین امور اجتماعی معلی، بزودی لکچر نیم روزه می را برای بزرگان مکتب تنظیم کردند. شاردنی در حضور آنها شمش را روشن کرد تا بوی آن به مشام آنها برسد. در حوالی آخر سال لکچر های شاه برای والدین و رهبران نسل جوان در مکتب سازمان دادند و ضمن مکتب ملو از شنوندگان شد.
 تمام بزرگان اینکته با جوانان تماس داشتند، اکنون دیگر گش بزرگ بودند همدین ترتیب این شبکه مواظبتی و حفاظتی شان در -
 سزا ناسر شهر وسعت پیدا کرد.
 معلین، شاردنی، و رهبران سازمانهای اجتماعی جوانان و اکویت والدین مراتب نشانه ها و پراهم اعتیاد به مواد مخدره بودند.

الهیات و سبتر بزرگی از زنانیکه نوجوانان معناد به مواد مخدره را نظارت میکرد متضما به همین منظور از دیسکوها بازدید بعمل میآورد. زن موجود بعد از اینکه دریافت داشتش میوا در سن ۱۴ سالگی معناد به شمش است تا سهر ششمه معلی ((سازمان ضد مواد مخدره و والدین)) را سازمان داد. او توضیح کرد: ((هجا اکنون دیگر یکسک مادر خوشبخت و جوان است ولی اگر در همان آغاز در رابطه به موضوع بی میروم، هرگز دخترم به شمش اعتیاد پیدا نمیکرد.))
 نوجوانانیکه اعتیاد شدید به مواد مخدره داشتند نخست در حضور والدین شان اخطار شدید داده میشد که باید راه خود را میز کنند، در غیر آن زنده گی شان خیلی مشکل خواهد شد. هر گاه اعتیاد به مواد مخدره را ادامه دهند، مشوولین امور اجتماعی زنده گی آنها را امتداد یکسال تحت نظارت قرار میدهند. بعد از گذشت این مدت برای یکسال یا بیشتر از آن با مشاوری آموزده در تماس نزدیک قرار میدهند. بالاخره، مشوولین امور اجتماعی میتوانند این نوجوانان راه آسایشگاه ها یا ((کولکف)) معالجوی دویتر از صل رست بفرستند.
 از جمله ۹۶ نوجوان معناد که بین سالهای ۱۹۸۳ تا ۱۹۸۵ بدام شبکه مسافظون گیر افتاده بودند، (۱۳) آنان دور از شهر فرستاده شدند. از جمله (۱۱) نفر که کوپس های مربوط را تکمیل کرده اند، همه به استثنای دویتر آنان مشکل نداشته اند. کنت لامن جوان نرده ساله که برای کار به یک فارم فرستاده شده بود میگوید: ((این بهترین چیز است که برای من در زنده گی اتفاق افتاده است. من حالا یک شخصیت جدید هستم و دیگر دوباره به مواد مخدره رو نخواهم برد))
 تا به ابر ایلان و لیسهای آنقدر مو قفیت آمو بود که برنامه های مشابه جلوگیری از مواد مخدره از آن زمان تا اکنون در چهل شهر دیگر نیز اتخاذ گردیده و واحد آن میروود که همه کشورها را در بر میگیرد.
 پیراگروستروم تنظیم کننده برنامه ((سهرمان ضد مواد مخدره)) که در قوا صلح طوبه استعمال مواد مخدره مبارزه میکند، میگوید: ((قانون هیچگونه تنظی را نمی پذیرد. اگرچه مواد مخدره معناد شهید، جنایت است و میباید آنرا ترک کنید))
کک های قانونی:
 سند مواظبت نسل جوان در سال ۱۹۸۲ ه خلی جنجال برانگیز بود به مشوولین امور اجتماعی اجازه داد که از طریق مساکم، جوانان کمتر از هشت سال را تا شش ماه تحت نظارت داشته باشند. کالین نلم سترم، راهنمای اجتماعی در کلینیک ماهاکه سالانه با تقریبا (۶۰۰) واقعه نهایت مشکل ساحه سنگلم سروکار دارد، میگوید: ((مفهوم قانونی آنست که امد همنه وجود دارد. ما هرگز نباید خود را قف بکیم و مرگ معنادین مواد مخدره را بخاطر یک تحت مواظبت قرار گرفته نمیتواند، تا شاکم))
 مشکل است پیرامون اقدامات تدابیر شدید که واضحا لیتقدر موثر نراند به مناقشه پرداخت. اولهگان بزرگ از سنگلم، در سن ۱۴ سالگی به هیروشن معناد شد. مادرش، معلین و تم ماهیا هر آنچه را که میتوانستند انجام دادند، ولی در زمینه هیچگونه مو قفیتی نصیب نشد. در سال ۱۹۷۸ تقریبا در حدود (۲۰۰) فصل بطرف شمال به آسایشگاه نوع جدید انتقال یافت.
 بقیه در صفحه (۸۵)

بقیه از صفحه (۳۷)

حدس زده نمیتوانید که چه اندازه بول برای منظور کردند - فقط سه صد اعمانی که بیست اعمانی آنها برای مرستون و بیست اعمانی را برای کسوت روزنکاران دیده اعمانی را هم نخواستند برای خرد کسوت در نتیجه برای مسافرت و سیاحت در نیامیلس د و صد و پنجاه اعمانی برای من دادند.
 فکر میکنم کس از موضوع دور شدیم بلی من توسط بایسکل از کابل حرکت کردم یک بایسکل جدید (سه تنگه انگلیسی) داشتم که در آن وقت از راه سرت خامه کوتل لته چند به جلال آباد بفرستند که من از عمان راه لته بند شیب ایل در سویی شیب دم در جلال آباد رسیدم اگرچه داستان طولانی است مکن خلاصه به عرض میروم.
 حرکت از جلال آباد و بیوزن (تورخم) شیب راسر خین سار و بیوزن از کسوتان داخل مرز هند و سنان بند روگه شدم، سبب دیگر را در امر ترسگد شتاند م که معنی مشغور سگما
 (معبد طلایی) در آنجا واقع است. در آن وقت شش از چندین شهر و قریه به د هلی رسیدیم، بعد از آن رسیدیم از شهر د هلی رساختان مشهور تاج محل (آگره) روانه بمبئی گردیدیم. ((ناگفته نماند که فاصله بین د هلی و بمبئی یکساز و چند صد کیلومتر میباشند)) در د هلی در عوبلی که زنده گی داشتم، جسون فیهیدند که من توسط بایسکل تا بمبئی میباشم اول از خطرات بین راه به من گوشزد کردند و سپس توصیه کردند که چند کیلو نخورد. بریان با خود بکیم اولاً اینکه اگر در بین راه مواد غذایی و خوراکی کم برایت نرسد، میتوانی از خورد استفاده کنی، دوم اینکه در بین راه مجبوراً باید از بین خنکی بپوشی که در آنجا هزاران هزار میوزن زنده گی میکنند به مجرد اینکه زیادیدند با لایت حمله خواهند کرد و نمیتوانی که در آنجا از اسلحه نخورد استفاده کنی، به هر صورت پس از خدا حافظی با دوستان و مشکلات صورت پذیرد و عیوب از قریه ها دریدن عجایب بین راه وارد جنگل بسیار بزرگ با درختان قوی الجته شدم که صد هاای حیوانات عجیب و غریب انسان را به هراس و امید داشت. بعد از طی چندین ساعت راه با خود فکر کردم که اینها الله از خطر میرومنا خلاص شدم. در همین فکر بودم که هجیم شاد یا شروع گردیدم. در دعای ما ها میوزن از بالای درختان و اطراف پته را ظاهر میگردید، شاد یا نسبتاً جته کوچک داشتند رنگ سیاه مایل به نسواری را ای دهای دراز و یک تعداد شان هم شادی های زرد رنگ معمولی بودند. حمله شاد یا طسوری شروع گردید که اولاً راه رفتن و حرکت مرا مسدود کردند تا به خود جنبیدم مورد حمله شادی ها واقع شده بودم. بر ما از بایسکل پایین انداختند و در شادی بر سر شانه هام بالا شدند. بعضی شان زین و تاپیر بایسکل را پاد ندان می جویدند بعضی شان لبا سهام را باره میکردند و بعضی شان موها می را می کشیدند و در یگان که به من دسترس نداشتند در حالیکه بعضی از آنها جوجه های شان را در -
 میزدند و فریاد داشتند میرقصیدند - و خیز و جست میکردند بعضی صورتیکه بودند خود راه بخورد رسانیدند و چندین مشت آنرا به اطراف تپت کرده با شیدم میوزن ها یکم مرارها کرده و متوجه جیدن و خوردن نخود ها شدند و من هم قرار را بر قرار ترجیح داده از -
 صحنه مجادله فرار نمودم. در حالیکه لبا سهام را را تکانده و بایسکل خود را از زمین بالا میگردم - متوجه شدم که در تمام بدن زخمهای متعدد دی از - اثر جنگ و شدم ندان میرومها به وجود آمده که هیچ کدام آن زخم عمیق و خطرناک نبود و خوشبختانه به اثر استعمال کمی تینچر که با خود داشتم بهتر شد. بر سرعت حرکت خود افزودم که میاد میرومها

بایسکل از کابل بمبئی

پس از نوش جان کردن نخود ها مرا تعقیب نمایند و از جانب دیگر چون چند ساعت وقت مرا شادی ها گرفته بودند باید هرچه زود تر و سریع تر حرکت میکردم که رسیدن شب در جنگل بسیار خطرناک است خطر حیوانات وحشی و مارها واقعی ها خطر های بی مگراردی دارد. بهر صورت نوشیدم تا هر چه زود تر از جنگل خارج شوم اما متاسفانه پس از مسافه چند کیلومتر یک گله فیل های وحشی سرک را مسدود نموده بودند و راه عبور به کلی وجود نداشت و از -
 جانب دیگر نزد یک شدن با بین حیوانات عظیم -
 الجته وحشی بسیار خطرناک بود. حالا باید تصمیم میگردم، یا انتظار کشیدم که گله فیل راه را باز نماید که در این صورت امکان داشت تمام روز حرکت نکنند و از وضع طوری معلوم میشد که برای نوشیدن آب و استراحت آمده اند، زیرا آنجا در کنار جاده -
 برکه آب صاف وجود داشت پس چه کم؟ با بایسکل تصمیم میگردم، در اینجا بود که تک بیتی به خاطر م رسید.
 من نمیگویم زبان کن پایه فکر سود پس ای زفرست بی خبر در هر چه باشی زود باشی و پنجم از فرصت استفاده کرده تصمیم خود را گرفتم یعنی از بیوا هه حرکت کردم که با بایسکل در داخل جنگل بگر و وحشی حرکت بسیار مشکل بود اما خوشبختانه راه خود را با بایسکل، اما نه به موازی سرک بلکه به هر طرف که راه پیدا میشد پیشرفت کرده در اثر نداشتن قطب نما براه نما، راه را به گلسی تم کردم، آفتاب در شرف غروب بود و کم کم تاریکی جنگل دامنه خود را فراخ نموده و شب زود رس جنگل فرا میسید و من در فکر نوشیدن بودم که چه باید کرد و چه نکرد.
 درین وقت که از همه طرف امید انسان قطع میگرد و آدم به یاد خدا می افتد که راهی از غیب به پیش پای آدم ظاهر گردد: ((دستی از غیب بر من آید و کاری بکند)) منم قلباً به در بار خداوند دعا کردم تا راه نجاتی برام پیدا شود زیرا شب در این جنگل خوف بسیار خطرناک بود و در اثنا شیکه از هر طرف امید من قطع شده بود آوازی شنیدم، غشی غشی بنه ها. فکر کردم که ام مار گریز یا حیوان وحشی باشد، خود را آماده کردم و کارن شکاری که با خود داشتم آنرا از غلاف کشیده آماده شد. چند لحظه گوش به آواز در جایی خود استاد، آواز گم شده بود لیکن چند دقیقه بعد بازم همان آواز شد بد بیوزن یک تر، در دعای د و نر ا قف در ختی منظور بیوزن بریدند که با تیر و کمان و نیزه مسلح بودند و من بدون مبارزه تسلیم شدم. زیرا مقاومت فایده ای نداشت، بدون آنکه حرمی بزنند، یکفرشان در نی یابانسد، مید که آوازی مانند اشیا لقی بیوزن کشیدند پس از چند دقیقه سه جار فرود پیغم تقریبا نیمه برهنه و مسلح حاضر شدند که یکفرشان بایسکل ما بلند کرده به دوش گرفت و مرا هم پیش انداختند و با خود بردند، پس از فاصله نه چندان دور در بین جنگل به یک محیط آزاد بدون درخت رسیدیم که در آنجا چند کلبه از چوب بانسرد درختان جنگلی که به شکل ابتدایی ساخته بودند دیده میشد و سراش آنرا چند قریه بردند که خوشبختانه زبان شان اگرچه آرد و نیزه اما بسیار نرندیک به آن عزیزان بود، میشد کلمات آنها را یک اندازه درک کرد و به فموم آن بی برد (زیرا من زبان ارد و وایک اندازم از فموم های هندی وهم به طور خصوص یاد گرفته بودم و در اثنا بی فموم هم در پاکستان رهندستان لطفاً ورق بزنه

در اثر مکالمه نسبتاً زبان اردو را امیخته بودم. رئیس قبیله بعد از آن که سولاتی از من کرد، امر نمود تا مراد یکی از کلبه های چوبی که البته از چوب بانس بسیار مستحکم ساخته شده بود زندانی نمودند. شام فقط دو دانه کلبه جنگلی باکی ناربال برایم آوردند. رین سرب گلی آب، شب را به روی غلظت های بینه در کف اتاق گسترده بود گذرانیدم. فصل خد او ند که موسم تابستان نبود و گرنه از گرمی میسوختم. فردای آن کسی به سرانم نیامد، تا این که محافظ من در روزی را باز نمود و مقداری غذا که نفهمیدم چه (؟) شاید از جنس حبوبات، باکی آب برایم آورد، گفت مرا به نزد رئیس تان ببرید، من تاکی در اینجا باشم گفت معلماً امکان ندارد. بر رسیدم چرا؟ جواب داد، چون دختر جوان رئیس قبیله سخت مریض است و در حالت بدی به سر میورد. جادوگر قبیله و شدت حی مشغول تدای و دم و دماغی باشند و رئیس قبیله هم مشغول است و همه کارهای خود را گذاشته است. بنابراین در این شرایط کسی چراغ ندارد که نزد رئیس برود و سا حرف بزند. گفتم برو به رئیس بگو که من دختر او را تد اوی می کنم ناگهان خوتند و فورا خبر را به رئیس قبیله رساند، چند لحظه بعد من در حضور رئیس قبیله نیمه وحشی، بدم و اطراف مرا افراد مسلح قبیله احاطه کرده بودند. رئیس قبیله از من سوال کرد توبه راستی دخترم را تد اوی میی؟ فورا بسد و ن تردید جواب دادم. بلی، گفت تو هم مانند طبیب و جادوگر قبیله با خون بوزینه، چربوی خون و ناخن شیر و موی دم میل، تد اوی میکی؟ گفتم: من دواي مخصوصی با خود دارم. گفت اگر دخترم تد اوی شد، بزرگترین جایزه و بخشش را از من خواهی گرفت و اگر تد اوی کرده نتوانستی در نتیجه تد اوی غلظت بود ختم تلف شد یا زمین رفت، آن وقت به بزرگترین مجازات خواهی رسید یعنی (استی) یعنی سرا هم باد ختر یکجا خواهیم سوزانید تکان خوردم از گهفت خود بشیمان بودم، زیرا بسیار امکان داشت که دختر را تد اوی کرده نتوانم و حالش هم کسسه خیلی وخیم بود بمیرد. پس... شتم باید از نزد من دست می شستم و به یک مرگ جمیع محکم میشدم. لحظه بی با خود اندیشه کردم، بدم جا رفتم دارم در اینجا باید ریسک را قبول کنم. دختر را به من دل به نریازد، گفتم: قبول کردم، دختر را به من بیاورد، و وقتی که به نزد دختر رفتم بالای یکسوع تخت که از شاخ درختان بانس ساخته شده بود و در اطراف آن پارچه های آبی رنگی که نایب است از برینم بود پاره ها، هم نفهمیدم که این رسم است آمده بود. در حالت نیمه کوما، در بین خواب رسید اری و تب شدیدی، به نزد خود، مرورا تشخیص کردم. البته بدون معاینات خون، معاینات دیگر لا بر اتواری واکسری تشخیص مشکل است اما فکر کردم پت مریس انسانی باید باشد و افغانا، چنین هم بود. با این اهل بسلین دو میلیونه که آنرا سه بار در ظرف سه روز تطبیق کردم احتیاط راهم از دست نمیدادم، زیرا آنها در مقابل انشی بیونیک ها حساسیت داشتند و هم زود تر بالای شان تاثیر میکرد. در وقت پیچکاری دختر جیق زد و همه در کلبه ریختند، تا آنها را قناعت میدادم که این ادویه از راه سوزن داخل بدن میشود نزد پت مرآت و کوب نموده و چه روز به حال من بیچاره می آورد و مخصوصاً تخریبات جادوگر و طبیب قبیله که فکر میکرد من در قبیله جای او را میگیرم ولی بخیر گذشت، زیرا بندت حی یا ملای قبیله با نعت توصیه کرد کسی صبر کند که نتیجه چه میشود. پس از یکی دو ساعت

دختر چشم های خود را گشود، کسی آب خواست و من بعضی تابلت های مسکن به او دادم که همراه آب خورد، همچنان لیچوکه برای رفع تشنگی از دهنی با خود گرفته بودم توسط آب باو خوراندیم. نزد پت های شام دختر کمی بهتر شد. فردای آنروز باز بسلین باو تزریق کردم همچنان پت کسول کلوروم. فنی اکل باو خوراندیم، که وضع صحنی دختر باز هم بهتر شد و من به بهبودی او یقین حاصل کردم. همین به زنده گی خود. حالا احترام من در قبیله زیاد شده بود، اما شهادت راتاق زندانی بودم، روز سوم که ادویه را تطبیق مینمودم دختر به سخن آمد و تبسم میکرد. اما صحبتش به کلی خوب نشده بود من دانستم که دارد دوره نقاهت را میگذراند اما وضع من در قبیله بهتر شده بود. کلبه بهتر به من اختصاص داده شد، نزدیک خانه رئیس قبیله و خورا که خوب هم به من میدادند جاشت همان روز گوشت کباب آوردند، البته پت ران کامل بوزینه را کباب کرده بودند. همراه بعضی سبزی های خام جنگلی و چند دانه کلبه. شب همان روز گوشت مار کبرا کباب کرده بودند (البته شما میدانید که مار کبرا مار بسیار بزرگ و خطرناک میباشد که مخصوصاً در جنگلهای هند و آفریقا پیدا میشود). روز ششم دختر به کلی صحبت با ی گردید و نظیره امر رئیس قبیله جشنی ترتیب دادند که در آن چند دانه سمون را شکار نمودند و هم چند دانه اهورا سر پدید، جوانان و دختران قبیله خود را آرایش داده و به رقصهای دسته جمعی و انفرادی پرداختند که طبیب شما میدانید که رقص و آواز از جمله عبادات مذ هبسی اهل هند است، مخصوصاً در آن قبیله نیمه وحشی و دختران نیمه برهنه آن رقص زیاده لجهی اجرا شد، و من برای اولین بار بود که رقص زنده هند را می دیدم و به طور کلی آزاد در طبیعت در جنگل و بدون مداخله تدن و پنهر، یعنی رقصهای فلنگور. پت پت و ساده ویس الاپش. ناگفته نماند که دختران این قبیله هم از جمله دختران زیبای هندی بودند مخصوصاً. دختر رئیس قبیله که نسبت به دیگران قشنگ تر و پت سرگردن بلند تری بود. یک سبزه بی نمک نبود در تمام هند گویا که هند را به نمک آب داده اند. سه روز جشن درام کرد که خوردند و نوشیدند، سر را بیدند و رقصیدند با اصطلاح عیش و نوش کردند و در این صحنه باره ام از رئیس قبیله اجازه رفتن خواستم که در جواب گفت: چون این جشن بافتخار تو وصحت یابی دخترم تر تیب گردیده و بنابراین حتی است که باید جشن را با ما باشی و بعداً هم از دخترم (مالا) اجاو مرخصی بگیری. اگر چه من میتوانستم که به نوعی از آنجا فرار نمایم زیرا آزاد بی نسی داشتم اما چون بایسکل مسافر گرفته و بجای پشمان کرده بودند که من نمیدانستم بنابراین مجبوراً در ایام جشن و سوزن شاد مانسی با ایشان اشتراک نمودم. از سطلچه پنهان قلباً چندان بی میل هم نبودم که این جشن مجلسی هندی را نادیده بروم. در این جشن موقوف و موب قعبت خوس داشتم. بهترین خورا کها و بهترین سبوه های جنگلی هندی را تهیه میکردند و هر چه میخواستند حاضر بود. و اما دختر رئیس قبیله که (مالا) نام داشت چون سایه مرا تعقیب میکرد همیشه شب روز با من بود و مرا یجات دهنده خود میخواند. یکروز نام را پرسید. گفتم: (علی) گفت: نام زیبای است که در زنده گی شیخ وقت آنرا فراموشی خراهم کرد گفتم ممکن اسم زیبای باشد اما صا -

حب نام زیباییست به زبان هندی گفت (بهرت بهوت سند رهی) یعنی بسیار سیار قشنگ است که این کلمه او را هنوز هم فراموش نکرده ام. جنگل یکروز امان، طبیعت هوای آزاد، مردمان ساده ویس الاپش در ارتدن و گرفتاری هایند و راز کینه و حسد مکر و حیل و فریب کاریها. زنده گی در آنجا چهرة دیگری دارد به کلی رنگ دیگر. و اما روز دیگر باز هم به حضور رئیس قبیله مشرف شد و مرخصی خواستم. در جواب گفت من قبلاً هم به تو گفته بودم که از (مالا) اجازه بگیری که به رفتن موافقه دارد یا خیر و مناساً دختر را احضار نمودم، ملافت من ابداً اجازه رفتن برایش نمیدم و به سرت از محل دور شد. رئیس قبیله گفت: تو شاید ندانی در قبیله ما رسمی است اگر کسی دختری را از سرگ نجات دهد دختر مال نجات دهنده میشود. در صورتیکه دختر هم رضایت کامل داشته باشند در این صورت تو مجبور استی با دختر عروسی کنی. (خوب خواننده گان ارجمند من ببینید که یکبار دیگر دچار چه درد سر بزرگی شدم) بالاخره به هزار دلیل و برهان برایش قناعت دادم که یکبار بمیشی میرم و برای مالا ادویه هم می آید، زیرا یکروز دیگر برای پیچکاری سرزودت دارد تا مرضی به کلی رفع گردد. قبول کردند اما به شرط اینکه بایسکل خرید را طو ر تضمین به نر شان بگذارم و من به کمال خوشی این شرط را پذیرفتم. در سفر با دیکاردی گارد مسلح غنور رهنا با من همراه نبودند از جنگل ناس شده رجاده عمومی رسیدم که توسط لاری باری تایت حصه و بعداً هم توسط خط آهن ریل وارد بمیشی شدم البته با ازدست دادن بایسکل و دهنفته وقتان بود خلاصه سفر من توسط بایسکل و کنسی هم از مالا و قبیله اش گرفته ام که معلماً موجود است.

مر - وقتی برای نخستین بار با عشق تان (ماد میالا) مقابل شیدید چه احساسی داشتید؟

ج - نگاهم سولاً بسیار بسیار مشکل میکشد، مشکلترا سولات کانکیر بونستون. شما می رسید از اولین لحظه دیدار چه احساسی داشتی من این احساس را داشته ام اما شرح و تمثیل آن برایم کاریست مشکل و حتی ناممکن نه تنها من نمیتوانم این احساس را به قلم ناتوان خویشش دهم بلکه بزرگترین نویسنده گان زهنرندان جهان هم نمیتوانند این لحظه احساس را شرح و تمثیل نمایند برادر این باره هر چه بگویم کم گفته ام و هر قدر بنویسم از او تیانوس فطره ای راز کونسا ران. نرو می نگفتم ام اگر لب نشنه بندن بی ساله ناگهان به آب زلال برسند چه احساس خواهد داشت گرنه این با آن قابل مقایسه نیست بین نمیدانم چگونه باین سوال شما پاسخ گو باشم تا قناعت تان را حاصل نموده باشم و چیزی نگفته باشم که با حقیقت کمی نزدیک تر باشد. بی مناسبت نیست در اینجا به جواب شما یک نقل خود را که در این مورد سروده شده و زمانی در جمله بیدار مزار شریف که مدبر مسوول آن محترم نشاط بودند منتشر گردیده

کلمه ها

مقدس ترین کلمه خدا، پاکترین کلمه وجدان، رخت ترین کلمه جنگ، عالی ترین کلمه ازادی، زیباترین کلمه عشق.

ارسالی: مدال مسجد مشفق از مزار شریف

دانش فای گسترده



متولدین ماه حمل :

امید و آرزو همچون درختی در شما با شاخ و بنجه های بلند وجود دارد. پداریا اهمیت در پیشرو دارید. بلی آرامش روانی را می یابید اما مجبور استید خود را به کار مصروف کنید خوشبختی شما در همین است که همیشه مشغول کاری باشید.

متولدین ماه میزان :

دل به عشق عزیز بسته اید. آینه بی از زیبایی را در برابر تان آویخته دارید که هر چیز را زیبایی ببینید. انسان های چون شما قادرند خود را در آزمون های بزرگ پیروز سازند. برای زندگی کردن و شجاع ماندن توانایی دارید. آنرا بکار برید.

متولدین ماه ثور :

همیشه با صمیمیت و صفا برخورد دارید. خوبست که در کنار تان دوستان زیادی دارید. صحبت تان را بپرهابد انید. وقتی قنادر استید در برابر دیگران از خود گذریا شید، خوبست پس چرا این روحیه را در خود تقویت نمیکنید.

متولدین ماه عقرب :

تلاش شایسته بی برای کسب دانش دارید. واقعا همیشه باید آموخت. همیشه در سد استید تا از تان یکی بیرون شوید. شما با متولدین ماه ثور نزدیکی دارید. دیدار تازه بی در پیش دارید که برایشما سرنوشت ساز است.

متولدین ماه جوزا :

خواب ها و رویا های خوشی که شما را مشغول ساخته است، واقعیت میشوند. چونکه هر کس همانقدر می یابد که به آن امید وار است. مشکلات موجود زندگی تان میگردد بعد از هر سرما فصل بهاران می آید. صحت شما با ارزش است.

متولدین ماه قوس :

بلی اراده و وجدیت شما را کم میکند تا همیشه در مقام موفقیت باقی بمانید. تردید دشمن زندگی شماست. به دوستان تان اعتماد داشته باشید و از خود راضی نباشید، چرا با حرف های کوچک آزدگی های بزرگی را ایجاد میکنند؟

متولدین ماه سرطان :

سحر خیزی برای تان خوبست. خوبست که عادت کرده اید دست خیرونیکی داشته باشید. احساسات کینه جویانه را از خود دور سازید. بزرگی در عفو است. ازدوست گله میشود اما ممکن نیست دوست را به بهای دنیا فروخت.

متولدین ماه جدی :

نشویش های که دارید بیجا است. پیروزی و موفقیت شما در تفکر درست نسبت به خود تان است. کمترین فکر خانواده تان استید در حالیکه آنها به کار عمل فعال شما در خانواده نیاز دارند. مشکلات تان به زودی رفع میگردد.

متولدین ماه اسد :

ممکن است برای تان اتفاقاتی پیش بیاید که کمی ناراحت شوید اما قابل نشویش نیست. دیدار دوباره و بسیار عاشقانه بی که در پیش دارید، شما را به شایسته ترین آرزوی تان میرساند. فکر نکنید زندگی برای یک روز است، حرف یک عمر در میان است.

متولدین ماه دلو :

نقشی که بر آب می بندید، خیالی است که آنرا در ریاضت و کوشش واقعی می یابید. هدف مندی شما زندگی تان را زیبایی سازد. به دل بسته عزیز تان وفادار باشید. همسر تان به شما وفاست او را از خود دور نکنید. مجرد ها سعی نکنند که دوستان متعدد را بیازمایند.

متولدین ماه سنبله :

هر سخن را به آدرس خود نگیرید. به اصطلاح دیوار نمکش نباشید. انسان بزرگ، قلب بزرگ هم دارد. خانواده شما از شما بزرگی و حوصله مندی زیاد انتظار دارد. اگر کمی بدون اعصابیت خود را تحلیل کنید متوجه میشوید که چه استعداد بزرگی برای زندگی کردن در شما وجود دارد.

متولدین ماه حوت :

شما در آستان بهار تولد شده اید ازین لحاظ فکر می کنید غم و خوشی مشترک دارید. یعنی هر وقت خوشی باشید، ناگهان غمی به سراغ تان می آید و مثل هوای خوب روز بهار ناگهان احساس سردی میکنید. دیدار های دوستان شما را کم میکند تا بیشتر آنها را درک کنید. اینقدر خود خواهی که شما دارید خوب نیست.

سری دیوی پول میخواهد

بقیه ازصفحه (۵۵)
در مورد سری دیوی میخوان
گفت که: او خود میداند که این

— موریتیا، اقتصاد خیره یاده سوه رای جی له میلستیا ورکولسو
سره زیاته مینه لری؟
— حدای دیاره داعبره مه کوه او مه دالارجاته سیه امیلستیا
ورکول می نه خوئیری اونه می داپیری میلستیاوی خورل
خوئیری می چی به خیل کورکی له بجیا نوسره یوما ی دیوی —
ورخوم به تیره بیا هغه خواره چی به خبله می باخه کریم، پسر
خوند راکوی.
— پانی، چی اشیز هم یاست؟
— آشیزخونه، مگر پیرینه بخلی می زده دی اوکله کله به خبل
لاس، هوسانه یخوم.
— سره له دی چی ستاس میلستیاوی او دعوتونه نه خوئیری
خوبیاهم هیله ده چی یوه روغ ستاسی دلاس د هوسانی له خوند
خخه خوند واخلسو.

رضا در ملتون

ادویه، مورد نیاز شما را به قیمت مناسب عرضه
میکند. ارد.
اردی: خوشحال میشم مقابل لطفه، سپین گلی

بقیه ازصفحه (۷۲)

— زادگاه اصلی ما، اسد آباد ولایت کنراست.
— آنم ازسلسله ((سید)) های آن؟
— بلی!
زنگی در ذهنم نواخته شد و این رنگ، غن یک سوال دیگه بود
گفتید اسد آباد کتر، آنم ازسلسله ((سید)) های آن؟
— بلی!

— پس خواهم بدانم که باعلامه سید جمال الدین افغان
و نایب سید جلال چه تفریق دارید؟
— بلی، ما ازسلسله خانوادہ علامه سید جمال الدین افغان
استیم و سید جلال نیز فرزند از همین تبار بوده است.
به مدرسه اسلامی کابل (دارالحفاظ) و سیدیه و در آنجا
با محترم قناری و قمار مرزی شدیم و قس دربارہ
کودک پنج ساله از وی سوال کردم، چنین گفت:
(بسم الله الرحمن الرحیم)
سید اعظم جان که امت بپیمبر بزرگ اسلام است، از نبروغ
سرور کائنات بهره گرفته است.
اوکه کودک نوب العاده با استعداد است، همه روزه برای
مدت یک ساعت به مدرسه آمده و سپس اسلامی را فرا می گیرد که
بعلا از قرآن کریم با وی شروع کرده ایم.
او درس شش ماهه، سایر شاگردان را در مدت یک ماه و درس
یک ساله را در مدت دو ماه فرا گرفته و آموخته است.

استعدادها

تتمیل ریاضت

دینعه ویشتم مع پاتی
— موز سرور لروچی خیل ولکلور سانو، خلد ورسره، شنانی و ان
بمزنو بیوا و نه بی وویژنو، نه داجی بخرنی اوزموز له جابیر یال
خخه پردی (بیدانه) نمایتنامی جوی ی تری، بدی باب ما یسه
راد یزکی، بیروئیس کپی، اوتی یوحده می نعه دبلگور چی تر خاویزا
ایرولاندی و، رایتاره کی اوخلکوته می میواند، د ساری به پول
مون جان اوئیرینو، آدم جان اودر خانی او داسی نورپی نیسی
چی به تری هم زمار ل شوی دی.
— خرنکه چی به اوسنی رخت کی هخه کیری، موهور خوک یوه پاکل خانگه
برج برچی، ایپاسی سوار پی بی یونایشانامه لیکوئینی ایس
لویهار کی، ایرتیره تری واپ، ایرتیره چی؟
— دتمشیل له عنتر سره بی ساری او یتیکه مینه لری، سوارم بدی برج
کی جان ورسوم او زیات بری می به برجه نیسی.
— تاسی نه دخیلو عنتری دیار و نوا و بخرنی سفرونه عکله و تری
یو وارد کال دمش به تیکه ویزندل نیوم، د ریای نیس منوال، د سولی
او بیستون منوال بی نیعه تلای و اوتی پی نیسی می ترلاسه
تری بدی، پنجه سلی می شوروی اتچاند ته سفرد لود.
— که تاسی ته خوت ریای چی ستاتمشیل نترتوس نه سوسیری، خرد
ایشنی کیری، ایاد احبره رشتیان؟

— نه، ابد، زه به تاسی خبرونه حواشینی کتیم، حکه سرخو، بیلا
بیل دوق او حلیقه لری، یوه روغ به باریک د موشگاه تر خنک روان
م، دوی بیلی می ترنتیک سیر پی سویی، یوه راته وییل: ((خان
سر مونایت)) ما برته وییل: تشکر بچیم، یوحو شینی زروسته بیبا
عمانه بیلی می مخی ته راعلی، هغه یوه چی لومی پی بی خه
امخی ته رافله او دهنی بلی له خوی پی پیره بنینه و نو.
— بنتله، بیا هنی چی خبره بی راته کیری و، رانز دی شوه.
— بداسی حال کی چی سترکی بی له اوئیکو لکی وی، ماته بی لاس
راتی او تکرار تکراری بخنینه و مینتله.
— ما ورته وییل: هر خوک او علاقه بی، نه ولی به خیلی خیری دی
دومره متاثره او بیبیمانه بی؟ یوهترمند باید براخه حوصله او ورین
تندی ولسری.
— به اوسنی رخت کی به کومو کارونو بوخت یاست؟ د پنتوندا
یشانامو دند بیت سرپرست او هم د پنتوندا نمایتنامو د د ایرکمره
مشل او زیمور به تیکه دنده، ترسره کیم او په راتلونکی کی
تلویزیونی پروگرام ترلاسلاندی لرم.
— تاسی دخیل شخصی ژوند به برجه کی خیلو مینه والوته خه ویل
سوار پی؟
— دوره زمان لرم، چی یوسکر او بل بی زده کورنکی دی، او دوار
زما د مسلک سره خورامینه او علاقه لری، زه او میمن او جیان می
به سمیت سره ژوند کوم، د اقتصاد د بلوه شکر محتاجه نه م، که د
حنی عواطف له کبله، د هنر د نری نه می تره، تور شو او په کور کینا ستم
بیاهم ته احتیاج کتیم.

بنچه نارینه

۱۶ د خ باتی
چه اربناطت په کورن کی غیر
نورمال دی، او دلته دی چه
جلائی شروع کیزی، هر یوهغه
خیل اصلی باطنی خواص او -
کرکتیرویل نه نایی، گوری چی
د یوه ویل خوبونه پیر نویسر لری
اماداموضوع دمخکی نه ورنه
عادی شوی وی.
اشنبا هانود واقع کولو به وخت
کی یو ویل نه لار شونه وکړی.
په یاد لروچی یواری یوه بنچس
په اجتماع کی جان داسی معرفتی

قرطاسیه فروشی ناظر حسین

انواع کارت های ختم تبریکات
عروس و اتمام بونستروهنزوع
الیم مطابق ذوقا تانار باقیمت
های مناسب و رعایت بخشسی
عرضه میدارد.
ادرس: سرای سید حبیب الله
واقع جاده مندوی
نمبر تلفون: ۲۱۳۶۲

داسی ثابت شویده، چی نارینه
کیدای شی په در یو حال تونوکی ترارولری
ولسری.
۱- کوبی، ۲- د موشی بنجی
سره به تولنه کی، ۳- د غیر
موشی بنجی سره به تولنه.
نتیجه په لاس راغلی ده، چه
د نیگی بنجی به خنک کی نارینه
پخبله خان جذاب احساسوی.
داسی بیسنجی چی سړی دیوچا په
ظا هری بینه د سنی مین شی، که
شه هم یوهنهی چی زمان انتخاب -
دومره شکلام نه لری او باطنی
کیفیت بخخه په دومره لنده مودکی
معلومات نه شی ترلاس کولی.
داسی احتمال وجود لری چی
اساس داسی ناخپه سفله ور

خیل کار طرفداری، په وس پروره،
دلور همت لرونکی، پیری فعالسی
اول پیری خوشحاله دی.
هغه تحقیقات چی دانسانانود،
خارجی بنی د جان بولی په مورد
اجرا شویدی، پیری نتیجی په
لاس راغلی دی، مگر په هیخ
یونتحقیق کی داسی حالت ندی
په گونه شوی، چی داسی بنجه
به پیدا شی، چی دهنی ظا هری
بنه به هیجا ته خوند نه ورکوی.
داسی انسان نه پیدا کیزی چی
هرجانه به نیگی نه وی، او پو -
هنهی چی ویی دهنی ظا هری
بنه نارینه ته دومره محمه ده؟ په
یوه اجتماعی علم کی دهنی او -
نارینه په مورد د تحقیق وروسته

کر: چه که خه هم زه کورنی ولرم،
بیاهم مانه دکورکرم دی او
دهنی د خنک نارینه وییل: دا
هیخ د قبولو ورنده، هغه بنجه
چی هنی ته د تولو خخه دمخه
دکورکری، زما لیا ره ند.
پیر نارینه شنه دی چی غواړی خیل
حقوق پرستویانندی په زوره -
وینژانی، کونجی کوی، بنجه -
یواری دکورکارو اړخول، پرستل
چارو کولی، نه اشاره کړی، مگر
د همنویومعلومانو په اساس چی
دالمان شرق د عالماتوله خوا د
(۵۰۰) بنجود د تحقیق لاندی
نیولوخخه وروسته په لاس راغلی
دی، داسی معلومه شویده چی
په کورنی ژوند کی بیخی محمولاند

طریقه استفاده به حی وقتی ناگزیر
 من آید . او میگوید : ((اگر سوسه ای
 در من ایجاد کرد که گویا همبازی
 من قصد سوء استفاده را دارد ،
 در مورد خوب فکر میکنم و می اند -
 یتم . اگر خود را راضی نیافتم به -
 بازی ادامه میدهم و به سخنان
 دایرگوش میگذارم بد زبیر آن
 همان لحظه از صحنه بیرون
 می آیم . سوال در اینجا است که
 انسان خود چی را می بیند د
 و از چی بدش می آید این هم
 درست مانند قصه زنده گسی
 است . انسان در هر جا هر حالت
 و هر موقعی که قرار میگیرد ، بیشتر
 همانگونه رنگ میگیرد .
 از سر دیوی می پرسیم : آیا
 آینده اش را نیز در نهایی سینما
 می بینید ؟
 او خندیده و گفت : ((من در

گذشته فکری کردم که بازگسری
 با رام . مگر گاهی به این خیال
 غرض میخندم و شرم می آید
 حقیقت این است که من هم اکنون
 در این مورد هیچ نمیدانم . زبیر
 رسانه های جمعی شخصیت
 وزنده گسی بعضی ستاره گان را -
 پیشبینی نموده بودند مگر امروز
 آنچه انسان های پیش معلوم
 نمیشود .
 او بعد از این سخنان نفس
 بلندی برآورده افزود :
 ((در آریل)) به مذاق مذاق
 میل به جهان سینما در من کل کرد .
 بعد ها به این اندیشه افتادم که
 از این راه پول و ثروت نیز کسب
 خواهم کرد . امکانات تحصیل و
 اندوخته علمی در بخش سینما
 برای من نیست ، به این سبب
 میتوانم بپذیرم که :

((اما ما من به خاطر کسب
 ثروت و شهرت وارد جهان سینما
 نشده ام .))
 - آیا شما بر سر بیشتر فلما پیتان
 حساب می کنید ؟
 در مورد این پرسش میگوید :
 ((من نمیدانم ، من خود بر سر
 بیشتر فلما حساب نمی کنم
 زیرا اساساً توجه چندانی در -
 مورد آنها صورت نگرفته است . -
 معمولاً یک نکته نزد من موجود
 بوده و آن اینکه در یک طرف زندگی
 من قرار دارد و در طرف دیگر
 فلما ، من کوشیده ام تا بین
 این هر دو تناسبی درستی را -
 برقرار نگذارم . اما بعد ها درک
 کردم که این امر ناممکن است . -
 یکبار با خود گفتم : اگر به همینگونه
 به کار ادامه بدهم شاید از هر دو
 بمانم . همان بود که تصمیم گرفتم

تا برای مدتی عمر را بیشتر
 وقف فلما بمانم .
 - پس شما اکنون از خود راضی
 هستید ؟
 ((هنرمند شدن واقعا به
 تجربه کافی نیاز دارد . من فکر
 میکنم که تا هنوز روشی درستی
 نیافته ام . با آنهم به کار ادامه
 میدهم تا تجربه هر چه بیشتر
 حاصل کنم .))
 در این میان سخن بر سر من -
 چگونگی آید ، سری دیوی در
 اندیشه فرو رفت ، بعد آهسته
 برآورد و سپس به سخنانش
 ادامه داد : ((رشته ها پیوسته
 می گردند ، به هم محکم میشوند و
 از هم می گسندند . هیچ چیزی برای
 همیشه به یک رنگ نمیداند .))
 برای برهن سازی از اجالت -
 در آلودگی بر سر دم :

آیا از فلما بی ((گنگه)) بیشتر
 اند با)) راضی است یا چطور ؟
 با این پرسش آثار سرتی در
 سها پیشید پذیرد که گفت :
 ((اگر ترفی کتم ، می ازدم مگر
 آنچه برای من از همه محترمان
 اینست که من برای رضایت خود
 بازی میکنم ، یعنی برای دیگر
 بد و ستان همبازی خوشی که با
 بودن آنها در من هدلی وصیبت
 ایجاد میگردد .))
 در آخرین لحظات گفت و شنود
 ماسری دیوی بر این گفته تاکید
 نمود :
 ((وقتی در بامی که نفس را
 به خوبی بازی کرده ام و خواستی
 را که از من تقاضا میروند به جاسا
 آورده ام ، همین رضایت بزرگتر
 بین یاد اش من تلقی شد میتوانم))

من درد مشترکم . . .

همین حالا ازین استعدادی که در وی وجود دارد ، من
 برایش اجازه داده ام ، در غیاب من شاگردانی را که ترانکم
 آموزند ، درس بدهند و او در صورت موجودی من هم سه شاگرد
 دارد که با آنها کاری کند . جالب این که شاگردانش بزرگتر از خو -
 دن است که از آن جمله می باشد ، خواهرش که صاف چاق مکتب
 است و ده سال دارد .
 حوالی ظهر بود که از مدرسه دارال حفاظ برآیدم .
 در جریان راه ، در حالی که دست کودک پنج ساله در دستم
 بود ، به فکر فرو رفتم ، ((ایا)) های زانگرا بخود مشغول می ساخت
 از خود می پرسیدم .
 - ایا ایا این کودک کک مادی صورت خواهد گرفت ؟
 - ایا سولین توجه خواهند کرد ؟
 - ایا سریناهی برایش خواهند داد ؟
 - ایا راه های بهتری جهت رشد استعدادش جستجو
 خواهد شد ؟
 - ایا عالتا در مملوئی ناکوته ، در صف ۸ مکتب شاملین
 خواهد ساخت ؟
 - ایا معانی ما هزار برایش مقرر خواهند کرد ؟
 - ایا کتاب ، کتابچه ، قلم ، مواد درسی و علمی در اختیار
 گذاشته خواهد شد ؟
 - و بالاخره ایا این کودک ، لیکن شادی بر لب خواهد
 داشت و منزل مقصود خواهد رسید ؟

بنیة از مضم (۱)
 در نگاه فرفچه به آسانی
 احتضار فضیلت است !
 به جای چیزی بانام جهان سوم
 باره ای از جهان بیگانه ماید بدار
 است که نظام نارسا و سراسر تشاد
 موجود ، بخش کوچکی از آن را در
 مد ار توسعه و البته به مراکز تراکم
 سرمایه قرار میدهد و بخش های از
 آن را به زیاده دانی جهان پیشرفته
 میدل میکند و انبوهی از زرم -
 سیاره راه فرودت عقب مانده گسی
 به حال خود میگذارد .
 حتی اگر به تومی کود کانه
 افزایش با سواد ان را بر این توسعه
 فرهنگ دست کم زیننه بی تلقی
 بتوان کرد ، بهره کشی از انسان
 چه جای برای آن باقی میگذارد .
 ما برای آن که بپوهده در بهر هوشی
 بی مخاطب فراد نکشیده باقییم
 نیازمند رشد آگاهی ها استیم .
 کرم
 کاره جایی رسیده است که دیگر
 امروز لازمه چنین رشدی تمسادر
 امکانات بی نهایت بی زنی شده حاکمیت
 ها است . اما ان حاکمیت ها که بنا
 بر خصلت خود فقط می کوشند
 توده ها را هر چه نا آگاه تر نگه
 دارند تا بشود با ادعاهای بی بکارانه
 انصون شان کرده ناچار با
 چسباندن رنگ جاسوس اجنسی و
 خرابکاران دست مخالفان بیدار دل
 خود را کوتاه می کنند و اجازه هیچ -
 گونه اظهار نظر مخلوف بر نشدند و
 نزد پدرانیم در هند چشم نمکن
 است به رشد فرصت دهند تاد ر -
 سایه آزادی ، آن هم آزادی لایه
 های تمسعد اجتنامی ، سراز میان
 میله های سیاه جالی بیرون کشند
 اگر توسعه دانش و هنر نا فاد انه
 ذهن توده ها را از قالب های پیر خانی
 باجمود های القایی تکی بر خواندی
 و فرهنگ فزاینگان را اعتلاسی

بخشد . با حضور چهار چشمی
 دولت های که همه مجاهدند
 شان در طریق دورنگ داشتن
 مردم از بی بردن به واقعات -
 خلاصه می شود چه امیدی برای
 رنگباری باقی می ماند ؟
 سپردن به امید تلاش و کوشش -
 دلسوزانه از سوی حکومت ها
 حاصل جز افزایش فاصله
 عقب مانده گی ندارد .
 ولی ناگزیرم با در رخ بسیار این
 واقعیت را هم بگویم که ما گرفتار
 دور یا جابل طلسم گونه بی شده ام
 من در دست من و چهار سال پیش
 از این در شرمی نوشته ام .
 . . . و مردی که اکنون با -
 د یوارهای اتاقش و از آخرین را
 انتظار میکشد ، آن پنجره کوتاه
 کلبه برمهه اری خشک نظرس
 میدوزد . سپید ار خشکی که نفس
 سیاه بران اشیا ن کرده است و -
 مردی که روز همه روزان در رفته
 های حصاره اش نگران کوه چوبه
 اکنون با خود می گوید :
 - اگر سپید ار من بشکند مرغ سیاه
 پرواز خواهد کرد .
 - اگر مرغ سیاه بگذرد سپید ار من
 خواهد شکست .
 میخواهم بگویم تا آن زمان که جهل
 است لغزین است و تا نفر برجاست
 جهالت نیز باقی است اما جفا -
 لت ، چه بر معنای خاص باشد
 چه به معنای نا آگاهی ماد زیاد ،
 چه به معنای فرار گرفتن در معرض
 تحقیق و مغز شوی باشد برای
 روز تافتن د او طلبانه خلق از -
 معبد دانش بشری به شوق بر -
 خاک افتادن در برابر بت های
 فتوح خرافه و هم چینی در -
 تمسب کت کور کور است بی گسنان
 پس از زوبیده شدن نقر نیز نالی
 خواهد ماند . اشاعه دانش و
 ارتقای فرهنگ برای آزادی -
 بخشیدن به انسان ها ، به

کم برای ما که علی الرض سوزد لمان
 از مصایب بهره کشی وظلم جهانی
 و علی الرض دوری مان از امکانات
 هنوز میتوان امید ی باشد به فردایی
 خود به قدر سرسختی در برابر نظام
 موجود ارض نشند است .
 نمیتوان برای نجات انسان در
 انتظاران روز موجود نشست که
 انقلاب جهانی همه بنیان های
 بهره کشی و تحمیل مردم به خاطر
 بیماری سلطه جویی های فردی یا
 گروهی را از میان برده باشد . اگر
 به جنم اند بی با خوش خیالی
 د چهار نایب ، با شوم بی بدیم کهر
 مبارزه اجتماعی در راستای مآلگی
 فردی یا بشری جز از انقلاب
 جهانی است که خود تلویر تمامی
 تلاشهای طولانی انسان مصمرط
 خواهد بود .
 برای روشنفکران این کشورها
 که هیچ چیز برای خود نمیخواهیم
 حتی فرصت ایجاد د پالوگی بالایی
 های توده باقی نگذاشته اند .
 دولت های مان مارا عوامل دست
 نشانده و دشمنان سلامت تکی
 توده های مردم میخوانند و در -
 حالی که میکوشند توده های بیست
 د یوارنگه داشته شده مارا از خاطر
 ببرند بنیات را چشم به ما دختمانه
 و ناکه بدون یاری های بنیانی و -
 دگرگون شدن ما مان و ساختار -
 زنده گی بیرون حضور بیرون را با بهره
 جویی از سموم کیمی معما گونه
 اعلام کیم بدل توده ها را به
 آرایه آثاری فاد صراحت خوب
 دانیم .
 من بصورت بداران مضم کاهل
 ایان معتقد نه اعتقاد ی نه ام
 اما با کم نیست که این جاد حضور
 شامه بداران جهانی مشکل مان
 با این مبارزتم انگیزان کم که
 روشنفکران سم باید مجزیه بی
 صورت د هد و دگره نیرومکن ها
 تونسی بزند .

مینتوبه مهراتوی تصور می
 د بوجاچه خوک خوبش نویسی
 د نوموری عکس به زره کی های نیسی
 خود وخت به تیره و سوسه د
 خونش شوی مقابل بیخوله باد
 وئی ، اما عکس بی به زره کی باقی
 باقی کبزی ، نوک د نوموری به
 همه تپ کوم چی هنی عکس نه
 د بر شیا هت لری ، خونوی او -
 د سنی بری مینبزی
 مثلاً نارینه به وارسه دری نیسی
 لری ، که د نزدی خنخه ورته خیر
 شو ، گوزوجه داد ری سره نیسی
 به خیل منع کی سره مشابه دی
 یعنی یوتیب نیسی دی ، کیدای
 شی چی نوموری نارینه د موضوع
 احساس تکی .
 یونسته : د دنیا بومخ داسی -
 خوک پیدا کنی چی همه عشق
 زنه بیونی
 خواب چی هو ، داسی نواد ونه
 شنه چی عشق (مینتوب) بیخی
 نه بیوانی .
 اریاچی لیکوال لیکسی چی
 نوموری نواد ونه تعجب کوی او
 وای چی عشق یومرض دی .
 عشق به د نیکی یومرض عنوان
 ندی ، او ای چی کیدای شی چی
 پرانسان باندي د عشق به وخت
 کی د برفگان راشی ، د برفکین
 ووسی ، چه د افکنوب دانسان
 په اعضا بواندی سخت تاثیر کوی
 اوحنی د لیونوب مرخلی نه بیسی
 رسوی .

میدوزد . سپید ار خشکی که نفس
 سیاه بران اشیا ن کرده است و -
 مردی که روز همه روزان در رفته
 های حصاره اش نگران کوه چوبه
 اکنون با خود می گوید :
 - اگر سپید ار من بشکند مرغ سیاه
 پرواز خواهد کرد .
 - اگر مرغ سیاه بگذرد سپید ار من
 خواهد شکست .
 میخواهم بگویم تا آن زمان که جهل
 است لغزین است و تا نفر برجاست
 جهالت نیز باقی است اما جفا -
 لت ، چه بر معنای خاص باشد
 چه به معنای نا آگاهی ماد زیاد ،
 چه به معنای فرار گرفتن در معرض
 تحقیق و مغز شوی باشد برای
 روز تافتن د او طلبانه خلق از -
 معبد دانش بشری به شوق بر -
 خاک افتادن در برابر بت های
 فتوح خرافه و هم چینی در -
 تمسب کت کور کور است بی گسنان
 پس از زوبیده شدن نقر نیز نالی
 خواهد ماند . اشاعه دانش و
 ارتقای فرهنگ برای آزادی -
 بخشیدن به انسان ها ، به

کم برای ما که علی الرض سوزد لمان
 از مصایب بهره کشی وظلم جهانی
 و علی الرض دوری مان از امکانات
 هنوز میتوان امید ی باشد به فردایی
 خود به قدر سرسختی در برابر نظام
 موجود ارض نشند است .
 نمیتوان برای نجات انسان در
 انتظاران روز موجود نشست که
 انقلاب جهانی همه بنیان های
 بهره کشی و تحمیل مردم به خاطر
 بیماری سلطه جویی های فردی یا
 گروهی را از میان برده باشد . اگر
 به جنم اند بی با خوش خیالی
 د چهار نایب ، با شوم بی بدیم کهر
 مبارزه اجتماعی در راستای مآلگی
 فردی یا بشری جز از انقلاب
 جهانی است که خود تلویر تمامی
 تلاشهای طولانی انسان مصمرط
 خواهد بود .
 برای روشنفکران این کشورها
 که هیچ چیز برای خود نمیخواهیم
 حتی فرصت ایجاد د پالوگی بالایی
 های توده باقی نگذاشته اند .
 دولت های مان مارا عوامل دست
 نشانده و دشمنان سلامت تکی
 توده های مردم میخوانند و در -
 حالی که میکوشند توده های بیست
 د یوارنگه داشته شده مارا از خاطر
 ببرند بنیات را چشم به ما دختمانه
 و ناکه بدون یاری های بنیانی و -
 دگرگون شدن ما مان و ساختار -
 زنده گی بیرون حضور بیرون را با بهره
 جویی از سموم کیمی معما گونه
 اعلام کیم بدل توده ها را به
 آرایه آثاری فاد صراحت خوب
 دانیم .
 من بصورت بداران مضم کاهل
 ایان معتقد نه اعتقاد ی نه ام
 اما با کم نیست که این جاد حضور
 شامه بداران جهانی مشکل مان
 با این مبارزتم انگیزان کم که
 روشنفکران سم باید مجزیه بی
 صورت د هد و دگره نیرومکن ها
 تونسی بزند .

از فرستاده‌های شما

پاسخ قاطع

حاضر جوابی ریچارد برتون در حالی بود، زیانزد همه است. روزی که او تا پیشنامه ((ریچارد سم)) اثر شکسپیر را روی سنیز بازی میکرد، در موقع ادای این جمله معروف ((من کشور را بسا یک اسپغوش می کنم)) یکی از تماشاچیان گفت: آیا حاضر نیستی بیا یک خسر معامله کنی؟

برتون بدون آنکه خونسردی خود را از دست بدهد، انا - گفت: چرا آقا، لطفاً روی سنیز تشریف بیاورید.

به جای شوهر

از قول يك تن از زنان صاحب جمال و بان گرش هورسینما حکایت می کنند که گفته است: من هرگز شوهر نمی گیرم، زیرا سه رفیق باوقایی دام که جای شوهر را می گیرند:

اولا سگی دام که صبح ها لایق قطع قرفر میکند. ثانیا طوطی بزرگی است که تمام روز مرا فحش میدهد و بد زبانی میکند و بالاخره پشکی دام که عموماً شب ها به خانه نمی آید.

فرستنده: امته کردی

نکته جالب

چه از دواج کنید چه نکنید، در هر دو حال پیشیان استید.

عشق امروزی

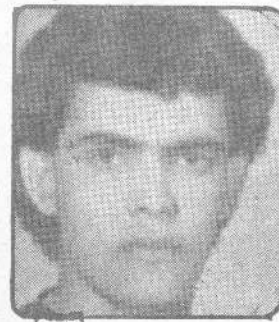
بسر: عزیزم، واقعا تنهام را دوست داری؟
دختر: بله، برویز جان!
بسر: برویز کیست، من عشیق اسمم.
دختر: ای وای، مگر امروز چند شبیه است؟
ارسالی: مسعود

درخت عجیب دنیا

در ایالات متحده آمریکا یک درختی وجود دارد که ساکنین آن این درخت را بنام (نامی کالی) درخت باران یاد می کنند. عجیب درختی است زیرا باران بدیل پر شاخ و برگ، بخار هوا را جذب نموده و وانرا به دورا دور خود به باران تبدیل سازند مخصوصاً وقتی که خشکی شدت پیدا می نماید فعالیت آن درخت زیاد تر میشود، بطوری که صوما زیر آن تر و گل آلود و حتی جوی های باریکی روان می شود، که برای آبیاری اراضی اطراف کافی است، بر طبق حساب هاییکه کرده اند، معلوم شده است که هر یک دانه از این درخت ها در مدت ۲۵ تا ۴۰ لیتر آب می دهد و از آنجلیکه در هر کیلومتر مربع ممکن است به آسانی ده هزار دانه از این درخت کاشند.

(در هر ۷۰ - ۲۵ متر یک دانه درخت این توان اراضی پهناوری را بدین وسیله آبیاری نمود. هلی الخصور که ((درخت باران)) در تیشور و نامی خود نوعات زیادی هم نداشته زحمتی نمیدهد و هر کجا بکارند میگرد و گرما و سرمای زیاد در آن مؤثر نیست.

ارسالی: امیر حسین وحدت
لوس ازین
اولی: برادر خدا بدند هد، سرت را چرا بسته ای؟
دومی: د پشپ بازم دعوی کردم او با آب سرم را شکست.
اولی: آپ که سرمی شکست.
دومی: آخر آپ در کوزه بود.



از اداره مجله مایرون - خواهشمندم تا محترم انجنیئر لطیف کارگردان موفق سینمای کشور را زحمت داده و با او گفتنی های را که در ذیل نوشته شد به سمع شان برسانید:

۱۸ سال دام که از کودکی با هنر سینما علاقه خاص داشته - دام و خواهم داشت. هنر سینما که یک هنر جاویدانی است من سخت دوست دارم میباشم از جمله کسانی استم که هنر سینما را رد کرده و آنرا تشویق و ترغیب میکنم اما متاسفانه کسی نیست که استعداد ادم را در این زمینه تشویق نماید. من میخواهم هنرپیشه سینما کشور خود شم تا از این طریق خواسته ها و امروم های مردم خود را برآورده ساخته و خواهان پیشرفت هنر سینما کشور خود میباشم.

نصیر احمد نایل محصل پوهنتون

درباره سنجدین

سنجدینت دارای قد بلند بوده و شخص خوش تپ و خوش صحبت است. آرزو دارد يك فلمش را در افغانستان تهیه کند. روزهای که در میبشی بودم باوی ملاقاتی داشتیم. خانه مفشن دارد. از ما به گریه استقبال نمود. ویها شق تینامونتم شده بود اما بعد از مدتی از دختران فلمی روگردان شد. از او پرسیدم آیا درست است که شما معتاد هیروین استید؟
گفت: این بی انسانی برخی از شایعه برداران است که حسی گاهی خواهر هیرو را به معشوقه اش نسبت میدهند.
بعد از گفتگوی مختصر صحبت ما را به ناشای شونتنگ فلمسپها دعوت کرد. رسالی لیلاروند



نکته‌ها

۱- بیران زیا :

صورت مردان وزنان زیبای پیر به شمع میماند که در حای مقدس روشن کرده باشند. (جوزف مکپیل)

۲- فاجعه زندگی :

((برنارد شو)) نمایشنامه نویس مشهور ایرلندی میگوید:
- زندگی تنها دو فاجعه تراژدی دارد. یکی ازو نیست که داشته ایم و دیگری رسیدن بهارزوی است که داریم.
۳- رواجش دهید:
زیبایی مسکه طبیعت است. احتکارش نکنید. رواجش دهید.
(جان میلتن)) شاعر انگلیس

ارسالی عبد السلام رحمانی

- ۱- رنج شیبی است که شجر نمی شود.
- ۲- جدایی یک مرگ تدریجی است.
- ۳- انتظار سختترین درد دنیا است.
- ۴- تقدیر بیلیست که به هیچ صورت از آن نتوان گریخت.
- ۵- شکست هر چیز صدا دارد. به جز از شکست یک قلب و جیب اینکه این بدترین نوع شکست است.
- ۶- رویانجره است از زندان زنده می که ما را به اوج انبساط میرساند.
- ۷- خیال لحظه است که ما را در خود میشارد.
- ۸- عشق ماده است که دل را میبلزاند.

دوستی

در جهان دوستی مانند گل است و روزها و هفته ها و سالها انسان نعال محبت را در قلب خود آبیاری میکند و آن نعال بتدریج رشد می نماید.

نکته های باارزش

- کتاب غذای روح بشر است.
(حضرت علی ره))
- فرق میان عالم و جاهل مانند تفاوت بین مرده و زنده است. (ارسطو)
ارسالی مطیع الله سلطانی

بزرگترین سگرت جهان

در دنیا هم موزم های جهان که وجود دارند روزانه میلیونها نفر از آن دین میکنند یکی هم موزم مشهور موزم سگرت آلمان است که چشم و چراغ آن سگرت بزرگی بطول ۱۷۰ متر است که اگر بخواهید این سگرت فول بیکر را دود کنید باید بیش از چهل روز از کار زندگی دست بکشید و هر چه محکمتر یک سر انراکش کنید. آیا در خود چنین قدرت را می بینید.

ارسالی محمد نسیم فایق

مرواریدهای حقیقی

* بد بخت است کسیکه خود شن نمیرد و نگاهش نمیرد.
* کم گوئی حکمت است، کم خوری صحت است.
* کم خوابی عبادت است و کم آبیاری عاقبت است.
* سکوت عبادتی است بدون زحمت، هیبتی است بدون قدرت، قلعه ایست بدون حصار، موفقیتی است بدون سلاح، استراحتی است برای کرام الکاتبین، حصار است برای مؤمنین، شیوه ایست برای مسکینان، مخزن است برای حکیمان، هراس است برای حاکمان و جوی است برای جاهلان.

ارسالی طوی هوتکی از پوهنتنی فارسی

دوستم بدار

دوستم بدارم چون پروانه
دل سوخته بی که شعله
نارنجی رنگ و لوزان شمع رای -
برستد، دوستم بدار مانند مرغان
سبک بالی که جفت خود را می جویند
و به اول می بندند، دوستم بدار
ریگدار دوست داشته باشم،
دوستم بدار و اجازت بده
همچو غراب های مستی بخس
و شادی آفرین شعرا ز شهر عشق
ها و شورها در کامت بینم و از باده
ناپصال سرا با مست و دیوانه
ات نعام، بگدارم چون پروانه
رنگین بال و زیبایی که به هنگام
بهار بوی گل های خوشبو
و خوشترنگ می تشیند، در کسارت
باشم و درست داشته باشم
بگدار به غیر از من و به غیر
از تو درین جهان کسی دیگر
چنین هاشق نباشد.

دوستم بدار ای جان شیرین
روح و قلبم ... ای کسی که تمام
هستی ام را از نگاه شوریسار
تو دام ...

دوستم بدار و اجازت بده
هم چون کاهستان و همانند بیت
پرستان ثنا بیت نایم ... پایه
مانند بلبلان شوریده حال
و پریشان روزگار به دور گسل
وجودت بر بوزن و دوستم
بدار ... برای همه عمر ...
برای همیشه ... و اجازت بده
که دوست داشته باشم ...
تا پایان جهان ... تا پایان
عشق.

حبیبه نر غزلی از تاور

ایر مراکت: «در چشمه
سوزان با باد فرو میرم»
درد گشت: «من میمانم، خا -
موشی مانند نشان پای او زوفاست»
زنده گانی من گشت: «من
در همین کمال میجیم»
زمین گشت: «چون وقت نرسا
رسد بی تو من، اندیشه های سو
بوسه میزند»
عشق گشت: «روزها میگردند،
اما همچنان چشم براه تو ام»
انگاه مرگ گشت: «من کشتی
مهر تو را در دریا میبدم»
ارسالی:
سعید شریفی

سئون فقرات

دوکتوان متخصص بیماری های
درد استخوان در کفرانسی کسه
اخیرا، برای مطالعه در اطراف
بیماری های استخوانی در لندن
تشکیل شد، اعلام کردند که
تخت خواب های فیزی و راحت
برای استخوان پشت و ستون
فقرات زیان دارد.

این دوکتوان میگویند: بر طبق
مطالعاتی که انجام یافته
خواهید روی تخت خواب های
که چوب ندارد و فقط از فلز
ساخته شده عواقب بسیار
ناگوار روی ستون فقرات
وارد و درد های حاصله روی ستون
فقرات با تپ نامطلوب روی -
دستگاه اعصاب می گذارد.

بنابراین باید از تخت خواب
های چوبی استفاده کرد،
نه از فلزی و فیزی.

ارسالی ویژه ستاره اشتراک

نامه، زوید تریکی از مجلات
هنگی اسکاتلند رسید:
اقای محترم مدیر مسئول، در -
نورده ای که برای اشتراک
یکساله در مجله، شما خانه ببری
کرده بود، در اخیر آن نه
شده بود که اگر در اخیر سال
از مجله شما رضی نبودم، بلیسی
که تحویل کرده ام بن مسترد
خواهد شد.

اکنون که سال به پایان رسیده
بدینوسیله از آن مجله ابزاز
ناراضی نبوده، استرداد مبلغ
مذبور را خواهانم.

نامه مذبور حاشیه هم داشت
که متن آن چنین بود:
عنا، چون مایل نیستم برای
شما ایجاد درد سرکم، متفنی ام
که مبلغ مذبور را بحساب اشتراک
یکساله آینده محسوب داشته مجله
را تا یکسال دیگر مرتباً بمن
برسانید.

ارسالی: محمد یوسف ویس
گی از کی مسترسد؟
یک متفکر فرانسوی پشازمدها
مطالعه باین نتیجه مضحک در
زنده گی بشر رسیده است:
زن از موش میترسد و موش از گربه
گربه از سگ و سگ از اربابش و -
ارباب از زلفش.

ارسالی: روزشانه

اولین بل معلق

اولین بل هوایی دنیا در سال
۱۸۴۲ در ارتفاع سه هزار متری
(امید لوتن) در آمریکا نصب شد.
بل (۳۲) متر طول و (۶) - انشی
عرض داشت.

اولین تلگراف:

اولین خبر تلگرافی دنیا
در (۱۶) می سال ۱۸۴۳ از تلگراف -
نخانه (سلاک) در انگلستان
مخابره شد.

اولین امبولانس:
اولین امبولانس دنیا در سال
۱۷۹۲ توسط ((بارون لاری)) -
فرانسوی، دکتر مخصوص نابینان
ساخته و به کار گرفته شد. این
امبولانس گادی دو چرخه بی بود
که به وسیله دو اسب کشیده می شد
و روی گادی یک اطاق نصب
کرده بودند و زخمی های جنگ
را سواران کرده و به شفاخانه
می رسانند.

اولین پلیس زن:
اولین زنی که پلیس شد
در مپتامبو (۱۹۱۲) در لاس -
انجلس آمریکا وارد خدمت گردید.

ارسالی: سید حمید الله نقشبندی
درد تپا هیچ (من) بدون
(تو) وجود ندارد.

امان یگانه (من) است
که هیچ (تو) در زنده گی اثر و -
جود ندارد. آیا این بزرگترین
بدبختی نیست؟ چرا انسانها
همیشه در صدد نواقص دیگران
استند؟ چرا انسانها همه اولتر
به کمبود دیگران نظر میکنند؟
ایا هیچ امکان ندارد که مرا همه
نواقص کسی صادفانه دوست
بدارد؟ ایامن انقدر بی ارزشم
که فکر میکنند؟
بس چرا من شماست
مازده علیه خواهشات دور از حد
دل را نداشته باشم! ایامن
خیلی ناتوانم؟

ارسالی: تویا سفی
برای دختران
هرگاه گردن بلند دارند،
گوشواره دراز بزیبایی تن
می افزاید. و اگر گردن کوتاه دارند
این شوق را نکشید.

ارسالی: عبد الناصر شریفی

یارب

یارب هوسی جز روی آن یار ندارم
در دل امید جزه وصلت و بدارندان
یارب کجیه صبرم البریز مساز می
و این درد پنهانی مرا آشکار مسازی
یارب مرا از دوری آن یار ترسان
و از بدن آن یار وجودم را ملسران

ستاره همد

غریب المصلحای زیبا دلشیرین در باره عشق

- ۱- خداوند برای سرکوبی نفرت هیچ سلاحی
بهنتر از عشق نداشته. (عربی)
- ۲- جواهرات خاموش بهتر از گفته های هاشقانه
در روی زن اثر میگذارد. (چینی)
- ۳- گریه شدن از لبی که دوست دارم بهتر از
صد بوسه از لبی است که دوست ندارم.
(لبنانی)
- ۴- ارباب کسی شوکه دوست میدارد و بود آن کسی
شوکه عزیزت میماند. (ترکی)
- ۵- زنده گی بی عشق مانند سالی است که
تابستان ندارد. (سوئدی)
- ۶- شباهت شراب و عشق این است که هر چه کهنتر
میشوند گوارا تر میشوند. (مکزکی)
- ۷- قلبی که عشق میوزد همیشه شاداب و جوان
است. (ایتالیایی)
- ۸- زن عاشق جرئت انجام هر کاری را پیدا میکند
حتی قتل معشوق. (اسپانیایی)
- ۹- راهی که بخانه معشوقه منتهی میشود، هرگز
خار ندارد. (افغانی)
- ۱۰- مردانی که برای عشق مسافرت میکنند، هزار
فرسنگ در نظرشان یک فرسنگ است. ()
- ۱۱- مادامی که عشق میوزد، مگد اهریچ چیز دیگر
تواضعین کند. (مجارستانی)
- ۱۲- عشق همچون آتش است، که اگر خیلی بدان
نزد یک شوی ترا خواهد سوزاند. (جاپانی)

ارسالی محمد تمیم (محقق) ترا ای پرستش

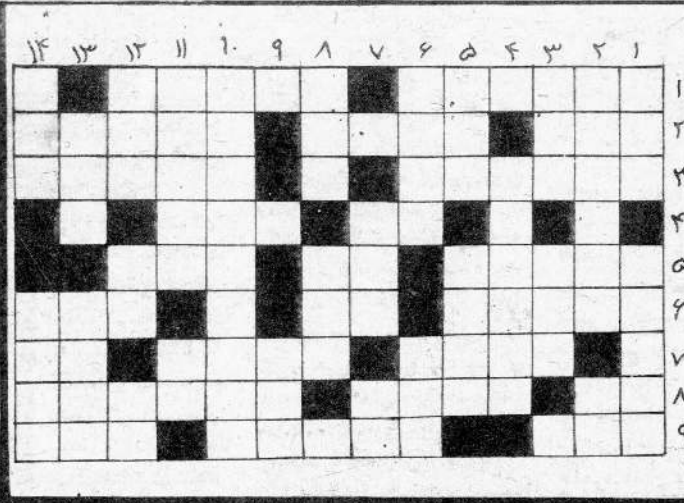
ترا می پرستم بخدا باور کن که ترا می پرستم
من این را برایت نگفتم
زیرا که نمیخواهم تو در گرداب زنده گی
بامن سرگردان شوی.
من غرق در بای شدم که ساحل ندارد
و مرا هم ساحلی نیست
تو میخواهی مرا همراهی کنی
ترا بخدا مرا تنها بگذار
ترا بخدا همراهی مکن
بگذار تنها شنا کنم
بگذار درین موج بیکران تنها شنا کنم
ترا بخدا مرا همراهی مکن
مرا همراهی مکن
نا امید نظری توخی



سرزمینها

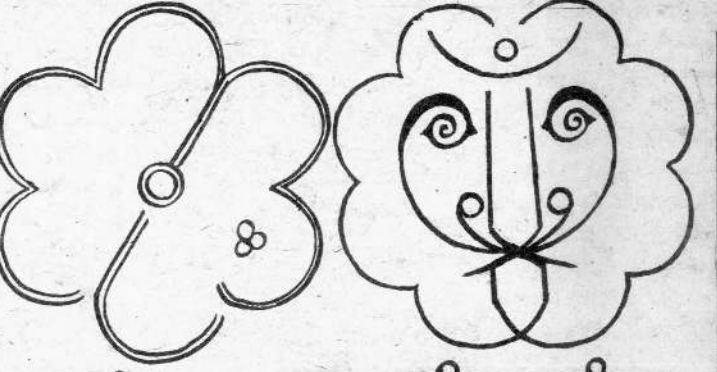
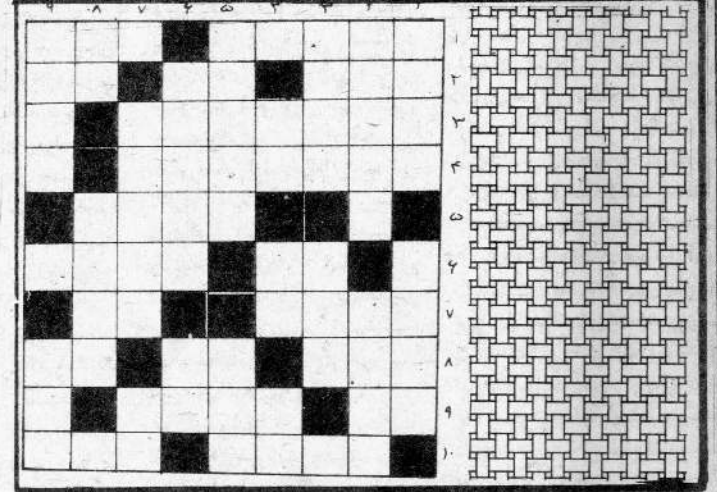
و پرستشها

- عسودی:**
- ۱- فرشته است - شریک زندگی
 - ۲- یکی از انواع کودزراعی - روزی رسان
 - ۳- لهجه - علاقه
 - ۴- معدن بدون حرف آخر - آنچه را بود اثنان پرستش میکنند - ضمیر مخاطب
 - ۵- معاهده ننگینی در زمان امیر عبدالرحمن بدون حرف آخر - وظیفه
 - ۶- بلای کوچک (اصطلاحی) - مرض سل
 - ۷- مرد انگی - بسرخون
 - ۸- پایین زانو - جایی که نیست یک حرف بر است - ضد
 - ۹- انکور - دلاسا
 - ۱۰- جمع دل - از جمله سبزیجات
- نقسی:**
- ۱- تولد - ضد شب
 - ۲- حالای پینو - بدون (معکوس) کلمه برای جمع
 - ۳- انسانی که یاد ندانهایش خون می مکید
 - ۴- ستاره زن هندی
 - ۵- هم نشین انگشتر
 - ۶- بعد از روزیاید - پرکار (اصطلاحی)
 - ۷- مرد انگی - بسرخون
 - ۸- پایین زانو - جایی که نیست یک حرف بر است - ضد
 - ۹- انکور - دلاسا
 - ۱۰- جمع دل - از جمله سبزیجات



جدول فامیلی

- عسودی:**
- ۱- شوهری بی حوا - زن شوهر - دار از او بدش می آید
 - ۲- اکسیجن برای آن ضروریست - نانه می شود
 - ۳- رنج روزگار - از آن نان میزند
 - ۴- کلمه میکند
 - ۵- کاکاپینو - زن برادر (اصطلاحی)
 - ۶- ازدواج ظالمانه - حسد
 - ۷- از خانه سابقه به خانه نسو میرود - خشک نیست
 - ۸- چوب شکن دارد - پرواز (معکوس)
 - ۹- بزرگی پینو
 - ۱۰- وظیفه امین
 - ۱۱- مسافه - استفرخ
 - ۱۲- پیمان - یافشاری (معکوس) - نایدید
 - ۱۳- زن به صورتش ندارد - در زیر بینی مرد موقعیت دارد
 - ۱۴- معکوس آن از وسایل خیاطی - ماس هم می گویند
- نقسی:**
- ۱- مراسم آغاز زناشوهری - ساز - کاری
 - ۲- معکوس آن چالاک (اصطلاحی) - غذای از گوشت - ماحون
 - ۳- کمک کنند - انسان امیل دارد
 - ۴- عدد بیست - قبول پینو
 - ۵- باخبری - دروازه پینو - طرف (معکوس)
 - ۶- مجله زنان - کلمه سوالیه - معکوس آن کوچ و جوی را گویند
 - ۷- لاغر پینو - جدا می - کلمه رسط
 - ۸- مادری - سراسیمه گسی - بسیار خوش انگلیسی
 - ۹- یاخوش است ویا - شخصی نیست - از وسایل خیاطی



در این تصویر کلماتی اند که به شکل هنری کار شده اند

خود را آزمایش کنید

- | | |
|----------------|-------------------|
| ۱ - ناخن دراز | ۲ - چشم سیاه |
| ۲ - ناخن کوچک | ۳ - چشم آبی |
| ۳ - موی سیاه | ۴ - چشم بادامی |
| ۴ - موی بالای | ۵ - اندام چاق |
| ۵ - موی خرمایی | ۶ - اندام لاغر |
| ۶ - موی سفید | ۷ - اندام متوسط |
| ۷ - قد بلند | ۸ - رنگ جلد گندمی |
| ۸ - قد کوتاه | ۹ - رنگ جلد سفید |
| ۹ - قد متوسط | ۱۰ - رنگ جلد سیاه |

قلم و کاغذ را بگیرید و هر قسمی که ناخن، موی، قد و غیره مشخصات شما به آن سر میخورند نمره ای که در هلهای آن داده شده انرا یادداشت نمایید: ناخن چمن

حل کنندگان

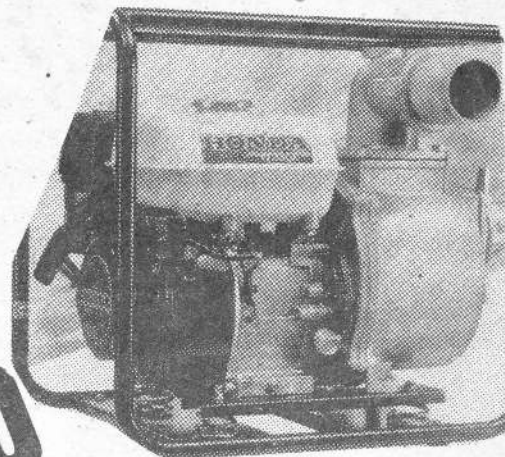
لیلا خرسند، محمد جاوید خرسند، محمد احسان، محمد کبیر شفیق، راضیه یارمند، مسعود احمد، حمید زاده، سید رشید مزیدی، زین زیارمند، محمد همام پورمزی، شکره آذر، محمد علی ذاهب، حسینا غزال، وحید یوسف زوی، محمد عمرنوری، نظار احمد جاوید، عزیز، پیمان عزیز، عادل انور مزی، محمد نعم، احمد داوود احمد، پرویز انور، خسرو انور، هوس انور، پرویز، ستاره پرتو، لطف الله عثمانی ورد، فهد افشار، مولیانانصیری، روناحید زاده، میترا میروح الله، نوریه عطاء، مسعود احمد حمید زاده، زهره جواد، ناهید، لیدا، میر، محمد مصطفی، ناجیه انور مزی، سید احمد شاه، سویتا، نوریه امین، شهناز راستین، خالد، مصطفی، آن رخسار، ایل مهربی، ملال مهربی، تاج محمد آریافضی، نورجهان، میرزاده، تاج محمد آریافضی، شیوه آریافضی، میریس، داینا، نیلوفر نایل، حمیده هوتکی، حرمت هوتکی، شهناز آتش، مهدی، الرزاق حسن یار، زهره جواد، نوریه عطاء، میرجهان، محمد سلیم، اصغر، محمد قاسم، محمد مهدی، سلیمان یار

سید علی حسینی، سید علی حسینی، سید علی حسینی، سید علی حسینی، سید علی حسینی، سید علی حسینی، سید علی حسینی، سید علی حسینی، سید علی حسینی، سید علی حسینی

واتر پمپ هوندا



واتر پمپ مصروف اقتصادی



Water Pump

واتر پمپ های هوندا در روپین پترولیس ۳ انچه جاپانی که در فیه
یکهزار لیتر آب میدهد • خنراتورهای تیل خاکی و ترولی جاپانی به
قوه های مختلف جدیداً وارد گردیده • همچنان اموال ذیل از مشهور
ترین کمپنی های ممالک مختلف جهان نیز موجود است •
واتر پمپ های یک انچه برقی برای منازل آسیاب های ارد مختلف -
النوع، سنگ های آسیاب، غلبیل که در هر آسیاب نصب میشود
وارد رابه سه قسم میدهند، سوچی و سوس میدهند •
برنج باکی های مختلف النوع دبه های مختلف کمپرسور هوا، بمبه
های تیل (اگنی و لاستیکی) برای کشیدن میلایل و تیل از بیلر و انواع
مختلف پوزه جات ماشین های زراعتی و آسیاب ها •
ادرس: تجارتخانه احمد شاه حسین هوتکی و برادران حمزه در
جاده میوند - متصل حمام تلهفون ۲۶۱۱۷ کابل

تجارتخانه

حسین هوتکی

قرطاسیه فروشی جمشید

قرطاسیه فروش جمشید که تازه به فعالیت آغاز نمود به بر علاوه قر -
طاسیه باب، اخبار هفته، مجله، سپا و وسایر جراید و مجلات را
بدسترس مشتریان گرامی قرار میدهد •
ادرس: مارکیت حورار مکتب ابد الهه - مریم

یمار امین ویدیو کست

یمار امین ویدیو کست
فلم های مورد علاقه ویدیویی شما را عرضه میدارد از جمله
خوشی و سرور شما فلیمبر داری می نماید • لحظه ها بی
تا نیز برای همیشه جاودان می سازد •

آدرس: منزل اول دانشگاه بزرگ فغان
تلفون: ۳۵۷۰۴ و ۲۶۷۷۶

فروشگاه روشن



اجناس لوکس، لوازم آرایشی و بسیار مورد نیاز
خانواده ما را عرضه می‌دارد
آدرس: زرغوه میدان

خریداری از شرکت

عیدین بست

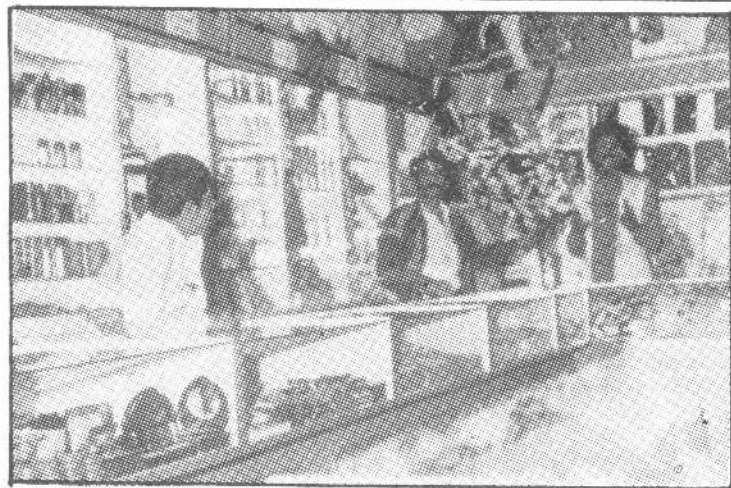
یعنی اطمینان و صرفه جویی

انواع جنراتور و واتر پمپ های بتولی
و یزلی میوند ۱۰ روئین • میوتاریان مار
پرزو • سات انجا از با اعتبار ترسین
کمپنی های جهان به قیمت عالی
مناسب بطور عمد • هر چون به فروش
میرسد.

ویا تجارتخانه حاجی سفیانه عید
نمزل دوم سرای خود هزار گل مقابل مسجد خشتی
۱۱۶۶۲

آدرس: شرکت عیدین بست حصه
دوم جاده میوند، مقابل حمام جاده

آدرس: شهر نو
مقابل رینبنداری



از لیدام تازه ترین
اجناس مورد
نیازتان استقاده
نمایید ارزان و به
مفاد شما

فروشگاه ارزان

صنایع ملی را تقویه نمایید

فروشگاه

بزرگ افغانان

بزرگترین مارکیت فروش بوتک ساخت وطن

۱ هزار افغانی جایزه

فقط با خرید یک جوره بوت

۵ هزار ۲ هزار ۱ هزار

افغانی جایزه نقدی

فقط با خرید یک جوره بوت

بوتهای ساخت وطن با بوتهای خارجی رقابت میکنند
بخرید و امتحان کنید

مشتریان محترم بله های خرید را نگهداری کنید و
در روز قرعه کشی که بعداً اعلان میگردد آنرا با خود داشته باشید



بزرگترین فروشگاه همیشه در خدمت شهرمان است
غذای خوب قیمت مناسب

**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**